

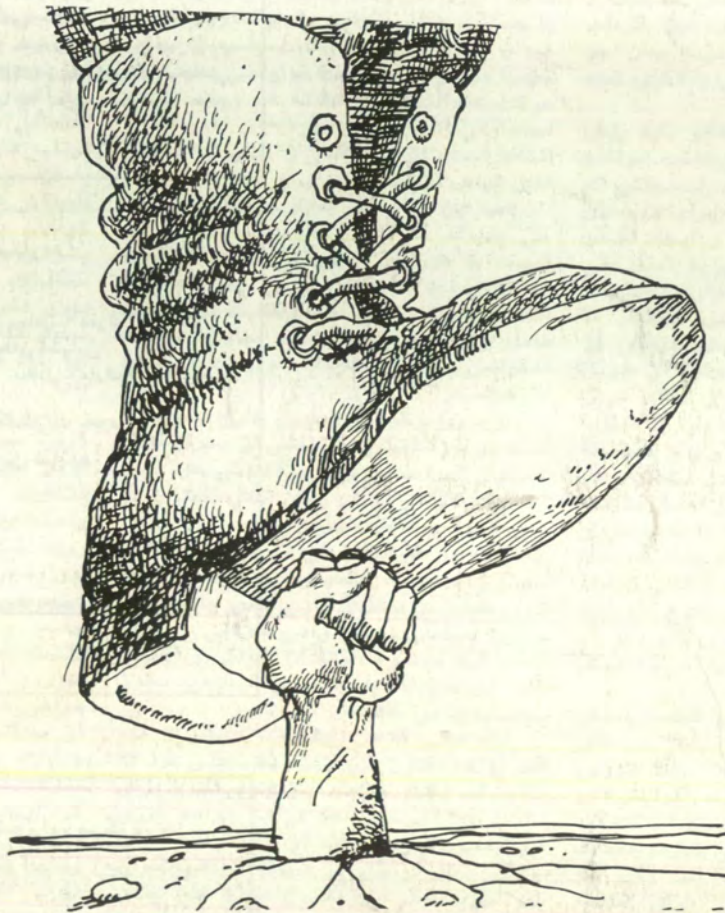
راه آزادی

۴۱

خرداد و شهریور ۱۳۳۳

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

جنب و جوش در فضای سیاسی ایران



نظرخواهی راه آزادی از نیروهای سیاسی ایران و شخصیت‌ها:

آیا ایران در آستانه تغییرات مهم قرار دارد؟

RAHE AZADI

Nº: 41

راه آزادی
Juli 1995

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

در این شماره می خوانید:

- ۳ جنب و جوش در فضای سیاسی ایران
۴ نظرخواهی راه آزادی
۱۵ تأملاتی در باره سیاست های ائتلافی
۱۸ آینه
۲۱ فمینیسم و فمینیسم ستیزی
۲۳ در باره طلاق در میان ایرانیان مهاجر(۲)

تذکر:

راه آزادی در چهارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تعویبه به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك برای ۱۲ شماره:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای امریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمایند:

ARA

نام دارنده حساب

شماره حساب

CCP - Nº 3932099 L FRANCE

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

طرح روی جلد:

احمد سخاورد

- به نقل از کتاب طراحان و طنز اندیشان ایران-

ناشر ایرج هاشمی زاده

جنب و جوش در فضای سیاسی ایران

شواهد بسیاری نشان می دهد که فضای سیاسی ایران طی ماه های اخیر از پویایی کم سابقه ای برخوردار شده است. جنب و جوشی که با وجود جنبه های گاه متناقض، برای آینده سیاسی کشور بسیار مهم است. هر چند در پیش بودن انتخابات مجلس در بوجود آمدن چنین شرایطی کم تاثیر نبوده است، اما نباید مسئله را فقط از این زاویه دید. چرا که عناصر نو و مهمی در بحث ها و موضع گیری ها به چشم می خوردند.

به یقین بحران اجتماعی و انحطاط اقتصادی که کشور ما را به وضعیت اسفناک امروز کشانده، عامل اصلی شتاب گرفتن برخورد های سیاسی در ایران است. راه حل هایی که هر یکی از نیرو های حاکمیت و اطراف آن برای خلاصی از این گرداب هولناک طرح می کنند، زمینه ساز جو گرفتن درگیری های سیاسی و فکری شده اند.

در برخورد به شرایط حاضر باید پیش از هر چیز به اوضاع کشور پرداخت. برنامه اصلاح و بازسازی اقتصادی رقتناهی که همه امید جمهوری اسلامی برای نوسازی بخش های تولیدی و خدمات و ایجاد فضای مناسب برای رشد اقتصادی به شمار می رفت نتایج دلخواه را در پی نیاورده اند و با شکست مواجه شده اند. کشور بدهکار ما امروز قادر است فقط بخش کوچکی از مجموعه نیاز های ارزی خود را از طریق بازار جهانی به دست آورد و شکاف میان نیاز های جامعه و امکانات آن با شتاب افزایش می یابد. راست قشری و محافظه کار یا تکیه بر نیروی خود در مجلس و در میان روحانیون یا نفوذ در همه سالهای گذشته در بسیاری از عرصه ها به پیشروی خود ادامه داده است و تدارک چنگ انداختن بر قوه اجرائی را می بیند. اتفاقی نیست که مردم کوچک و بزرگ بر طرح «روایت رهبر پر پر، اکبر رهبر، ثوری اکبر» از هم اکنون سمت و سوی تحولات آتی را پیش بینی می کنند.

در کنار این روند تکران کننده، جنبش های انتقادی دامنه داری در میان نیرو های اسلامی دور و نزدیک به حاکمیت بتدریج شکل جدی تری بخود می گیرند. گرایش های انتقادی با وجود ناهمگونی و تناقضات گاه مهمی که در آنها به چشم می خورد، انگشت بر مسائل اساسی گذاشته اند. باور به دموکراسی و کثرت گرایی برای جامعه ایران، پذیرش جامعه مدنی امروزی و الزامات آن، جدا کردن دین از سیاست و برخورد انتقادی با خشونت زمینه هایی هستند که در برخورد های این نیرو ها می توان سراغ گرفت. با آنکه این گرایش ها هنوز بصورت تابپیکر و گاه حتی متناقض عمل می کنند، اما جنبشی را نمایندگی می کنند که بتدریج دامنه وسیعتر بخود می گیرد از اهمیت فراوانی برای آینده مذهب، جایگاه آن و رابطه اش با قدرت سیاسی برخوردار است. جالب اینست که در بسیاری

از کشور های منطقه نیرو های زنده و فعال جامعه و روشنفکران اندیشه های اسلامی از اعتبار ویژه ای برخوردار شده اند. در حالیکه در ایران روند گسست از تفکر بسته مذهبی و دین اسلام بعنوان ایدئولوژی حکومت در میان اسلامی ها هر روز دامنه وسیعتری بخود می گیرد. جنبش انتقادی کنونی هر چند بطور عمده خط امامی های سابق را در بر می گیرد، اما شماری از تکنوکرات های دستگاه حکومتی و یا روحانیون با نفوذ نیز با تفکر حاکم فاصله می گیرند.

به این پدیده های متناقض باید واقعیتی را افزود که چندی است بر فضای سیاسی ایران سنگینی می کند. اپوزیسیون داخل کشور، نیرو های زنده جامعه ما و روشنفکران با جسارت و بی پروایی به مراتب بیشتر به میدان آمده اند و مطالبات سیاسی و صنفی خود را بر برابر حاکمیت قرار می دهند. این حرکت ها البته در گذشته هم وجود داشته است ولی آنچه که در دوره های اخیر اتفاق افتاده است، از نظر کمی و کیفی با گذشته قابل قیاس نیست.

همه این حوادث بر بستر جامعه ای صورت می پذیرند که افکار عمومی سرخورده آن تسببت به دورنمای تغییرات مثبت در ایران بسیار بدبین است و تمایلی به پنجه در افکندن یا رژیم ندارد. این واقعیت بزرگترین عامل بازدارنده برای تشدید مبارزه در راه دموکراسی و حقوق بشر، استقرار یک جمهوری لائیک است.

از سوی دیگر اپوزیسیون خارج نتوانسته است بر سرگشتگی های ناشی از بحران ها و تغییر و تحولات درونی و پراکندگی خود فائق آید و کم اثر تر از هر زمان نقش ناچیزی در سیر تحولات داخل کشور ایفا می کند. باید گفت که در شرایط فعلی تا همنوایی و هم سوئی مجموعه وسیعی از نیرو های اپوزیسیون در داخل و خارج کشور با تکیه بر برنامه سیاسی روشن راهی طولانی در پیش است. این موضوع البته از کارایی و اعتبار آنها در مقابله با جمهوری اسلامی بطرز چشمگیری می کاهد.

ماه هایی که در پیش اند، حساس و مهم اند. از هم اکنون می توان پیش بینی کرد که انتخابات فضای مناسب باز هم بیشتری برای تشدید این برخورد ها فراهم خواهد آورد. اپوزیسیون باید بتواند از این فرصت برای حضور فعال تر خود در صحنه سیاسی ایران بهره جوید. اگر اپوزیسیون موفق شود چنین جوششی را در فضای سیاسی ایران به حاکمیت تحمیل کند، گام مهمی در طرح مسائل اساسی در میان نیرو های خود به افکار عمومی برداشته خواهد شد.

برای اپوزیسیون نکته کلیدی طرح مسائل اصلی جامعه و برنامه های سیاسی متناسب با شرایط کنونی ایران در میان مردم و غلبه بر روانشناسی سرخورده و نا امیدی و نا باوری است. بحران ژرف اقتصادی - اجتماعی زمینه های مناسبی برای کشاندن مردم به میدان مبارزه اند، اما تجربه تلخ گذشته و

خشونت توصیف ناپذیر دستگاه به اعتماد مردم لطمه بزرگی وارد ساخته است. اپوزیسیون داخل و خارج باید با شناخت چنین ضرورتی به میدان آید، راه های همکاری و همسازی را بیابد و چرخ لنگ ارباب جنبش مردمی را از چاله بدر آورد، هیچ تحولی در جامعه ایران بدون بوجود آوردن چنین تغییر مهمی در جامعه و به میدان آوردن مردم میسر نخواهد بود. آنچه اپوزیسیون در جریان مبارزه سیاسی کنونی و در عمل باید بطور جدی برای خود حل کند نوع رابطه و همکاری میان نیرو های مختلف با گرایش های متنوع است. کسانی که با حکومت فعلی مخالفند از متحدان دیروز و نزدیکان خود حاکمیت تا سلطنت طلب ها و مجاهدین را در بر می گیرند و تنوع در مشی و برنامه سیاسی این نیرو ها بسیار چشمگیر است. یکی از سئوالات مرکزی نوع رابطه و همکاری احتمالی میان نیرو هایی است که دارای برنامه های سیاسی متفاوتند، ولی در این یا آن حرکت ضد حکومتی می توانند هم داستان شوند. اگر معیار را جمهوری خواهان یا اعتقاد به دموکراسی و حقوق بشر، یا پیش بردن مبارزات اعتراضی و مطالبات علیه حکومت قرار دهیم، طیف نیرو هایی که در عمل همسو می شوند بسیار تفاوت خواهد کرد. در چنین شرایطی چه باید کرد و کدام سیاست را اصل قرار داد؟

تجربه گذشته نشان می دهد که ساده کردن صورت مسئله و تمایل به بیرنگ کردن استراتژی ها و برنامه های بسیار متفاوت با وجود ظاهر فریبنده اتحاد، راهگشای مشکل اپوزیسیون نخواهد شد. روند شکل گیری رابطه میان نیرو های اپوزیسیون تا حدود زیادی به نوع تحولات آینده و چند و چون مبارزات سیاسی در جامعه و تجارب مشخص خواهد داشت. گذشته به ما می آموزد که پیش از هر چیز ضروری است که با تکیه بر موضع جمهوری خواهی، دموکراسی و حقوق بشر، جدایی دین از سیاست، بازسازی اقتصادی کشور و مبارزه با فساد امیل ترین نیرو های تحولات دمکراتیک در ایران را بدور یکدیگر گرد آورد. این نیرو ها در صورتی که جایگاه موتور واقعی تحولات مثبت فردا تبدیل می شوند. فقط در شرایط وجود چنین نیروی منسجمی جمهوری خواه می توان پای رابطه و همکاری احتمالی با سایر نیرو های مخالف رفت و پویایی فضای سیاسی ایران به هر بهانه از جمله انتخابات این حسن را دارد که مشی ها و برخوردهای گوناگونی را در عمل اجتماعی مشخص طرح می کند و کارایی آنها را می سنجد، به استقبال روز های داغ تر فضای سیاسی ایران برویم و آن را هوشیارانه در خدمت پیشرفت دموکراسی و حقوق بشر و استقرار حکومت غیر دین در کشور مان قرار دهیم.

آیا ایران در آستانه تغییرات مهم قرار دارد؟

آیا جمهوری اسلامی در آینده نزدیک شاهد تغییرات و تحولات مهمی خواهد بود؟ این سئوالی است که این روزها با ژرف تر شدن بحران اقتصادی - اجتماعی در داخل ایران و نیز بالا گرفتن درگیری های سیاسی داخل حاکمیت در محافل سیاسی ایران طرح می شود. هر چند در میان اپوزیسیون خارج از کشور جنب و جوش چندانی نسبت به گذشته به چشم نمی خورد، اما در داخل نشانه های فعال شدن فضای سیاسی کم نیستند. این پویایی جدید از درون حاکمیت شروع می شود و بخش های بزرگی از نیرو ها و شخصیت های سیاسی - اجتماعی داخل ایران را در بر می گیرد. در درون حاکمیت و نیرو های نزدیک به آن برخورد ها بیش از هر زمان آشکار و تند و تیزند و نزدیک شدن تاریخ انتخابات پر دامنه آنها می افزاید. اتفاقی نیست که روزنامه هایی که در ماه های گذشته مورد تعرض مسئولین قرار گرفته اند، همگی وابسته به جناح های خود حکومت بوده اند.

شواهدی که از وقوع حوادث سیاسی مهمی در آینده حکایت می کنند، بر کسی پوشیده نیست. اما کسی قادر نیست درباره چند و چون و سمت این تغییرات نظر قطعی ارائه دهد. سیاست ها و کردار های گذشته و حال جمهوری اسلامی، روانشناسی بدبینانه مردم و پراکندگی و ضعف عمومی اپوزیسیون بر پیچیدگی و ضمیمت و نیز دشواری توضیح روند حوادث می افزایند.

با شناخت چنین فضا و وضعیتی راه آزادی به سراغ بحث مربوط به امکانات واقعی تغییرات سیاسی در ایران و بینش و باور نیرو های سیاسی اپوزیسیون نسبت به این مسئله رفته است. مجموعه مقالات و مصاحبه هایی که از نظر شما می گذرد، جنبه های مختلف موضوع تغییرات سیاسی در ایران را مورد بررسی قرار داده است. در تدارک بحث مورد نظر راه آزادی دو سئوال مرکزی را با شمار فراوانی از شخصیت های سیاسی و اجتماعی ایران و نمایندگان گروه های سیاسی در داخل و خارج کشور در میان گذاشت. این دو سئوال از یکسو به مسئله امکانات تغییر و اصلاح در جمهوری اسلامی و نوع تحول مورد نظر در فضای سیاسی ایران می پردازد، از سوی دیگر بررسی سیاست ها و مشی ویژه هر گروه متناسب با برنامه سیاسی وی مورد توجه قرار گرفته است.

در کنار اظهار نظر افراد برای پرداختن همه جانبه تر به بحث فوق راه آزادی خود چهار موضوع در رابطه با مسائل کلیدی که پیرامون آینده ایران طرح است، را به میان کشیده است. نخست مسئله قابلیت تغییر و اصلاح پذیری نظام جمهوری اسلامی و دورنمای دگرگونی احتمالی درون حکومت

- دوم مسئله آرایش و برنامه های سیاسی کنونی نیرو های سیاسی ایران، امکانات همکاری میان آنها
- سوم مسئله مشی سیاسی متناسب با وضعیتهای کنونی و جایگاه خشونت و اصلاحات در تحولات آتی

- چهارم روانشناسی توده ها و تلقی کنونی مردم از امکانات تحولات سیاسی در آینده نزدیک. لازم به یادآوری است که در انتخاب افراد برای نظرخواهی طیف وسیعی از نیرو ها و گرایش های سیاسی ایران از مشروطه خواهان تا چپ های افراطی در نظر گرفته شده بودند. اما در عمل شماری از این افراد بدلیل گوناگون نتوانستند مطالب خود را برای چاپ در نشریه آماده کنند. در این شماره راه آزادی با بخشی از این نظرات آشنا خواهید شد.

جمهوری اسلامی تا کجا تن به اصلاحات می دهد؟

س. نورسته

در میان این برخورد ها می توان به نظریاتی برخورد که جمهوری اسلامی را شکلی از فاشیسم معاصر قلمداد می کنند، آنرا نماینده اقشار سنتی جامعه و یا واکنشی در برابر مدرنیسم می دانند. وی را در مقوله حکومتی های پوپولیست ها جا می دهند، او را ترجمان افکار پان ایرانیستی در منطقه معرفی می کنند و... در میان مطالعات مربوط به ایران در دوره معاصر موضوع سنت و تجدید و نوگرایی، نقش مذهب و روحانیون، سمت تحولات چند دهه اخیر پیژه در سایه اصلاحات اجتماعی - اقتصادی سال های پیش از ۱۳۵۷ و قشریندی جامعه ایران و پاره ای از خصوصیات سنتی جامعه ایران و روانشناسی ناشی از آن جای اساسی را بخود

در میان اشکال حکومتی و ساختار های سیاسی موجود در جهان امروز، به یقین جمهوری اسلامی پدیده ای بدیع و کم نظیر است. تنوع تحلیل ها و اختلافات گاه مهمی که در تبیین و بررسی این پدیده در میان صاحب نظران سیاسی و جامعه شناسان ایرانی و خارجی به چشم می خورد، بیش از همه حاکی از پیچیدگی جمهوری اسلامی و ترکیب و تمایلات نیرو های تشکیل دهنده آن است. نگاهی گذرا به مجموعه پرشمار نوشته هایی که پیرامون انقلاب اسلامی و جمهوری ناشی از آن در کشور های مختلف منتشر شده است (۱)، نشان می دهد که حتی با گذشت سال ها از حادثه و نیز مشاهده جمهوری اسلامی در عمل، پراکندگی و عدم اتفاق آرای پژوهشگران بسیار چشمگیر است.

اختصاص می دهند. در میان این موضوعات، مسئله در برابر هم قرار گرفتن مذهب (به عنوان اصلی ترین نماد فرهنگ سنتی) و آمد ناگزیر تجدید و نوگرایی در اقتصاد و جامعه مدنی (پی اجتماع) در سال های اخیر مورد توجه بیشتر قرار گرفته است. شماری از این تحلیل های جامعه شناسانه با تاکید بر تجربه جمهوری اسلامی نشان می دهند که در ایران امروز مسئله اصلی در بیان و توضیح تضاد ارزش ها، فرهنگ سنتی و مذهب حامی آن با ارزش ها و معیار ها جامعه مدنی امروز به شکلی غربی آن خلاصه نمی شود که باید یا نگاهی نافذ به سراغ قابلیت ها و توانایی های تغییر پذیری آنچه را که امروز نماینده تفکر و فرهنگ سنتی و مذهبی به شمار می رود، رفت و از این زاویه به تحلیل سیر حوادث و رویداد ها در ایران پرداخت.

موضوع نوشته حاضر تا حدودی به مسئله پیش گفته در حوزه سیاست می پردازد تا بتواند عناصر پاسخ به يك سؤال سیاسی اساسی در رابطه با آینده سیاسی ایران را بیاید، سؤال اصلی به قابلیت تغییر پذیری جمهوری اسلامی برمی گردد و اینکه آیا می توان بر این باور بود که در شرایط حاد تر شدن اوضاع سیاسی، حکومت مرکزی بدون دست زدن به سیاست های خشونت آمیز گسترده (درگیری همه جانبه، جنگ داخلی و...) تن به عقب نشینی دهد و به خواست دمکراسی و حکومت مردم سالارانه در ایران گردن گذارد؟

* جمهوری اسلامی از نگاه اپوزیسیون

کسانی که حوادث سیاسی ایران را دنبال می کنند به یاد دارند که در سال های گذشته دست کم دو بار این مسئله بطور جدی در میان نیرو های سیاسی کشور ما مطرح شد. نخست در سال های اول انقلاب، نیرو های سیاسی معینی به امکانات واقعی تحول در جمهوری اسلامی و پذیرش برخی معیار های اساسی جامعه مدنی باور داشتند و گرایش های مذهبی و ضد مدنی حکومت جدید را گذرا و غیر عمده قلمداد می کردند. بار دوم در پی پایان جنگ و نیز انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری و اعلام سیاست های باز سازی اقتصادی این باور بار دیگر قوت گرفت که تداوم سیاست های جدید حوزه سیاست و ساختار حکومتی را دیر یا زود در برخواهد گرفت و زمینه اصلاحات دمکراتیک تدریجی در ایران بوجود خواهد آمد. نظریه های مربوط به استحاله جمهوری اسلامی به این دوره تاریخی برمی گردد. با مروری بر تحلیل های کنونی از جمهوری اسلامی سه گرایش اصلی را می توان در میان نیرو های اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور تشخیص داد:

- **گرایش نفی کامل نیرو های** را در برمی گیرد که چه به لحاظ نوع حکومت چابگری که بخاطر آن مبارزه می کنند (سلطنت، مچاهدین خلق، چپ های افراطی) و چه بخاطر بدبینی کامل به جمهوری اسلامی هر نوع تغییر مثبتی را بکلی منتفی و غیر ممکن قلمداد می کنند. این نیرو ها علیرغم برنامه ها و مشی های سیاسی گاه بسیار متفاوت در عمل سرنگونی جمهوری اسلامی و خرد کردن ماشین دولتی را تنها راه ایجاد دگرگونی های اساسی سیاسی در ایران می دانند.

- **گرایش سازنده** مربوط به نیرو هایی می شود که علیرغم باور به دمکراسی و حقوق بشر در چهارچوب يك جمهوری لائیک و نیز اعتقاد به ضرورت تغییر جمهوری اسلامی (استراتژی)، امکانات واقعی تحول سیاسی مثبت در ایران را از طریق مبارزه سیاسی و وادار کردن حکومت به عقب نشینی (تاکتیک ها) جستجو می کنند. این نیرو ها به مشی سیاسی مسالمت آمیز و مشارکت مردمی باور دارند و در بیان شکل حکومتی آینده از ترسیم خطوط بسیار کلی فراتر نمی روند.

- **گرایش اصلاحی طیف نیرو ها** و جریان هایی را شامل می شود که بخاطر برنامه ها گرایش های سیاسی و نیز گذشته خود مخالفت اساسی با چهارچوب کلی جمهوری اسلامی ندارند ولی از اصلاح جدی ساختار حکومتی در جهت دمکراسی و حقوق بشر جانبداری می کنند. تجربه سال های گذشته نشان می دهد که سه گرایش فوق «طیف گونه» اند. برای مثال اگر اعتقاد به دمکراسی را معیار داری و ارزش گذاری برنامه سیاسی نیرو های سیاسی مورد بحث در نظر گیریم، در میان هر سه گرایش می توان کسانی را یافت که دیدگاه های کم و بیش نزدیک به هم در این زمینه را دارا هستند. همین واقعیت نشان می دهد که برخورد به پدیده جمهوری اسلامی با وجود اهمیت آن نمی تواند تنها عامل جدایی و چندگانگی میان نیرو های سیاسی باشد.

*** پویایی درونی نظام جمهوری اسلامی**
مسئله مربوط به امکانات و قابلیت تغییر در جمهوری اسلامی اما به نیرو های اپوزیسیون محدود نمی شود. در خود جمهوری

اسلامی نیز طی چند سال گذشته بحث پردامنه ای پیرامون موضوع فوق از زاویه شاید متفاوتی در گرفته است. چگونگی برون رفت از بحران پردامنه سال های پس از جنگ به این بحث های داغ شتاب بی سابقه ای بخشیده است. دو نیرو از میان جریان های حاکمیت بطور آگاهانه به این بحث ها دامن زده اند. نخست نیرو های مذهبی تکنوکراتی که بنا بر مقتضیات روز و نیز از سر پراگماتیسم خود ضرورت برخی تغییرات را به میان کشیدند. این نیرو ها بطور عمده اصلاحاتی را در نظر دارند که بر اساس حکومت و ساختار کنونی آن لطمه ای وارد نمی آورد و بیشتر اورا با الزامات جامعه امروزی همگام و همنا می سازد. هاشمی رفسنجانی، کرباسچی شهردار تهران و جماعتی که از آنها حمایت می کنند در این گروه جا می گیرند. پراگماتیسم حساب شده این عده در برخی زمینه ها مانند اقتصاد یا سیاست خارجی دامنه بسیار وسیعتری را از عرصه های دیگر دارد، زیرا اساس حکومت و نظام را بطور مستقیم مورد تهدید قرار نمی دهد.

در برابر این جماعت، گروهی از روشنفکران و نیرو های اسلامی که تا دیروز همساز حاکمیت بودند، به برخورد فعال و انتقادی به گذشته روی آورده اند و برخی مقوله های کلیدی برای حکومت مانند جدائی دین از سیاست، نقش روحانیت، مسئله حقوق بشر و دمکراسی و یا ضرورت جامعه مدنی را پیش کشیده اند و خواستار اصلاحاتی در ساختار سیاسی کنونی هستند که در عمل کارکرد کنونی نظام را دگرگون می سازند. وجود چنین گرایش هایی در بخش هایی از حاکمیت و فاصله گرفتن تدریجی گروه های نزدیک و وفادار به نظام زمینه ساز برخورد های نظری و سیاسی فعالی در محافل و رسانه های جمعی شده اند و این موضوع واکنش های خشم آلود و کین جویانه کسانی را در پی آورده است که با سوساز از هر نوع تغییری در ساختار سیاسی کنونی بیمنانند و سعی دارند یاران دیروز و رقبای خود را با پند و موعظه و یا تهدید و فشار از تن دادن به هر نوع «عقب نشینی» باز دارند.

* فرصت تاریخی از دست رفته!

تحولات بسیار مهمی در سال های گذشته نه تنها عناصر داخل نظام را به ضرورت تغییرات معینی متقاعد کرده است، بلکه این باور را نیز در میان بخشی از اپوزیسیون تقویت کرده است که رژیم بناچار تن به اصلاحات چندی خواهد داد و این اصلاحات اولیه زمینه را برای گام های بزرگ تر بعدی فراهم می کنند. وجود چنین تمایلی البته ریشه در مشکلات و مسائلی نیز دارد که جامعه اسلامی با آن درگیر است.

انقلاب اسلامی و شعار های آن در اساسی ترین عرصه های آن دچار شکست کامل شده اند. نظام جمهوری اسلامی از این زاویه، از نظر اخلاقی شکست خورده است. روحانیت اعتبار مذهبی و معنوی خود را از دست داده است و جایگاه مذهب و اسلام در میان افکار عمومی دچار لطمات جبران ناپذیری گشته است. کارنامه و سیاست های رژیم و بویژه جایگاه و نقش رهبری پس از مرگ خمینی بنوعی مشروعیت رژیم را نزد خودی ها زیر علامت سؤال برده است.

- روند تجزیه و قطب بندی نیرو های مذهبی در سال های گذشته شتاب بی سابقه ای بخود گرفته است. بخش های بزرگی از روحانیت کنار از قدرت، بطور فعال خواهان جداسازی دین و سیاست می شوند.

- ورشکستگی و انحطاط بی سابقه اقتصاد ایران و فساد گسترده ناتوانی، عدم کاردانی و بی درایتی رهبران سیاسی ایران را در نظر همگان محرز کرده است. جمهوری اسلامی به جمهوری دلال ها و دزد ها تبدیل شده است و در درویی آشکار جامعه مدنی ایران و گروه های وسیع روشنفکران با فرهنگ و ارزش های حاکم در مواردی نه چندان اندک حکومت را وادار به عقب نشینی کرده است و تضاد فوق در عرصه های مختلف زندگی مردم بصورت غیر قابل تحملی درآمده است.

برخی از این عوامل در دوره پایان جنگ و آغاز ریاست جمهوری رفسنجانی زمینه ساز سیاست های معروف به بازسازی شدند. گرایش های ناپذیرانه ای که محدودیت ها و ناهمگونی آنها با دیگر سیاست های جمهوری اسلامی در زمانی کوتاه آشکار شد و سرخورگی سال های بعدی را در پی آورد. در حقیقت جمهوری اسلامی بزرگترین فرصت را برای گذار تدریجی از يك حکومت بسته و خودکامه از دست داد. این شکست، بزبانی ترجمان ناتوانی های ساختاری جمهوری اسلامی برای متحول شدن و پذیرش قواعد بازی جامعه مدنی امروز بود در این دوره هر چند تحمل نسبی مطبوعات غیروابسته بصورت سیاست اعلام شده دولت درآمد، گام های خجولانه ای از سوی دولت برای جذب ایرانیان خارج از کشور برداشته شد، نوشته های بسیاری از

نویسندگان و روشنفکران سرشناس داخلی و خارجی در مطبوعات منعکس شد و یا تا حدی از سختگیری‌های متداول در مورد زنان و جوانان کاسته شد، اما چیزی در اساس تغییر نکرد و از همه مهم تر این اصلاحات هیچگاه «قانونی» نشدند و نتوانستند همگام با نیازهای جامعه رشد یابند.

بررسی و تحلیل مجموعه سیاست‌های جمهوری اسلامی در ۶ سال گذشته عناصر مهمی برای شناخت قابلیت‌ها و امکانات تغییر ناپذیری نظام بویژه آنچه که به ساختار و کارکرد آن باز می‌گردد در اختیار ما قرار می‌دهد. چرا که نیروهای حامل اندیشه «تغییر» و «اصلاح» هم توان خود را برای پیشبرد سیاست‌های خود بکار بردند و نتیجه این سیاست‌ها در داخل و خارج کشور در برابر ما قرار دارند. در میان نمونه‌های پر شمار، سه مثال زیر بسیار گویایند:

در عرصه سیاسی، گرایش بازسازی حتی به نزدیکترین نیروهای به نظام هم فرا نروئید و نهضت آزادی مانند جریان‌های دیگر جدا شده از حاکمیت، هیچگاه از فضای لازم برای فعالیت برخوردار نشدند.

- در عرصه اقتصادی و اجتماعی علیرغم وعده‌های فراوان مسئولین حکومت قانونی نتوانست جای بی قانونی‌ها و خودسری‌های رایج در ایران را بگیرد و «عدم امنیت» کماکان بصورت چشم‌آفتدیار اقتصاد و جامعه ایران عمل می‌کند.

- در عرصه سیاست خارجی، نمونه بسیار کوچک فتوای قتل سلمان رشدی بیش از هر چیز درجه بسته بودن و اصلاح ناپذیری بخش‌های مهمی از حاکمیت کنونی را آشکار می‌سازد.

* دورنمای تیره و تار

از این نمونه در سال‌های گذشته فراوان می‌توان یافت. همچنین در همه این سال‌ها می‌توان نبرد آشکار چنان‌هاى مختلف حکومتی را دید که بر سر این اصلاحات محدود با یکدیگر به رقابت و درگیری داغ پرداختند. جناح‌های پراگماتیک و اصلاح طلب در جریان این مبارزه نشان دادند که نه تنها دید بسیار محدودی نسبت به اصلاحات و دامنه آنها دارند، بلکه از شجاعت اجتماعی لازم برای دفاع از ابتکار و سیاست‌های خود برخوردار نیستند. نتیجه آنکه نیروهای بازدارنده و مخالف اصلاحات هر جا که توانستند امر خویش را با قاطعیت پیش بردند و از سوی دیگر انتظاری که در مردم در پی پایان جنگ بوجود آمده بود جای خود را به سرخوردگی و ناامیدی داد. آنچه مردم و جامعه می‌خواستند و می‌خواهند بسیار فرا تر از آن چیزی است که خوش فکرترین مسئولین جمهوری اسلامی می‌خواهند و یا می‌توانند

به آنها بدهند. این شکاف که هر روز نیز عمیق تر می‌شود، زمینه ساز حرکت‌های شورشی خشونت آمیز می‌شود. شورش‌های خشونت آمیز مردمی در چند سال گذشته و بویژه حادثه مشهد پژواک روحیه و روانشناسی توده‌ای ایران است که هیچ اعتمادی به رهبران سیاسی خود ندارند. این شورش‌ها به سهم خود تقویت موفقیت نیروهای بازدارنده و قشری درون حکومت را در پی دارد که در پس اصلاحات از دست رفتن قدرت سیاسی را می‌بینند.

جناح سنتی و قشری حاکمیت امروز اهرم‌های بسیار تسبی اساسی قدرت را در سیاست و اقتصاد بدست دارد و انزوی نیروهای تند روی خط امامی و چند دستگی آنها به میدان داری این جماعت کمک بسیار کرده است. تناسب کنونی نیروها و ناتوانی و کم‌مایگی کسانی که با برخی اصلاحات در حکومت سرآشتی داشتند، دورنمای بسیار بدبینانه‌ای را در برابر ما می‌گشاید. ضمن آنکه حتی اگر نیروهای پراگماتیک اسلامی دست بالا را در سیاست نظام داشته باشند، معلوم نیست تا کجا می‌توانند با خواست مردم و نیازهای جامعه هم نوا شوند. تجربه گذشته جای خوشبینی چندانی هم در این زمینه نمی‌گذارند.

پیش‌بینی در دنیای سیاست و حوزه اجتماع، آنجا که داده‌های بسیاری خارج از اراده ما عمل می‌کنند بسیار دشوار است و در مورد جمهوری اسلامی این پیچیدگی دو چندان می‌شود. جمهوری اسلامی فرصت‌های تاریخی را برای اصلاح خود از دست داده است. این واقعیت دارد که در بافت و ترکیب حکومت اینجا و آنجا عناصر اصلاح طلب به چشم می‌خورد، اما کارکرد و منطق درونی و تعادل سیاسی آن بر پایه دگماتیسم و خودگامگی استوار است. این واقعیت ناخوشایند بر همه آینده سیاسی ایران سایه افکنده است و جای چندانی برای خوشبینی پیرامون درایت و شهامت اخلاقی و سیاسی حکومت در برخورد با بحران‌های پدیده‌ها باقی نمی‌گذارد. در حالیکه حتی اگر سررشته داران نظام به فکر آینده سیاسی خود و اسلام در ایران بودند، امروز می‌بایست با سیاست و تدبیری دیگر با مردم و جامعه روبرو می‌شدند.

(۱) از میان پژوهشگرانی که در کشور‌های مختلف خارجی درباره موضوع انقلاب ایران نوشته‌های خود را منتشر کرده‌اند می‌توان از فرهاد خسرو خاور، علی شیبان، فریبا عادلخواه، غلامرضا افخمی، شاهرخ اخوی، جهانگیر آموزگار، سعید ایراجمند، حمید عنایت، لیلی عشقی، محمد رضا چلیلی، شاپور حقیقت، فرهاد کاظمی، مرتضی کتبی، فرخ مشیری، علی رهنما و فریدون خاوند نام برد.

درباره مشی سیاسی نیروهای هوادار استقرار دموکراسی در ایران: پشتوانه‌های فکری، تفاوت‌های عملی

اختلاف در خط مشی سیاسی، ملاکی برای تفرقه مخالفان رژیم

بیژن برهمندی

مشی سیاسی توضیح داده میشود.

پشتوانه فکری این تفاوت دیدگاهها

کدامند؟

می‌توان پذیرفت که اصلی‌ترین نیروهای هم‌اورد در این زمینه را هواداران انقلاب و هواداران تحولات مسالمت آمیز تشکیل میدهند.

تا آنجا که به اعتقادات نظری مربوط میشود، رفرمیست‌ها با راه‌حل‌های خشونت آمیز برای تغییر رژیم موافق نیستند و از این رو «انقلاب» را وسیله مناسبی برای استقرار دموکراسی در ایران قلمداد نمی‌کنند. فرمول مورد علاقه این گروه، تحولات

کوشش‌های چندین ساله نیروهای مخالف جمهوری اسلامی برای ایجاد یک ال‌ترناتیو از گروه‌های کم و بیش همگرا، هنوز با موفقیت چشمگیری همراه نیست. از اختلاف بر سر ویژگی‌های رژیم جایگزین که بگذریم، می‌توان دید که نیروهای هوادار استقرار دموکراسی نیز، که انتقال قدرت از یک رژیم خودکامه را به نظامی مردم سالار و دموکراتیک پذیرفته‌اند، درباره چگونگی گذار، یعنی خط مشی سیاسی مورد نظر خود، تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارند.

مباحث فراوانی که درباره سرنگونی قهرآمیز رژیم، یا برکناری مسالمت‌جویانه آن، موضوع تحول گام به گام و احتمال استحاله رژیم یا اجتناب ناپذیری سقوط خشونت بار آن، در مطبوعات اپوزیسیون به چشم می‌خورد، در واقع جلوه‌های تفاوت دیدگاه‌های نظری مخالفان رژیم است که معمولاً با اختلاف در خط

مسئله امیز است که باید در فرایند خود، از یکسو مردم را به شکل های دموکراتیک مسلح سازد و از سوی دیگر رژیم را کاملاً به عقب نشینی وادارد و سرانجام به تسلیم آن در برابر حاکمیت مردم بیانجامد.

با این دیدگاه، این نیروها، عملاً صف خود را از جبهه هواداران «سرنگونی» رژیم جدا کرده و میکوشند راههای مناسب دیدگاه تئوریک خود را بیابند.

برای شناخت تفاوت این نظریه با دیدگاه مخالف، چه بسا مفهوم توسل به خشونت، یا نفی کامل آن، منطقی نکته ای نیست که اختلاف نظری این نیروها را نشان دهد، چرا که در جبهه هواداران «انقلاب» و «سرنگونی» نیز، کسی را نمی توان یافت که خشونت را تقدیس کند، یا حتی آنرا شیوه مقبولی بداند. هواداران انقلاب، غالباً از ضرورت دفاع مشروع مردم در برابر خشونت رژیم، یا از گریز ناپذیر بودن آن، در جد احتشاق و سرکوب حرف می زنند و در این باره رژیم جمهوری اسلامی هم کمک فراوانی به غنای استدلالشان می کند!

می توان گفت که دربارۀ هواداران انقلابی «سرنگونی»، پایبندی به انقلاب، نه فقط به معنای شیفتگی آنان به نوعی رمانتیسم جذاب و قهرمانانه است، بلکه، از این دیدگاه، انقلابی بودن نوعی فرهنگ و نظام ارزشی است که مطابق آن، طرفداران این واژه، با ارزش هائی نظیر شهامت، از جان گذشتگی و فدائی گری مرتبط میشوند و مخالفان خود را با ضد ارزشهای همچون سازشکاری، استمالت چوٹی، طرفداری از استحالۀ معاشات و غیره مورد داوری قرار میدهند.

طبیعی است که طرف مقابل نیز آنان را طرفدار خشونت، هرج و مرج طلب، عامل تخریب و مروج قهر و خونریزی و غیره بنامد.

این واژه ها علیه یکدیگر، در مبارزات و معادلات واقعی سیاسی، بارها «انقلابیون» به سازش متوسل شده اند و یا در صف آرائی معینی از نیروهای متقابل، به استحاله یک رژیم نائل آمده اند و نیز، مسأله جویانی که در پراتیک واقعی سیاسی، ادامه تحولات گام به گام را ناممکن یافته، به صف شورش های مردمی پیوسته اند.

به این ترتیب، بنظر می رسد، نکته ای که برای شناخت تفاوت های واقعی این دو نیرو باید مورد توجه قرار گیرد، نه نظام ارزشگذاری این یا آن نیرو در تقدیس یا مذمت انقلاب و فرم، که مطالعه یکی سیاسی آنها برای تدارک گذار از یک رژیم به یک نظام دیگر است.

باید گفت، اگر این بحث، در سالهای دهه ۴۰ یا ۵۰، در کشور ما مطرح میشد، حضور پر جاذبه مشی چریکی در جنبش اپوزیسیون کشور، هر ناظری را متقاعد میکرد که میان طرفداران این مشی با هواداران مبارزه سیاسی، اختلاف پر اهمیتی نهفته است. اما اکنون سالها از این حوادث دور شده ایم و به جرئت میتوان گفت که در میان هواداران استقرار رژیم دموکراسی در ایران، اعتقاد به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم جای چندانی ندارد.

هواداران استقرار دموکراسی مبارزه

خود را چگونه پیش می برند؟

بررسی محتویات نشریات و اعلامیه های نیروهای مختلف اپوزیسیون دموکرات، بوضوح نشان میدهد که درونمایه اصلی آنها، از یکسو افشای سیاست های رژیم در تمام جنبه های آن، و از سوی دیگر آگاهسازی مردم و ترویج ایده آل های مطلوب خویش است. واضح است که هر نیرویی حساسیت های ویژه خود را دارد و گاهی بر این یا آن نا بسامانی تاکید بیشتری می کند، اما همه آنها در افشای و انزوی رژیم، از طریق انتقال اطلاعات، نقشی کمابیش مشابه بعهده دارند.

مشاهده میشود که هر سازمان، شخصیت یا نیرویی سیاسی که بطور واقعی بخواهد در تحولات سیاسی کشور نقش داشته باشد، تنها یک راه اصلی در مقابل خود دارد و آن افشای آگاهسازی و تبلیغ آلترناتیو خویش، از طریق رسانه های مختلف ارتباطی است.

این شیوه مبارزه، اولین و در عین حال مهم ترین مرحله مبارزه سیاسی است که یک رژیم را بی اعتبار و برای مردم غیرقابل پذیرش می کند. مرحله بعدی مبارزه، شکل گیری تدریجی آلترناتیوی است که بتواند اعتماد مردم را بخود جلب کرده و آنان را به پیروزی در این مبارزه متقاعد سازد. بنظر می رسد که جنبش اپوزیسیون دموکراتیک، هنوز در مرحله اول این مبارزه است. پرسیدنی است که این جبهه اگر روزی مردم را زیر پرچم خود متحد کند، طبیعی نخواهد بود که در آن شرایط، رژیم منزوی شده جمهوری اسلامی را، با اقتدار به عقب نشینی و تسلیم وادارد

تا قدرت سیاسی را به مردم منتقل کند؟ می توان حدس زد که در چنین شرایطی، حتی «انقلابی» ترین نیروها نیز، کمترین احتیاجی به اعمال خشونت نخواهند داشت.

بدگمانی ها از کجا ریشه می گیرند؟

واقعیت اینست که علاوه بر آن نظام ارزشگذاری که ذکرش رفت، شواهد نه چندان کم اهمیتی نیز، در پراتیک سیاسی، در ادبیات مورد استفاده این نیروها، و در برخی تفسیرها و تحلیل های هر دو طرف وجود دارد، که تفاوت آنها، سمتگیری های متفاوت آنها و در نتیجه بدگمانی های آنها را نسبت به یکدیگر نشان می دهد.

در مورد نیروهای طرفدار انقلاب و سرنگونی، بارزترین ویژگی نگرانی آور را، می توان در رد پای داوری های متکی بر «خشم انقلابی» و گرایش به خشونت و بابردهاری سیاسی نسبت به نیروهای دیگر یافت.

این واقعیت دارد که ما ایرانیان، قرن ها در سطره نظامات استبدادی حکومتی، خانوادگی و فردی، عادات و رفتارهای معینی کسب کرده ایم که آثار آن بر داوری ها و واکنش های ما غیرقابل انکار است. از این مهم تر، وجود یک رژیم قرون وسطائی که کمترین فرصتی را برای اعمال قهر و خشونت از دست نمی دهد، در بروز این ویژگی ها در مخالفان رژیم، نقش برجسته ای دارد. با اینحال در سالهای اخیر، اپوزیسیون دمکرات کوشیده است تا بر این ضعف تاریخی فائق آید و به حوادث جهان از زاویه بردباری متمدنانه بنگرد.

البته هنوز زود است که بتوان گفت از این دستاورد پر اهمیت، همه شخصیت ها و نیروهای سیاسی، سهم مشابهی برداشت کرده اند. حتی می توان تصریح کرد که در میان هواداران سرنگونی قهر امیز رژیم، صرفنظر از نیت صادقانه آنها در استقرار دموکراسی، مفاهیمی چون خشم، خشونت، انتقام و انحصار طلبی، جاذبه های کم اهمیتی نیستند.

اصلاح طلبان اما گرچه در فاصله گرفتن از خشونت و قهر، گام های بلندی تری به جلو برداشته اند و آشکارا بردباری سیاسی بیشتری از خود نشان میدهند، در عین حال در تدوین خط مشی سیاسی مطلوب خویش، سردرگمی ها را پشت سر گذاشته اند. شاید بتوان گفت مهم ترین نکته ای که بدگمانی دیگران را نسبت به اینان برمی انگیزد، ناتوانی شان در ترسیم آن استراتژی مبارزاتی است که خط فاصل روشنی میان مبارزه اصلاح طلبانه و سازشکاری غیر اصولی ترسیم کند.

در واقع اصلاح طلبان، بروشنی بر نظرات شیوه های قهرامیز انگشت می گذارند و تحقق دموکراسی در کشور را ثمره مبارزات گام به گامی محسوب می کنند، که در طی آن مردم مسلح به شعار های مطالباتی معین، رژیم را به عقب نشینی وادار خواهند کرد. بنظر نمی رسد که تسلیح مردم به شعار های مطالباتی نظیر آزادی تشکل های صنفی، رفع سانسور، آزادی بیان و آزادی احزاب، در میان نیروهای اپوزیسیون مورد اعتراض کسی قرار بگیرد. نکته اینجاست که طرح نوع دیگری از شعار مطالباتی، از جمله طرح شعار انتخابات آزاد، مثلاً برای مجلس شورای اسلامی به شرایط صف آرائی و تعامل فعلی نیروها، نه فقط کمترین دستاورد عملی برای اپوزیسیون تبعیدی ندارد، بلکه متحدان بالقوه آن در صفوف مبارزه را نیز با بدگمانی مواجه ساخته و از بحث هموائی نیروهای طرفدار دموکراسی خواهد کاست.

شعار انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم!

نگاهی به حوادث بحرانی امروز ایران و ناتوانی روزافزون رژیم بر فائق آمدن بر عوارض آن فرصت مناسبی است که می توان از طریق آن به برخی سردرگمی ها که در میان نیروهای هوادار تحولات مسأله امیز وجود دارد اشاره کرد.

این بحران همانگونه که دیده میشود، نیروهای بسیاری را از درون و پیرامون حکومت به تکاپو واداشته است تا برای حل آن، آلترناتیو های خود را ارائه داده و نظام جمهوری اسلامی را از بحران برهانند.

جناح ها و شخصیت های سیاسی و مذهبی که در طی سالهای گذشته در نبرد درونی رژیم شکست خورده و تسویه یا منزوی شده اند، همگی به جنب و جوش افتاده اند تا با برحذر داشتن سرکردگان رژیم را از ادامه سیاست انحصار طلبی، آنان را به گسترش پایه های رژیم متقاعد سازند و به سیاست بازگشائی مجبورشان کنند.

به این ترتیب اگر روزی سردمداران رژیم متقاعد شوند که راه حل رفع بحران، نه پافشاری لجاجانه بر تک روی مستبدانه فعلی که عقب نشینی بقصد بازگشائی فضای حکومتی است، اولین گام

ها بسوی نزدیک ترین نیرو های پیرامون خواهد بود. در این حالت و در تعادل نیرو ها، که اپوزیسیون رژیم قادر به دیکته کردن مطالبات خویش نیست، رژیم احتمالاً به کسانی روی خوش نشان خواهد داد که اساس نظام را زیر سؤال نبرند، قانون اساسی آن را بپذیرند، با حضور روحانیت در حکومت مخالف نباشند، لاقلاً يك نوع ولایت فقیه دست و پا شکسته - حتی صوری - را بپذیرند و برنامه هایشان با این نظام سازگاری داشته باشد.

در این مرحله از عقب نشینی حکومت، واضح است که باید با سردمداران آن به «سازش» رسید و از جمله بسیاری از قواعد بازی را برای تبدیل شدن به يك حزب «قانونی» پذیرفت. چنین کاری بسادگی از عهده هواداران خط امام (نشریه اسلام) مجاهدین انقلاب اسلامی، هواداران آیت الله منتظری، برخی از روحانیون منزوی شده و نیز نهضت آزادی ایران برمی آید. چرا که آنها تا بحال نیز اساس این نظام، قانون اساسی آن، حقانیت بنیانگذار آن، آماج های خند امپریالیستی آن و بویژه اسلامی بودن آنرا قبول داشته اند.

اگر در اوج گیری بحران، چنین نیرو هائی شمار آزادی انتخابات مجلس شورای اسلامی یا آزادی انتخابات ریاست جمهوری را مطرح کنند و حول این شعار ها به جمع آوری نیرو بپردازند - گرچه آنها هم مسلماً برخی از خواسته هایشان را باید در این بده و بستان ندیده بگیرند و تحقق آنرا به تعادل آینده قوا محول کنند - اما چنین نیرو هائی اساس هویت سیاسی خود را با اینکار بزیور سؤال نخواهند برد. هواداران این نیرو ها نیز که بهر حال بخشی از مردم هستند، چنین شعار هائی را قابل فهم می یابند و برای تحقق آن بمیدان می آیند.

همین جا باید به این پرسش پاسخ داد که این سازش احتمالی میان رژیم و نیرو های پیرامون آن را - یا این فرض که اساساً آنها بجای شدت بخشیدن به سرکوب، به سازش و عقب نشینی دست زتند - می توان عمل مثبتی قلمداد کرد؟ باید گفت، چه بسا برای آنها که طرفدار «هر چه بد تر، بهتر» هستند، چنین عقب نشینی هائی شاید چندان خوشایند نباشد، اما طرفداران اصلاحات گام به گام، منطقاً چنین تحولاتی را مثبت ارزیابی می کنند و از چنین استحالته ای استقبال خواهند کرد.

به این ترتیب شعار انتخابات آزاد برای مجلس شورای اسلامی آنگونه که هم اینک در بسیاری از مطبوعات و سخنرانی های بخشی از اپوزیسیون رژیم در داخل کشور وسیعاً مطرح شده است، يك شعار مطالباتی واقعی باید محسوب گردد.

بر عکس برای يك حزب یا سازمان لائیک، مدرن، چپ یا راست، که بر ائتلاف تحصیل کرده و مدرن جامعه متکی است و استقرار يك رژیم دموکراتیک، تجد طلب و غیر مذهبی را از اهداف برنامه های خود قرار داده است، طرح شعار شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی چه معنائی می تواند داشته باشد؟

بنظر می رسد، چنین نیرویی، هم به اعتبار آماج های اعلام شده خود - که از اساس با يك رژیم اسلامی قرون وسطائی در تضاد است - و هم به اعتبار هواداران بالفعل و بالقوه خود که ترجیحاً روشنفکران و نخبگان فکری و فرهنگی جامعه هستند - اگر به بهانه بسیج مردم حول يك شعار مطالباتی، خود را وارد چنین مبادلات ناگزیری سازند، چه بسا در عمل يك يك خودکشی سیاسی دست زده اند. مشکل بتوان بعد ها برای مردم توضیح داد که ما برای تحقق اصلاحات گام به گام، اصلی ترین آماج های اعلام شده خود، دموکراسی، لائیسیت و تجد گرائی را نادیده گرفتیم تا در تعادل آینده قوا به طرح آنها بپردازیم.

يك حزب سیاسی اگر رابطه میان تعادل قوای واقعی در کشور و زمان طرح شعار مطالباتی مطلوب خود را بدرستی تشخیص ندهد، بسهولت می تواند میان واقع گرائی و توهم، به سرگردانی دچار گردد.

ایجاد جو اعتماد به قصد همآوائی، باید

دو طرفه باشد!

اجتناب از مطلق پنداشتن حقیقت، در درس آموزی از تحولات تاریخی نیز می تواند مصداق داشته باشد. بسیاری از طرفداران انقلابی سرنگونی قهر آمیز رژیم، هنوز در تبعید ناشی از استقرار حکومتی هستند که سردمدارانش يك «انقلاب با شکوه» را رهبری کردند و به این روز سیاه نشاندهند. تاریخ می تواند به این نیرو ها یادآوری کند که شکل جایگزینی يك نظام با نظام دیگر، در احتمال برپائی مردمسالاری و استقرار دموکراسی نقش درجه اولی ندارد. در تاریخ، انقلابات «مردمی» و «قهرمانانه» ی بسیاری، بدست رهبران خودکامه، بی اعتبار شدند و با تقدیس خشم و خشونت، فرزندان انقلاب را از صحنه حذف کردند.

بهمین ترتیب شیوه های دردناک، خونین و گاه بسیار خشونت آمیز انتقال قدرت در نیکاراگوئه و آفریقای جنوبی نیز که سرانجام به استقرار جوامع دموکراتیک انجامید، می تواند هواداران بی قید و شرط تحولات مسالمت آمیز را، به این اندیشه وادارد که ترسیم يك رابطه مکانیکی میان روش های گام به گام و استقرار دموکراسی در کشور، می تواند به این تراژدی بیانجامد که يك نیروی سیاسی، بقصد وفاداری به این رابطه «مقدس»، هویت مترقی و دموکراتیک خود را در پای آن قربانی کند.

همچنین بازاندیشی در این نکته نیز بیفایده نخواهد بود که کوشش برای گردآوری وسیع ترین نیرو های هوادار استقرار دموکراسی در ایران، اجتناب از خط کشی های غیر ضروری ناشی از اختلاف مشی، و نشان دادن اصولیت بقصد جلب اعتماد و رفع بدگمانی ها، شانس ایجاد آن آلترناتیو دموکراتیکی را افزایش می بخشد، که به پشتوانه حمایت وسیع مردم، می تواند انتقال مسالمت آمیز قدرت را به ارتجاعی ترین رژیم ها نیز تحمیل کند.

ناتوانی و بی چارگی روحیه حاکم بر مردم ایران است!

در مجموعه مطالبی که پیرامون دورنمای تغییرات سیاسی ایران، در این شماره راه آزادی ملاحظه می کنید، مقاله زیر به قلم فرید سرخوش به روانشناسی و روحیات مردم ایران در برخورد با این مسئله می پردازد. فرید سرخوش، پژوهشگر علوم اجتماعی چندی پیش سفری چند ماهه به ایران داشت و نوشته مورد بحث حاصل برداشت های او از روحیات و خواست های سیاسی امروز مردم ایران است. مقاله زیر بصورت چند سؤال اساسی از نویسنده تنظیم شده است.

الف - وضعیت فعلی ایران بطور عینی

چگونه است؟

۱ - نخستین ملاحظه ای که از ایران می توان بدست داد آن است

که جامعه فعلی صاحب يك هویت يك پارچه نیست. ایران درگیر يك بحران هویت پایدار است. نیمی غربی، نیمی کهن و سنتی است. ۱۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نه فقط در بنیاد این دو پارگی تغییر اساسی ایجاد ننموده، بلکه بر واقعیت آن افزوده است. غرب را در نوك حمله قرار دادن و ۱۵ سال تمام علیه آن

شعار دادن تنها يك معنا بیشتر نمی توانست داشته باشد و آن اینکه این پدیده از قبل بقدر کافی در درون وجود و عمق ما ریشه دوانده بود.

در واقع نفوذ يك عامل خارجی در آگاهی تاریخی يك ملت، ساختار طبیعی و ممکن آنرا متزلزل میکند. ولی از زمانی که آگاهی تاریخی دستخوش اجپاشی شد، نمی توان آنرا از طریق يك انقلاب سیاسی به حال نخست خود بازگرداند. باید این انتظار را می داشتیم که انقلاب سیاسی ایران علیه غرب بر نفوذ غرب در کشور ما بیفزاید! امری که يك معنا بیشتر ندارد: شکست انقلاب اسلامی.

این ملاحظه که در ابتدای امر شاید نظری یا تجریدی بنظر آید، اتفاقاً کم ترین و رایج ترین پدیده ایست که بطور روزانه می توان در جامعه شهری ایران مشاهده کرد.

می توان فهمید که ۱۰ سال پس از انقلاب اسلامی تمایل به رژیم سیاسی در میان مردم بشدت کاهش یافته است و بهمان میزان تمایل به غرب زدگی مرموز و نادیده ای در ایران افزایش یافته. این بهم پیوستگی خود واقعتاً فنا ناپذیر اهمیت غرب در ایران را زنده تر میکند.

از همین روست که باید به يك واقعتی دیگری در همین رابطه اشاره کرد و آن افزایش بسیار زیاد توجه مردم به مسائل جهانی و عکس العمل جهانیان نسبت به ایران است. این افزایش بی شک یکی از ره آورد های خود انقلاب است.

واقعتاً این است که جامعه ایران از نظر سیاسی جامعه ای بسته است. اما به عکس تصور بسیاری ایران امروز کشوری بسته نیست. ایران امروز هر چه بیشتر با هزاران بند مرئی و غیر مرئی به سیستم اقتصاد جهانی و به شبکه گسترده اطلاعات بین المللی و به این شکل به جهان متصل شده، و این ارتباط بی تردید دو طرفه است. دلایل آنهم روشن است: نخستین دلیل آن نفس خود انقلاب کردن و بنابراین کنجگویی در مشاهده و آکنش شدید جهانیان نسبت به انقلاب بود. دومین دلیل آن را باید در نفس شعائر و اعمال جمهوری اسلامی دانست. این رژیم از ابتدای زیست خود، یکی از شعائر اصلی اش را «گسترش جهانی اسلام» اعلام کرد. علیرغم آنکه در این هدف شکست خورد، ولی از همان ابتدا ایران در معادله و مدار جدیدی با جهان قرار گرفت. اگر چه این معادله جدید چهره جمهوری اسلامی را در جهان متفوق کرد، اما دروازه های این کشور را خود بخود بسوی جهان بیشتر از دوران شاه گشود. به این دلیل است که از آغاز انقلاب به این سوی توجه مردم به جهان و مسائل جهانی افزایش یافته. در آغاز این توجه بخاطر پیگیری در ثمرات و تاثیرات انقلاب بر جهان بود. ولی در این اواخر مروج جدیدی شکل گرفت. پس از احساس شکست، مردم بتدریج و بطور مستقل پاسخ نیاز های اطلاعاتی، فرهنگی، روحی و تفریحی خود را از طریق رادیو های خارجی، فیلم های ویدئو و بالاخره کانالهای ماهواره ای آسیایی و اروپایی یافتند.

۲- از این مسائل عینی يك نتیجه بیشتر نمی توان گرفت و آن اینکه، در ایران جامعه و قدرت سیاسی حاکم، نه يك حیات، که دو حیات متفاوت دارند. عجیب ترین پدیده آن است که دولت به حیات خود ادامه میدهد، بدون ارجاع به جامعه، و جامعه مسیر تحول خود را همچنان می پیماید، بدون آنکه خود را ملزم بداند که از رژیم سیاسی در عمل و در همه موارد تبعیت نماید.

در ایران حد اقل در آنچه مربوط به جامعه شهری می شود، به سادگی می توان به يك واقعتی خشن پی برد و آن دو گانگی زیستی مردم است. در ایران يك زیست مخفی موجود است. شاید باید گفت که جامعه واقعی ایران جامعه ای زیرزمینی است. برای فهم آن باید به منافذ زیست مخفی دست یافت و رموز آنرا کشف نمود.

حیات اجتماعی فرد در ایران دو پاره است. پاره ای علنی، آنچنانکه با قواعد تصمیمی رژیم هماهنگ بنظر رسد و از طریق آن امتیاز فرد حفظ شود؛ و پاره ای زیرزمینی که حیات نوم یا واقعی تر وی است. آنجا باید فرد را در خانه، در محافل دوستانه، در بذله گوئی های آخر هفته دید. وی در آنجا يك هویت دیگر دارد. این زیست دو گانه در ایران به انسانها بسرعت می آموزد که دو زبان بکار گیرند. زبانی برای خارج (زبان رسمی) و زبانی برای داخل (زبان غیر رسمی). نمی توان ایرانیان را از طریق يك مشاهده ساده، چند مصاحبه رسمی و دیدارهایی از قبل تعیین شده فهمید و بدرستی درکشان کرد. باید زبان سری آنها را کشف نمود. این پدیده که خود ریشه در تاریخ اجتماعی ایران دارد و در دوران شاه نیز هویدا بود، در شرایط جمهوری اسلامی يك ساخت جدید بخود گرفته است. در واقع جامعه ایرانی معمار رابطه ای ناقص و سخت فهم با غرب است. میزان مقاومت ایرانیان نسبت به غرب و سپس دل بستگی و شیفنگی پنهان شان، پارادوکس عجیبی را در نظر رسم میکند. غرب گرایي و غرب زدگی جامعه شهری ایرانی را پس از ساعات کار، در خانه و در محافل غیر رسمی می توان دید. در آنجا آدمی از دل بستگی

ناگفته ایرانیان نسبت به غرب به حیرت می افتد. انقلابیون اسلامی نتوانستند به شعائر خود مبنی بر «تودهنی زدن به امریکا» جامه عمل بپوشانند. ایرانیان هم مثل همه جهانیان از رابطه دولت اسلامی با امریکا یا خیر شده اند، آنها هم از این خبر که بزرگترین خریدار نفت ایران در تمام دوران پس از انقلاب اسلامی، کمپانی های امریکایی بوده اند، مطلع شده اند. آنها در خودآگاه یا ناخودآگاه خود به شکست پذیري. «کوچکی» و «ضعف» خود در مقابل «دشمن» پی برده اند. و این واقعتاً اهمیت غرب را در ایران بیشتر کرده است.

غرب یا اسلام؟ کدامیک انسان را به تنوع، قدرت، شهرت، بهره فزون تر، یعنی بخشی از تمایلات ذاتی و قابل تحرك انسان بیشتر جلب میکند؟ مسلماً غرب، و چه کسی می تواند بسادگی چشم خود را در مقابل این پدیده های غربی بندد. جامعه شهری ایران پس از ۱۰ سال خود بستن، اکنون خویشتنش را در برابر تبلیغات غرب کم و بیش رها کرده است. آنها هم به تنوع، قدرت، شهرت، ثروت، تکنولوژی پیشرفته و اقتصاد ارزان و مرفه فکر میکنند و روزانه حسرت آنرا میخورند. اسلام نتوانست خود را چون الترنتاتیوی پایدار و واقعی در مقابل این پدیده های غربی قرار دهد. اسلام دولتی و جمهوری اسلامی، پس از ۱۰ سال حاکمیت هر دو با هم شکست خوردند.

۳- اما افزون بر این توضیحات، نکته اساسی آن است که اگر مردم هر چه بیشتر از قدرت دولتی، از «دستاوردهای انقلاب» و از اسلام کناره میگیرند، این به آن معنا نیست که هر گونه اسلام و حتی هر گونه انقلاب به فنا رفته است. عادت به زیست مخفی و زبان دو گانه به مردم آموخته است که فرهنگ خودشان را از شعائر و تمحیلات قدرت سیاسی جدا سازند. از این رو آنها برای خود يك اسلام خاص خود را ساخته اند.

بنابراین در ایران نمی توان خاتمه اسلام را دید، بلکه می توان يك تمایل ویژه و ظریف نسبت به خصوصی شدن اسلام را احساس نمود. این تمایل را نه روشنفکران در جامعه چا انداخته اند، نه غرب زدگی نسبی جامعه آنرا ایجاد نموده. مسئول این تحول بزرگ در ایران خود جمهوری اسلامی و اسلام حکومتی آن است.

خصوصی شدن اسلام بهر حال یعنی حفظ آن و نه نفی يك پاره اش. یعنی حفظ آن، اما در حوزه مسائل شخصی و نه اجتماعی و سیاسی. این امر بتدریج بدل به خواستی تاریخی میشود: که اسلام از حوزه مسائل ساده اجتماعی دست کشد. که اسلام دیگر از تعیین تکلیف کردن و دخالت خشن و در روزها اش در طرز لباس پوشیدن، در طریق رفتار کردن، در اصلاح صورت آقایان و در حجاب خانم ها، در برنامه تلویزیون و... کناره گیرد.

۴- اما غریب آن است که در ایران، در حدود مشاهده موجود کمتر کلامی از آزادی می توان شنید! کسی حرفی از آزادی نمی زند. و این نه به معنای آن باشد که این مردم ندانند آزادی چیست. بلکه به آن معنا که آدم ها بصورتی خودکار تقسیم جدی میان زندگی درونی و بیرونی ایجاد کرده اند، و این اتوماتیسم آنقدر سریع و بدون پرسشی عمل میکند که فرد دیگر و بطور مداوم و روزمره علت آن و اینکه چرا نمی تواند آنچنانکه باید در خارج از خانه همچون داخل خانه زندگی کند را از خود کمتر سؤال میکند. این دو گانگی گویا امروز دیگر امری «طبیعی» شده است.

تحلیل و فهم درست این پدیده بی شک سخت ترین حوزه کاوش پیرامون وضعیت فعلی جامعه شهری ایرانی است. سخنران جوان در هنگام خروج از خانه، در عین غرب گرایي بسیاری از آنها، گاه بطور اتوماتیک، روسری بر سر میگذارند! چرا که بنظر می آید که دیگر از اعتراض خسته شده اند، زیرا دانسته و دیده اند که آن ره بجایی نمی برد. اما از سوی دیگر و با نگاهی عمیق تر می توان دید و فهمید که این اتوماتیسم در آنها گاه بشکل بازشناسی نوعی هویت جنسی یا فردی یا مذهبی عمل میکند. به همین علت است که می توان فهمید که آنچه که مورد بی ملاقگی و حتی تنفر غالب مردم قرار گرفته است اسلام دولتی، همچون مأمور تاریخی تخریب ایران است. می توان از خود پرسش نمود که اگر همین فردا فرمان رفع حجاب از سوی دولت صادر شود، چند در صد از زنان فعلی حجاب را از سر بسرعت بر خواهند کشید؟

۵- در تهران دو ناحیه بشدت از هم فاصله میگیرند. یکی شمال، یکی جنوب. جمهوری اسلامی نتوانست این تقسیم تاریخی را از میان بردارد. در شمال برجهای فول بیکر ۱۵ تا ۲۰ طبقه ساخته شده ساختمانهای مسکونی بسیار بزرگ با سر درهایی به فرم رمی پدید آمده است. برخی آپارتمانهای بزرگ با نام از یکدیگر جدا میشوند. در این ناحیه مدرسه های ملی و مؤسسه های زبان انگلیسی و فرانسه فراوان بچشم میخورد و کمتر می توان يك زن با چادر دید. زنان با روسری های رنگی که نقشی بر آنها نیست و البته با مانتر با رنگ های سفید، مشکی، سرمه ای یا حد اکثر قهوه ای بیرون می آیند. رنگ قرمز یا زرد رنگهای تند و

تحريك كنده قلمداد شده و ممنوع اند. در شمال تهران در حالیکه نشانه های فقر نیز دیده میشود. ماشینهای غول پیکر مدل اروپایی، امریکایی و یا ژاپنی و کره جنوبی در کوچه پس کوچه هایش روانند.

در جنوب شهر اوضاع به گونه دیگریست. ساختمانهای مسکونی این ناحیه تهران کمتر مستخوش بازسازی قرار گرفته است. جنوب هنوز مثل از کوچه های تنگ تو در تو، با خانه هایی با نما های گاه گلی و سیمانی است. غالباً زنان با چادر مشکی یا سفید بیرون می آیند. پیکان از همه ماشینها بیشتر در جنوب شهر استفاده میشود.

اما تنها چیزی که جنوب و شمال تهران را بهم وصل میکند «بازسازی شهری» است. در تهران چه در شمال و چه در جنوب غالب فضا های بی استفاده و خاکی به فضای سبز بدل شده. پدیده دیگری نیز شمال و جنوب را به یکدیگر متصل میکند آنهم تمایل مشترک همگی به تماشای فیلم های ویدیویی است. در شمال تا این اواخر آنتنهای ماهواره غالب پشت بامها را پوشانده بود. در جنوب آنتن ماهواره کمتر دیده میشد. یاد داشت های مربوط به گفتگو با یک راننده تاکسی به اندازه کافی گویاسا.

- اوضاع چطور است؟

- تعریفی نداره. دوره شاه حد اقل دو برابر امروز در می آورد. حالا دیگر همه چیز با دلار سنجیده میشود.

- از انقلاب راضی هستی؟

- معلومه که نه. اینها شاید فقط چند تا کار حسابی کردند: یکی مواد مخدر را کم کردند. یکی دم زن های بدکاره را بریدند. یکی هم آنکه جلوی آشغال کله هایی نظیر شعبان بی مخ را گرفتند. در ضمن شهردار تهران هم سستش درد نکند خوب کار کرده. کلی خیابان و جاده ساخته.

- بقیه اش چی؟

- هیچی دیگه، بقیه اش گرانی سرسام آور.

- پس چرا هیچ اعتراضی نمی شه؟

- آخه بیشه که چه؟ کجا می خواهیم برویم؟ چه کار می خواهیم بکنیم. اینها بروند کی باید؟

- یعنی خبری نمی شه برایتیکه کسی نیست جلو بیفته؟

- یکی و یکی آره. و اینکه مردم همه دنبال نان اند.

- راستی اینهایی که داری می نویسی را می خواهی خارج از کشور چاپ کنی؟

- شاید

- پس حتماً بنویس که ملتش هم این است که مردم يك کسی هم از اسلام می ترسند.

- چطور؟

- یعنی بالاخره اسلام اسلامه. اینهایی هم که سر کارند بالاخره کلام پشیمبر پشت سرشون است. آقا هنوز يك کسی احترام خودش را داره.

- راستی بچه کجایی؟

- ته دولا.

- دستگاه ویدئو دارید؟

- تقریباً خیلی خونه ها دیگر کم کم خریده اند.

- ماهواره چی؟

- نه، طرف ما همه خانه ها نخریده اند. اما اگر برنامه دیدنی باشه همه مان تو يك خانه جمع میشویم.

با اینحال آیا بنظر شما جامعه ایران آمادگی تغییر دارد؟ اگر آری به چه سمتی؟

ب- شکست انقلاب، شرایط سخت اقتصادی و بسته شدن همه راههای پیشروی به جلو، نوعی افسردگی را حد اقل برای جامعه شهری ایران ایجاد کرده. یکی از هولناک ترین پدیده ها در ایران گسترش این افسردگی در میان جوانان و برخی از روشنفکران ماست. در تهران کمتر آدم سرزنده و پر آمیدی دیدم. بوی نفرت انگیز ناامیدی و سرشکستگی سراسر فضای جامعه ایران را گرفته است. آدمها از آخرین نواثر روحی خود بهره می گیرند. و با اندک موفقیت موقتی و گذرا، لیخند کف آوری بر لیانشان بسادگی گشوده میشود و بسادگی نیز رخت می بندد. وضعیت بسیار نشار اقتصادی سهم بزرگی در بوجود آمدن این پدیده داشته است.

با اینچنین نمایی ایران فعلی را باید دید. نه آنکه ایران جامعه ایستائی است. (در آنجا خلاقیت های بسیاری در جریان است) اما در روندش در حال حاضر به سرخوردگی رسیده. در ایران تمایل به تغییر وجود دارد. تمایلی که از زیست روزانه و تکراری در جریان اضمحلال و نابودی عینی کشور سرچشمه می

گیرد. اما این تمایلی است که هیچ پشتوانه عملی و واقعی ندارد. چه کسی می تواند در ایران زندگی کند، سیر شکفت انگیز اضمحلال عریان کشور را ببینید، و به حال آن تأسف نخورد و سپس آرزوی تغییر اجتماعی نکند! اما آیا آرزو کردن کافی است؟

در سفرم به ایران، در ملاقاتها و برخوردهای بسیارم، حس کردم که ایران فعلی، علیرغم ناراضیاتی بسیار گسترده مردم، در يك حالت «بحال خود رها شده» سبز می کند. دولت برای خودش می ژید و جامعه برای خود. و در هر کدام چناچهای فراوان علیه یکدیگر می چنگند ولی کمتر اندیشه نجات واقعی ایران مطرح است. و این نه فقط در عمل، بلکه در نظر گاه آدمها نیز به عبارتی دیگر ایران از امید و شور تغییر فاصله گرفته است. می توان فهمید که انقلاب دیگر کم و بیش هیچ جای بی در زندگی مردم ندارد. دیگر چیزی نیست مگر يك دمل چرکین. غالب مردم روزمرگی را در عمل بجای هر فکر دیگری قرار داده اند و کم کم و بالاخره بخود آموخته اند که چگونه با بار سنگین و چرکین آن دمل سازش کنند.

شاید از نظر تحلیل گرانی، این سازش تمایلی و بنابراین امری گذرا باشد. اگر چنین است بنابراین باید آنرا امری آگاهانه و فکر شده تلقی کرد. به دید برخی شاید بتوان امکان تحولاتی را در ایران دید و خطوط آنرا از هم اکنون در میان حوادث روزمره تدوین کرده و حدس زد. اما آنچه من دیده و حس کرده ام آن است که - حد اقل در جامعه شهری ایران- به آن میزان که ناراضیای پنهان و آشکار اجتماعی و اقتصادی هست، امید به تغییر و ایجاد يك تحول جدید نیست. می توان دید که جامعه ایرانی هنوز حتی معنای ناراضیای سیاسی را نمی داند. چرا که اندیشه جامعه چند حزبی اساساً جزئی از تجربه عینی مردم نبوده و بهمین شکل خواست ایجاد جامعه ای مدنی جزو مشغولیت مردم بحساب نمی آید. از این روست که تحول سیاسی دریچه ای در ایران ندارد. یعنی نمی داند به کجا می خواهد و می تواند نظر کند. بنظر می آید که بزرگترین خواسته مردم ایجاد دولتی قدرتمند است خواسته ای بی درد سر که از مسئولیت خودشان می کاهد. این خواسته را می توانیم از طریق گسترش فوق العاده زیاد هرچ و مرج فعلی که در آن نوعی به اصطلاح فرد پرستی کور رشد کرده توضیح دهیم. در واقع در ایران همبستگی اجتماعی وجود ندارد. آنچه هنوز پایدار باقی مانده است همبستگی خانوادگی است. گسترش وحشی «اقتصاد بازار» که کپی تقلبی از اقتصاد غرب است، فضای همبستگی با همزود را محدود کرده و به فرد بطور روزانه می آموزد که باید قبل از هر چیز و خصوصاً بدون رعایت حقوق دیگری، کلیم خودش را از آب بیرون کشد.

باور به ضرورت دولتی قدرتمند که این مسیر هرچ و مرج عمومی و فرد پرستی کور را سد کند، باور به قدرتهای پنهان بزرگ را افزایش داده. در واقع انقلاب اسلامی و به کف گرفتن قدرت توسط يك مشت ملا، بر این باور شدیداً افزوده است. در ایران غالباً می شنویم: فکر نابودی ایران طرح قدرتهای غربی بوده است، پس بازسازی آن نیز به اراده همانها انجام خواهد شد. بنابراین اگر اندک آمیدی برای تغییر در دل مردم ایران وجود داشته باشد، از طریق اتکاء به قدرتهای پنهان بزرگ یعنی غرب است. راننده ای به اصرار می خواست به من بقبولاند که «آخوند ها را کسانی آورده اند که هر وقت خودشان صلاح بدانند می برند». تاجری با راحتی خیال و اطمینان میگفت: «از دست مردم ایران کاری بر نمی آید». و يك انقلابی سابق و جوان تاکیدی کرد: «حالا چه کسی دیگر می تواند اینها را بردارد؟ از دست هیچ کسی کاری بر نمی آید».

ناتوانی و احساس ضعف و بیچارگی، در حوزه مسائل سیاسی، روحیه حاکم بر ایران است. و اینهمه حالت انتظار غریبی را بر چهره مردم ترسیم کرده. ناتوانی نه حتی برای يك انقلاب یا تحول سیاسی دیگر، که برای تغییری اجتماعی. مردم انتظار میکشند و از این طریق باز رفتار تاریخی گذشته شان را در عمل تکرار میکنند.

بنابراین تمایل به تغییر را می توان در ایران حس کرد. اما ناتوانی الترناتیو: «چه کسی می خواهد ایران را عوض کند؟». «ایران يك رضا شاه دیگر میخواهد». اینها تقریباً سخنان معمولی است.

در ایران که یکی از عظیم ترین انقلابت توده ای در سالهای ۵۷ تحقق یافت، هنوز قدرت مردم و تاثیر و کارکرد آن به یاور عمومی بدل نشده است. دیگر کمتر کسی به انقلاب و آنهمه فداکاری جمعی باور دارد. مردم باور ندارند که آنهمه را خودشان و بدست خودشان انجام داده اند. این تابآوری عمومی از اتروست که در اصل هیچ کس به خودش باور ندارد. اما آیا هیچ تحول جدی که خودباوری اجتماعی در پی نداشته باشد قابل تصور است؟

باید در جهت بنیادی شدن حکومت قانون عمل کرد

منصور بیات زاده

قهر و خشونت در مبارزه سیاسی توافق ندارند باید در نظر داشته باشند که هر نوع تغییرات در جامعه از طریق مسالمت آمیز و قانونی طلب می کند تا هیئت حاکمه نیز چنین امری را پذیرا گردد. بدین منظور است که باید کوشش کرد طی مبارزات سیاسی خود هیئت حاکمه را تحت فشار افکار عمومی قرار داد و او را مجبور کرد تا بجای سرکوب و ترور حاضر به رسمیت شناختن نیرو های اپوزیسیون باشد تا بدینوسیله نیرو های اپوزیسیون امکان شرکت در سرنوشت سیاسی کشور را پیدا کنند، برای تحقق این مهم مسلم است که می باید به جو بحث و دیالوگ عمومی دامن زد و رژیم را به شرکت در این بحث مجبور نمود.

اخیراً ۸۶ نفر از شخصیت های ملی - مذهبی در ایران طی اعلامیه ای خواستار برگزاری انتخابات آزاد شده اند، خواسته ای که سالهاست بخشهایی از اپوزیسیون خارج از کشور را بخود مشغول کرده است. ما بر این نظریه که اگر اپوزیسیون خارج از کشور شعار مزبور را یعنی شعار انتخابات آزاد را بصورت تاکتیکی مطرح نکرده است، بلکه طالب بنیادی شدن آن در وطنمان ایران می باشد، ضروریست به دفاع از این خواست شخصیت های ملی - مذهبی پرداخته و در جهت تحقق آن کوشش نماید.

پاسخ به سؤال دوم:

شرایط اقتصادی - سیاسی فاجعه بار حاکم بر جامعه، از یکسو و فشار های سیاسی - اقتصادی ایالات متحده آمریکا با کمک دولت اسرائیل از سوی دیگر رژیم ایران را با تنگنا های جدی روبرو خواهد نمود. از آنجا که مرکز ثقل اصلی تمام این فشار ها بر دوش مردم است، ما در آینده بی شک شاهد نا آرامی ها و اعتراضات بیشتری خواهیم بود. اگر رژیم جمهوری اسلامی قادر نگردد تن به شرایطی دهد که با شرکت فعال نیرو های اپوزیسیون بر سرنوشت جامعه و برگزاری انتخاباتی آزاد، مردم را در سرنوشت خویش شرکت دهد، بی شک این نا آرامیها و اعتراضات می تواند به انفجار جامعه ختم گردد. قدر مسلم آنکه چنین انفجاری می تواند چنان افسار گسیخته باشد که خطر بروز جنگی داخلی و در نهایت به خطر افتادن تمامیت ارضی ایران را در پی داشته باشد.

ایجاد دگرگونی در ساختار سیاسی ایران و در این رابطه استقرار حکومت قانون، دموکراسی و حقوق بشر رابطه مستقیم با چگونگی ماهیت و عملکرد نیرو های اپوزیسیون و پشتیبانی و حمایت مردم ایران از آن دارد، باید در نظر داشت که بخش بسیار بزرگی از نیرو های مخالف رژیم جمهوری اسلامی فقط بخاطر کسب قدرت مبارزه می کنند. مواضع سیاسی و عملکرد کنونی این نیرو ها نسبت به بخشهای دیگر اپوزیسیون (عناصر و نیرو هایی که با عملکرد و سیاست آنها توافق ندارند) بیانگر این امر است که تکیه این نیرو ها به دموکراسی و حقوق بشر بیشتر جنبه شعارگونه و تبلیغاتی دارد تا بنیادی شدن آن. وگرنه روشن نیست چرا یک جریان سیاسی که خود را طرفدار نظام مردم سالاری می داند، احترام به حقوق دگراندیشان و محترم شمردن حرمت انسانی از جانب خود را موکول به زمان بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت می نماید و سعی ندارد در مرحله فعلی که در اپوزیسیون قرار دارد، در این راه قدم بردارد. روشن است که چنین نیرو هایی حتی اگر در مبارزه خود در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی موفق شوند و دگرگونی در ساختار سیاسی ایران بپوشد آورند، این دگرگونی با خود دموکراسی و حقوق بشر را بهمراه نخواهد داشت.

من این را بهیچوجه نفی نمی کنم که با توسل به قهر و دامن زدن به جنگ داخلی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر است. بخصوص که وضع اقتصادی جامعه ایران ناهنجار و فاجعه آمیز می باشد و اخیراً دولتهای اسرائیل و ایالات متحده آمریکا همچون دیکتاتور بغداد علناً خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شده اند. امری که متأسفانه باعث خوشحالی و مایه امید بخشهایی از نیرو های اپوزیسیون شده است. همانطور که اشاره رفت چنین دگرگونی که با کمک دولتهای بیگانه و همسوئی جناح های غیر دموکرات و وابسته اپوزیسیون انجام گیرد بهیچوجه نظام مردم سالاری و تحقق حقوق بشر را بهمراه نخواهد داشت.

مبارزات اعتراضی مردم اگر چه بحق می باشند، ولی باید توجه کرد تا زمانی که این مبارزات سمع و سوی مشخصی نداشته باشند، یعنی حکومت قانون، دموکراسی و آزادی جزو خواست های این مبارزات اعتراضی نشده باشد، نمی توان از این نوع مبارزات اعتراضی انتظار دگرگونی مثبتی در ساختار سیاسی جامعه را داشت. درست در این رابطه است که باید دید چه چنانچه سیاسی اپوزیسیون می توانند بر روند این مبارزات تاثیر پذیر باشند، نیرو های طرفدار قهر و خشونت، نیرو های وابسته به بیگانگان و یا نیرو های طرفدار قانون و مردم سالاری. در صورتی که این مبارزات اعتراضی علیه خودکامگان حاکم سمع و سوی درستی پیدا کند، بطور حتم در گشایش فضای سیاسی نقش خطیری ایفا خواهند کرد.

سازمان سوسیالیستهای ایران، سازمانی که من در آن عضویت دارم، بر این نظر است که مبارزات مردم علیه حکومت استبدادی باید بر محور استقرار حکومت قانون که با خود تحقق حقوق بشر، یعنی آزادی بیان، قلم، اجتماعات و فعالیت های منطقی و سیاسی سازمانها و جمعیتها و احزاب را در برداشته باشد، انجام گیرد. باید در مرحله فعلی برای بنیادی شدن این حقوق مبارزه کرد و از خاطر بدور نداشت تا زمانی که این حقوق در جامعه ایران بنیادی نشوند، هر نوع تغییر رژیم با خود دموکراسی و آزادی و تحقق حقوق بشر را بهمراه نخواهد داشت. بدین منظور باید طی فعالیت های سیاسی کوشش کرد تا هیئت حاکمه جمهوری اسلامی تحت فشار قرار داد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را بمرحله اجرا در آورد. نباید فراموش کرد، اگر روزی حکومت قانون بر ایران حاکم شد، در آن زمان با پشتیبانی و حمایت مردم امکان خواهد بود تا از طریق قانون حتی بند های قانون اساسی را تغییر داد. پس باید در جهت بنیادی شدن حکومت قانون عمل کرد. آن جریانهای سیاسی که با مبارزه قهرآمیز و بکار گرفتن

کمک های مالی رسیده

فرانسه	رضا - (خسرو)	۲۰۰ فرانک
سوئد	م - ب	۲۰۰ کرون
سوئد	ن - ن	۲۰۰ کرون
سوئد	ه - م	۲۰۰ کرون
سوئد	فرهاد	۲۰۰ کرون
سوئد	ف - ر	۲۰۰ کرون
برلین	ا. م. ش	۲۰۰ مارک

پاسخ دفتر نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در خارج از کشور

با رژیم با زبانی جز زور نمی توان سخن گفت!

پاسخ سؤال اول

بنظر ما تا وقتی که جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار است انتظار هرگونه تحول بنیادی در ساختار سیاسی کشور انتظار عیبی است. جمهوری اسلامی با مفاهیمی از قبیل حقوق بشر، دمکراسی و حکومت قانون (حتی قوانینی که خود وضع کرده است) کاملاً بیگانه است. در اینصورت تنها راه بستن راه به دگرگونی در اوضاع کنونی کشور ایجاد دگرگونی در نظام سیاسی حاکم بر آن است.

و از آنجا که جمهوری اسلامی از بدو تاسیس خود تا کنون امکان هر گونه مبارزه مسالمت آمیزی را از نیروهای مخالف سلب نموده است، ناگزیر هرگونه تلاشی در جهت سرنگونی آن باید جنبه قهرآمیز داشته باشد. با رژیمی که جز زبان قهر با زبان دیگری آشنا نیست، جز با زبان زور نمی توان سخن گفت.

برای نیل به این مقصود قیل از هر چیز ضرورت دارد نیروهای ملی و دمکرات اپوزیسیون هرگونه توهمی را در مورد امکان پیشبرد مبارزات مسالمت آمیز و قانونی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از خود دور نمایند و آنگاه پیرامون یک برنامه عملی جهت مبارزه در راه براندازی رژیم گرد هم آیند. و مهمتر از آن نیرو

های مترقی اپوزیسیون باید از هم اکنون چهار چوب کلی نظام سیاسی آینده کشور را ترسیم نمایند. در چهار چوب یک سیستم ملی و دمکرات و تعددگرا و متعهد به رعایت حقوق بشر در ایران است که برنامه سیاسی ما امکان تحقق پیدا خواهد کرد.

پاسخ سؤال دوم

جمهوری اسلامی در هر حال رفتنی است. ولی انتظار اینکه در آینده ای نزدیک دگرگونیهای عمده ای در ساختار سیاسی ایران صورت پذیرد، بیش از حد لازم خوشبینانه است. اگر چه جمهوری اسلامی در حال حاضر در غرقاب مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نست و پا می زند، ولی در غیاب یک نیروی قدرتمند و متشکل سیاسی که آن را بسوی سرنگونی سوق دهد می تواند تا مدتها همچنان بر کرده خلقهای ایران سوار شود. گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی که هیچگاه به فکر تأمین رفاه حال هموطنان ما نبوده اند، می توانند فارغ از غم مشکلات زندگی توده های محروم مردم ما، سالها از ته مانده سرمایه های ملی کشور تغذیه نموده و به حاکمیت چابراکه خود ادامه دهند. در اینصورت تنها اقدامات عملی و مشترک نیروهای ملی و دمکرات کشور ماست که می تواند روند سرنگونی نظام جمهوری اسلامی را تسریع نماید.

ذهنیت نیروهای سیاسی شیوه گذار بسوی دمکراسی را تعیین خواهد کرد.

امیر حسین گنج بخش

در پاسخ سؤال اول باید گفت که در شیوه های مبارزه برای ایجاد دگرگونی در نظام سیاسی ایران سه نظریه وجود دارد:

نخست نظریه انقلاب قهرآمیز که معتقد است دولت جمهوری اسلامی را باید از طریق مبارزه مسلحانه سرنگون کرد و پس از یک دوران گذار که طی آن هواداران رژیم قلع و قمع شدند و امنیت حاکم شد و مقدمات مرد سالاری مهیا گردید، امکان برقراری دمکراسی پدید میآید. این نظریه معتقد به جنگ تمام عیار بر ضد جمهوری اسلامی است. جدا از سابقه تاریخی نیروهای که این دیدگاه را دارند اساس نظری این شیوه عمل نفی هر گونه تغییر و تحول در نظام کنونی است. سناریوی سیاسی اینان تقابل خشونت آمیز مردم و «ارتش آزادی بخش» یا نیروهای نظامی رژیم است تا در مصافی چنانچه به سرنگونی دولت دست یابند. مسلماً این مصاف می تواند ماهها و سالها به طول بیانجامد و به زبانی دیگر جنگ داخلی است.

نظریه دوم، نظریه اصلاح طلب است که معتقد است دمکراسی از طریق همزیستی گرایشهای گوناگون سیاسی ممکن می گردد و بخش مذهبی جامعه دارای ریشه های تاریخی و سیاسی عمیقی است و بدون تغییر و تحول فکری بخش مهمی از هواداران و تکنوکرات های رژیم کنونی امکان برقراری دمکراسی در ایران مهیا نیست. سیاست مطلوب این نظریه:

۱- مبارزه سیاسی مسالمت آمیز به اتکاء مردم است

۲- مبارزه سیاسی را گام به گام می داند و آنرا حول خواسته های مشخص سیاسی برای عقب راندن حاکمان جمهوری اسلامی و بازگشایی فضای سیاسی می پندارد.

۳- سیاست دیالوگ و گفتگوی انتقادی را بجای سیاست حذف و طرد قرار می دهد و آشتی ملی را در این همگرایی بازمی شناسد. این سیاست چه در درون اپوزیسیون و چه در رابطه هواداران جمهوری اسلامی از یک طرف فضای همزیستی را دامن می زند و از طرف دیگر می کوشد با تاکید و تنقید از مظاهر انحصار طلبی، سرکوب آزادیهای سیاسی، وضع فاجعه بار اقتصادی و فساد اجتماعی و... آن بسته از هواداران جمهوری اسلامی را که در عمل بن بست چنین سیاستی را دریافته اند با دمکراسی همراه و همساز کند. تبلور این اندیشه در میدان سیاسی، سیاست انتخابات آزاد است. سیاستی که از همه نیروهای سیاسی جامعه می خواهد با حفظ هویت سیاسی شان برای آزادی احزاب و مطبوعات همچون پیش شرطهای انتخابات آزاد مبارزه کنند. این مبارزه می کوشد حاکمان را وادار به سازش با خواسته های آزادیخواهانه مردم ایران بکند. حاکمان را وادارد که وجود اپوزیسیون لایح را در ایران به رسمیت بشناسند. من هوادار چنین دیدگاهی هستم.

نظریه سوم اما میخواید از طریق مبارزه مردم جمهوری اسلامی را سرنگون کند. این نظریه نیز هرگونه عقب نشینی حاکمان را نا محتمل می داند. سناریوی سیاسی اینان بسیار

شبهه انقلاب اسلامی است که در آن شخصیتی فرهمند همچون سمیل اتحاد ملی آلترناتیوی در مقابل حاکمان به وجود می آورد و طی مبارزه مردم و تقابل با حاکمان آنانرا یا مجبور به فرار کرده و یا به تسلیم بدون قید و شرط وا می دارد و به معنایی انتقام بهمن ۵۷ را میگیرد.

ظاهراً اختلاف اساسی به این پرسش بر می گردد که آیا حاکمان ایران را می توان وادار به عقب نشینی و سازش با خواستهای آزادیخواهانه مردم کرد یا آنان تا آخرین لحظه در مقابل موج مبارزات مردم و نیرو های سیاسی ایستادگی خواهند کرد. اهمیت پاسخ به این پرسش از آنجا ناشی می شود که همگان بر مطلوبیت نظریه دوم اذعان دارند. اما عملی شدن آن را غیرممکن می دانند و معتقدند سیاست، هنر ممکن ها است و هنر شعار نیست و چاره ای جز شیوه انقلابی برای مبارزه باقی نمی ماند. اگر از تحولات ناشی از جنگ داخلی و یا کودتای نظامی بگذریم در پاسخ به این پرسش یک تز جهانشمول مطرح کنیم و آن اینکه هیچ تحولی در نظامهای سیاسی خودکامه و غیردمکراتیک در دنیا اتفاق نیفتاده است که پیش از آن حاکمان مجبور به عقب نشینی نشده باشند. در تمام موارد، چه تحولات انقلابی و چه مسالمت صورت گرفته باشد نخست باز گشایی فضای سیاسی تحت فشار مبارزات نیرو های سیاسی بوجود آمده است. و من مخالفان سیاست انتخابات آزاد را به رد این نظر دعوت می کنم که رژیم که قابل سرنگونی باشد حتماً قابل رفرم هم هست و این ذهنیت نیرو های سیاسی جامعه است که شیوه گذار از نظامی استبدادی و غیردمکراتیک به نظامی مردمسالار را تعیین خواهد کرد. لازم نیست به گرد جهان بگردیم مگر محمد رضا شاه در ۴ آبان ۱۳۵۷ حاضر به سازش با مبارزات مردم ایران نشد، چه چیزی مانع گذار مسالمت آمیز گردید. مگر نه اینکه نیرو های سیاسی جامعه آن چنان دچار تب انقلاب شده بودند که هرگونه تحول آرامی را رد می کردند. هر تغییر و تحولی در ایران با عقب نشینی حاکمان همراه خواهد بود. و اینجاست که نیرو های سیاسی باید تصمیم بگیرند که به کدام راه خواهند رفت راه تحولات گام به گام و مسالمت آمیز یا راه انقلاب و خشونت.

سؤال دوم شما به پیش بینی از آینده جمهوری اسلامی برمی گردد. در مورد وضعیت سیاسی و اقتصادی -

اجتماعی جمهوری اسلامی جای صحبت زیادی نیست. در یک کلام جمهوری اسلامی در همه عرصه ها شکست خورده است و نه تنها خودش در بن بست قرار گرفته بلکه نتایج فاجعه بار سیاستهای بزرگترین ضربات را بر پیکر مردم ایران وارد نموده است. تاثیر این شکست ها واکنش های مختلفی در میان هواداران حکومت برانگیخته است. برخی به رادیکالیسم بیشتر معتقدند، برخی هنوز فکر می کنند که بدون تغییر بنیادی در ساختار سیاسی می توان نظام را از بن بست نجات داد و برخی دیگر که بیشتر در میان روشنفکران مذهبی و تکنوکرات های مذهبی هوادار رژیم اسلامی هستند بنیاد های غیردمکراتیک نظیر ولایت فقیه، نبود آزادیهای سیاسی و خلاصه انحصار طلبی حاکمان را به نقد می کشند. اما متأسفانه سست آخر هنوز نتوانسته اند خودرا همچون یک نیروی سیاسی وارد صحنه بکنند و فرادستی کماکان با انانی است که کل نظام را بست نخورده می خواهند. اندک تسامحی هم که این اواخر دیده می شد بیشتر تحت تاثیر فشار های بین المللی است. اینکه حاکمان حاضر به سازش با خواستهای به حق مردم خواهند شد یا نه، نخست بستگی به مبارزاتی دارد که نیرو های ملی و دمکرات داخل کشور به اتکاء مردم دامن خواهند زد. خوشبختانه این نیرو ها که متشکل از سیاسیون، نویسندگان، سینماگران و نشریات مختلف است نظریه اول و سومی که پیش از این توضیح دادیم با خواستهای مشخص سیاسی پا به عرصه مبارزه گذاشته اند. در حالیکه سیاسیون ملی و دمکرات خواستار انتخابات آزاد و لغو هرگونه قانونی که جلوگیری آزادی احزاب و مطبوعات است هستند. نیرو های جامعه مدنی نظیر نویسندگان، سینماگران و... لغو سانسور و آزادی قلم را خواهانند. مسلماً وظیفه نیرو های خارج از کشور هماهنگی، همراهی با چنین مبارزاتی است و استفاده از فضای آزادی در خارج از کشور برای رساندن صدای آزادیخواهی مردم ایران به جهانیان است. اما در نهایت این واکنش رهبران جمهوری اسلامی است که نوع تغییر و تحولات را هم رقم خواهد زد. یا در انحصار طلبی و سرکوب مخالفان پای خواهند فشرد که مقدمات جنگ داخلی را فراهم کنند. و یا با خواستهای آزادیخواهانه مردم بیعت خواهند کرد تا زمینه گذار از رژیم خودکامه به رژیمی مردمسالار به بی درد ترین شکل مهیا شود.

بدون توسل به اسلحه و مبارزه مسلحانه

ناصر طهماسبی

۱ - بنظر من سرنگونی قهرآمیز رژیم ملایان در شرایط کنونی نه مقدور است و نه مقبول، زیرا جنگ داخلی میتواند نتایج بسیار وخیمی ببار آورد و تازه معلوم نیست که پس از درگیریهای مسلحانه و کشتار ها و ویرانگریهای فراوان چه نیروی مسلح و مجهز دیگری روی کار خواهد آمد و چه بلای دیگری گریبانگیر مردم ما خواهد شد.

ذکر مطالب بالا به معنی آن نیست که من معتقد به استحاله رژیم هستم بلکه معتقدم که در داخل ایران نیرو های زیادی وجود دارند که به مراتب پیش از ما از فساد و خودکامگی رژیم رنج برده اند و میبهرند. بخش عمده ای از نیرو های غیر متشکل کنونی درون مرزی که گردانندگان امور غیر سیاسی و تکنوکراتها و کارشناسان علمی و اقتصادی و غیره دستگاه حکومتی هستند ولی به علت سلسله و نفوذ مطلق ملایان قادر به انجام وظایف خود نمی باشند، پایگاه معتبر و مستحکمی برای مبارزه با حکومت ملایان خواهند شد و میتوان با ایجاد تماس و تفاهم میان اپوزیسیون برون مرزی و اینگونه پایگاههای توانمند داخل کشور

عوامل سرنگونی رژیم هر روز فراهم تر

عوامل سرنگونی رژیم هر روز فراهم تر می شود

داریوش همایون

خوانندگان و کارشناسان و روشنفکرانی با وفاداری مشکوک به نظام که اگر هم به زبان با الیگارش حاکم همراهند، دلشان با آنها یکی نیست و برنامه کار خود را دارند.

بر همه اینها باید موقعیت انقلابی و انفجاری ایران کنونی را افزود که به موشی بسته است و پذیرفتن خطر دگرگونی ساختاری را از سوی فرمانروایان بسیار دور و نشوار می سازد. کسانی که دگرگونی ساختاری را از رهبران کنونی چشم دارند در واقع از آنان می خواهند که نگهدارندگان خود را به صف دشمنان برانند و برهنه در برابر یک جهان دشمن بایستند. از آنجا که الیگارش آخوندی تنها منطبق قدرت را می فهمد، در صورتی به خواست مردم گردن خواهد نهاد - اگر هیچ گاه بگذارد - که احتمال سرنگونی خوین و خشونت آمیز و انفجار نزدیک باشد.

عوامل سرنگونی رژیم هر روز فراهم تر می شود. دیگر چوشان نا رضایی عمومی، دست تنگی مالی، و انزوای بین المللی رژیم خطر هائی جدی هستند. بر اینها باید نیرو های مخالف را نیز افزود که هنوز خطری نیستند که از آن سخنی بتوان گفت. جای یک نیروی مخالف کارساز و با اعتبار که مردم ایران به آن باور کنند، در این ترکیب برنده خالی است. سازمانها و محافل مخالف رژیم هستند و فعالیت هائی دارند ولی تا از درجه ای از همراهی بر سر اصول برنامه های سیاسی خود، و استراتژی پیکار با جمهوری اسلامی برخوردار نشوند نیرویشان در کشمکش های نامربوط پراکنده خواهد شد و با استراتژیهای نادرست هدر خواهد رفت.

اصولی مانند یکپارچگی و یگانگی ملی ایران، چندگانگی سیاسی و مردمسالاری، و حقوق بشر (با تاکید بر جدائی دین از حکومت و حقوق اقوام ایران، و برابری زن و مرد) صرفنظر از شکل حکومت که باید به رأی آزادانه مردم ایران واگذار شود، در چند ساله گذشته به صورت روز افزون از سوی سازمانها و محافل گوناگون مخالف رژیم اسلامی پذیرفته شده است. آنچه مانده روشن کردن جای بحث هائی تاریخی - که لازم است و نباید فراموش شود - سیاسی امروز و آینده است و مسئله شخصی است که اگر در همان حوزه روابط شخصی بماند و به پهنه مبارزه کشانده نشود اشکالی نخواهد داشت، و بر داشتن گام شجاعانه ای از سوی دشمنان دیروز است برای دست زدن به اقدامات مشترک درباره رژیم و در مسائل حیاتی امروز و آینده ایران.

استراتژی پیکار سیاسی مردمی از سوی عموم نیرو های مخالف پذیرفته شده است. اما هنوز احتمال دارد عناصری در میان مخالفان بیش از دیگران به احتمال دگرگونیهای ساختاری، بسوی مردمسالاری و حقوق بشر، در جمهوری اسلامی تکیه کنند. چنین رویکردی به شرط آنکه با اعتقاد به ضرورت پیکار پیگیر با رژیم و دشوار کردن زندگی بر آن همراه باشد آسیبی به مبارزه نخواهد زد و در حدی نیست که هم رائی نیرو های مخالف را تهدید کند.

مخالفان ملی و آزادیخواه جمهوری اسلامی اگر در یک صف به مبارزه پردازند هم به کل پیکار ملی ایران جان تازه ای خواهند بخشید، هم مردم را به تلاش بیشتر بخواهند انگیزت، هم به این افسانه که پس از جمهوری اسلامی دریا یا سراب خواهد بود پایان خواهند داد. هر کدامشان نیز زندگی و حیثیت بیشتری خواهند یافت و به عنوان یک سازمان سیاسی از قدرت همراهی میان آنها به عنوان سازمانها و گرایشهای سیاسی متفاوت با اختلافات در باور ها و تاکید ها و سلیقه ها، ته تنها یک تحول بیسابقه و دوانساز در توسعه و نوسازی سیاسی ایران خواهد بود، برقراری و ماندگاری یک نظام چندگانه و دمکراتیک را نیز در ایران تضمین خواهد کرد. مساله فدائی ایران این است که آیا گرایشهای مختلف خواهد توانست در یک چهارچوب دمکراتیک با هم رقابت کنند یا مانند گذشته کار به زیاده روی و دیکتاتوری خواهد کشید. نیرو های سیاسی مخالف می توانند از هم امروز نشان دهند که چه اندازه به پختگی رسیده اند.

ایران، برای آنان که وضع موجود را می پذیرند - و اینگونه کسانی در شمار انواع جانداران به خطر افتاده قرار دارند - ایستن دگرگونیهاست. انقلاب اسلامی و رژیمی که از آن بر آمده به ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، و از همه بد تر، اخلاقی دچار شده است و نمی تواند بهمین گونه دوام بیاورد.

دگرگونی در این رژیم - که موضوع پرسش دوم راه آزادی است - از همان آغاز روی داد. از همه پرسى و قانون اساسی سال ۱۳۵۸ رژیم اسلامی دست کم بر روی کاغذ، صورتی به خود گرفت که در طرح نخستین و اصلی رهبران انقلاب، خمینی و پاراناش، نمی گنجید. امتیاز هائی که به حاکمیت مردم داده شد - از قانونی که آنها تصویب می کردند و حکومتی که فرض بر این بود که آنها بر می گزینند - و پذیرفتن برابری سیاسی زنان از پایه با ولایت فقیه و اسلام راستین خمینی همگریز (متضاد) بود.

پس از مرگ خمینی، از اندیشه بنیادی رژیم اسلامی جز پاره ای نهاد های پا در هوا، مانند رهبر (ولی امر مسلمین) و شورای نگهبان چیزی نماند. رهبران مذهبی، به اصطلاح علما و روحانیان (خاصه ای ها و رفسنجانی ها را «عالم» یا «روحانی» نامیدن اعصاب نیرومندی می خواهد) مقامات حکومتی را در دست دارند ولی حکومت ارتباطی به نهادهای مذهبی ندارد که بر احکام شرعی سوار شده است.

حتی «گفتمان» (دیسکور) سیاسی از فرمانروائی آخوند ها آزاد شده است. طبقه متوسط و روشنفکران ایران با بهره گیری از چند پارگی نظام سیاسی به درجه های بالای آزادی فرهنگی رسیده اند و در محافل حکومتی و اداری، تکنوکرات ها دست کم در عرصه بحث، مکتبی ها را از میدان بدر کرده اند.

آنچه در این میان دگرگونی یافته اراده الیگارشى مذهبی به ماندن بر سر قدرت و تسلط آن بر ماشین سرکوبگری است. آخوند ها همه جا به نیرو های آزادی و ترقی و به ناسیونالیسم ایرانی امتیازاتی کم و بیش داده اند ولی اینها همه به زیان ایدئولوژی اسلامی بوده است، نه حکومت آخوندی. از این پس نیز بیشتر باید ادامه همین روند را چشم داشت. در هر «دگرگونی» در ساختار سیاسی ایران آنچه آسیب خواهد دید جهان بینی مذهبی است که با خمینی به حکومت رسید و با همو بی اعتبار شد. آخوند ها برای کشتی شکسته توفانزده آماده اند هر چه را جز قدرت خود شان به دریا بیندازند. آنها حتی ولایت فقیه را دور انداخته اند، ولی مقامش را نگهداشته اند.

همین بی امانی به اندیشه و آموزه (دکترین) و ایدئولوژی است که در جمهوری اسلامی با همه فضائی خفه کننده استبدادی آن به بحثهای آزاد مطبوعات و محافل روشنفکری - که به مجلس نیز می کشد - میدان می دهد و در آینده نیز تحمل خواهد کرد، تا جایی که قدرتشان به خطر نیفتد. چند گونگی بحث سیاسی و فرهنگی در جمهوری اسلامی که کسانی را در خارج به شگفتی انداخته نباید به خوشبینی بیش از اندازه آنان دامن بزند. از این بحث ها تا دگرگونیهای ساختاری راه درازی است که از مبارزه بی امان می گذرد.

گفتگو درباره اینکه رژیم اسلامی دچار دگرگونیهای ساختاری خواهد شد یا نه در واقع بحث بر سر ماندگاری یا سرنگونی این رژیم است. جمهوری اسلامی نمی تواند هم ماندگار باشد و هم تن به دگرگونیهای ساختاری در جهت دمکراسی و حقوق بشر بدهد. دگرگونی ساختاری جز با کنار گذاشتن افراد و گروههایی که بیشترین سود با گرفته را در نگهداری رژیم دارند روی نخواهد داد: نهاد های انقلابی و عناصر حزب الهی و مکتبی، کسانی که از پیش از انقلاب برای روی کار آوردن حکومت اسلامی تلاش کرده اند، همه آنهاست که بر گونه ای بر این خان یغما دست انداخته اند و با چنگ و دندان از وضع موجود دفاع می کنند. ساختار سیاسی یا ماشین قدرت جمهوری اسلامی بر این عناصر و نهاد ها استوار است. دگرسازی این ساختار به معنی جا بجا کردن پایه های قدرت رژیم آخوندی است و سپردن سرنوشت فرمانروایان به درس

تأملاتی درباره سیاست های ائتلافی

مقدمه:

راه آزادی در نظر دارد، موضوع مهم آرایش نیرو های سیاسی در ایران (داخل و خارج کشور)، مناسبات آن ها و تلقی شان از امر آزادی و دموکراسی و مشی مبارزاتی، و از جمله مبانی و مواضع همکاری سازمان ها و گرایشات مختلف سیاسی و مناسبات با آن ها را مورد بررسی قرار دهد. واقعیت این است که نیرو های معتقد به دموکراسی در ایران، طیف بسیار وسیعی از میان ناراضیان و جدا شدگان از جمهوری اسلامی تا طیفی از جمهوری خواهان و مشروط طلبان را در بر می گیرد. اما چنین هم سویی، ضرورتاً این نیرو ها را بر سر مشی مبارزاتی و برنامه سیاسی سوق نمی دهد. فرهنگ سیاسی و بار رسوبات ایدئولوژیک گذشته و حال، از جمله عوامل انکار ناپذیر بازدارنده اند. سخنرانی بابک امیر خسروی در گرد همائی، که به ابتکار کمیته همبستگی هامبورگ برگزار گردید، به جنبه هائی از این مبحث می پردازد. لذا هیات تحریریه به عنوان مشارکتی در این بحث به انتشار آن می پردازد. لازم به یادآوری است که کمیته همبستگی هامبورگ بار اول به طور جداگانه و طی جلسات مختلف، نمایندگان از جمهوری خواهان، سازمان مشروطه خواهان ایران، نهضت مقاومت ملی، حزب دموکرات کردستان، سازمان سوسیالیست های ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دموکراتیک مردم ایران را دعوت کرده بود تحت عنوان: مبانی و مواضع همکاری های سیاسی، نظریات خود را بیان کنند. و بار دوم، از همه سخنرانان دعوت به عمل آمده بود که همین بحث را در نشست مشترکی مطرح سازند. سخنرانی بابک امیرخسروی مربوط به همین گردهمائی مشترک می باشد.

خانم ها و آقایان، هم میهنان محترم مقیم هامبورگ!

قبل از آغاز سخن، لازم می بینم مراتب سپاسگزاری خود را از کمیته همبستگی هامبورگ ابراز کنم که در شرایط دشوار قبول زحمت کرده و این امکان را فراهم آورده است که بتوانیم در موضوع مهمی چون سیاست های ائتلافی، با هم میهنان خود به گفتگو بنشینیم. اگر در خاطر تان باشد، من در سخنرانی قبلی خود، تکیه را روی مشکلاتی گذاشتم که طی سال های گذشته مانع از این شدند که تلاش های ما برای اتحاد عمل و ائتلاف سیاسی به جایی برسد. درست است که صحبت من یاس آور و رنج نامه بود، اما گزارشی علنی، واقعی و صادقانه به هم میهنان بود. من از آن بررسی دو نتیجه گرفتم. یکی در رابطه با مقوله چپ و طرح ایجاد یک جریان چپ فراگیر از نیرو های دموکرات و ملی، که وارد شدن در آن از موضوع بحث امروزی ما خارج است. و دیگری در رابطه با چگونگی ایجاد یک ائتلاف سیاسی گسترده بود که چنین خلاصه نمودم:

به اعتقاد من برای آینده، باید یک جمع نسبتاً محدود که از نظر فکری و مشی سیاسی هم سو، دارای تفکر اعتدالی و نه افراطی، هوادار مشی مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز و نه قهر و خشونت و آشوب، واقعاً معتقد به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر اند، اصول بنیادی یا منشور یک ائتلاف گسترده را طرح ریزی کنند. و سپس برای گسترش ترکیب آن، با سازمان ها و شخصیت هائی که منش و برنامه کار آن ها در چارچوب منشور یا اصول بنیادی می گنجد، به گفتگو بنشینند و طرح نهائی را با مشارکت عمومی برای انتشار بیرونی و شروع عمل و حرکت، تدوین نمایند.

در صحبت امروز قصد دارم جوانب مختلف آن را کمی بشکافم: قصد من ایجاد مرکزیتی فعال از آزادی خواهان نسبتاً معتبر و شناخته شده ایرانیان مقیم خارج از کشور است که بتوانند اعتماد ایرانیان را برانگیزد، مخاطب معتبری در برابر محافل جهانی و نهاد های ملی و بین المللی حقوق بشر باشد، ترکیب و مشی سیاسی او چنان باشد که در چشم انداز بتواند با نیرو های سیاسی آزادخواه اپوزیسیون درون کشور رابطه برقرار کند. تا شرایطی فراهم آید که در کنار هم یا موازی با یک دیگر، مبارزات سیاسی و مسالمت آمیز مردم ایران را برای تغییر رژیم استبداد مذهبی کنونی و برقراری یک جمهوری لائیک، مبتنی بر آزادی و دموکراسی و حقوق بشر رهبری نمایند. به اعتقاد من، نیروی محرکه و هسته اصلی چنین چنین مرکزیت دموکراتیک، با توجه به وظایف و سمت گیری های بالا، در چر سیاسی و آرایش نیرو های خارج کشور، فقط می تواند از درون طیف جمهوری خواهان آزادی خواه سر بر آورد. کفایت نگاهی به منظره سیاسی و آرایش نیرو های خارج از کشور بیفکنیم. ملاحظه خواهد شد که این فضا را به طور کلی، سه خانواده سیاسی اصلی پر کرده است.

قوی ترین آن ها را سازمان مجاهدین خلق یا شورای ملی مقاومت و ارتش آزادی بخش و رئیس جمهور و نخست وزیر از پیش تعیین شده آن، نمایندگی می کند. این جریان می خواهد با حمایت عراق و هر کشور دیگر و راه مسلحانه و قهرآمیز، جمهوری اسلامی را سرنگون سازد و جمهوری دموکراتیک اسلامی مورد دلخواه خود را جانشین آن نماید.

در سوی دیگر، جریان مشروطه خواهان سلطنتی قرار دارد. آن ها نیز شاهنشاه خود را دارند و می کوشند با جلب حمایت خارجی و با سرنگونی جمهوری اسلامی، سلسله پهلوی را که روزی با انقلاب مردمی از آریکه قدرت ساقط شده و با فرارندمی منقرض شده بود، مجدداً احیا کنند.

جریان سوم، طیف جمهوری خواهان است که شاید بالقوه از هر دو جریان گسترده تر باشد، ولی بالفعل از هر دو ضعیف تر است. زیرا نیرو های آنها پراکنده و امکاناتشان اندک است. و چون وسواس آن دارند که به خود تکیه کنند، دست شان نیز تهی است. از بد حادثه، درست همین طیف سیاسی از نیرو یک مرکزیت فعال رنج می برد. بنا براین، وظیفه مبرم ما پایان دادن به این پراکندگی و تامین اتحاد عمل این نیرو ها و اجتناب از هر اقدام شتاب زده ای است که تحقق آن را مشکل تر سازد. ما باید در سیاست ائتلافی خود با واقع بینی عمل کنیم. از آنچه مطمئن تر و پایدار تر است آغاز نمائیم و بتدریج پیش برویم. مشکل عمده جمهوری خواهان یک دست نبودن و وسعت طیف آن است.

جمهوری خواهان دموکرات یا مدعیان آن، که در موضع اپوزیسیون رژیم حاکم در کشور قرار دارند، نیرو های سیاسی مختلف و رنگارنگی را در بر می گیرد. در صفوف آن از نهضت آزادی ایران با رگه های بسیار قوی مذهبی و حزب لائیک ملت ایران با گرایش شدید ناسیونالیستی گرفته تا چریک های فدائی خلق و حزب کمونیست کارگری با رگه های عمیق لنینیستی، جای می گیرند.

اضافه بر نیرو های سیاسی متشکل در سازمان ها و احزاب، شخصیت های منفرد بی شماری از آزادی خواهان جمهوری طلب وجود دارند که نمی توان در پی ریزی یک مرکزیت مبارزاتی، از نقش و وجود آن ها صرف نظر کرد.

بدیهی است که در این اوضاع و احوال، حتی رفتن به دنبال ائتلاف سیاسی کل جمهوری خواهان نادرست و اساساً غیر عملی، اقدامی بی فایده است و نباید نیروی خود را در این راه تلف کرد. زیرا قصد ما یک اقدام نمایی و ذهن پرکن ولی زودگذر، برای تحت تاثیر قرار دادن این یا آن و معامله کردن با کسی و هیچ قدرتی نیست. غم و اندیشه ما ایجاد یک مرکزیت دموکراتیکی است که بتواند از هم اکنون در روند مبارزه علیه رژیم استبدادی حاکم، فرهنگ دموکراسی، برخورد اعتدالی و شیوه مبارزاتی سیاسی و مسالمت آمیز را در میان ایرانیان اشاعه دهد تا به فرهنگ سیاسی ما مبدل شود. مرکزیت دموکراتیکی که مورد نظر من است، از لحاظ ترکیب و مشی برنامه سیاسی باید طوری باشد و چنان عمل کند که اعتماد مردم را جلب کند و تکیه گاه معنوی آن ها باشد. کسانی که هر گونه امکان مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران و نستیابی، ولو محدود به آن را غیرممکن می دانند و آغاز این مبارزه را با پایان رژیم جمهوری اسلامی گره می زنند، سخت در اشتباهند. زیرا مبارزه برای آزادی را باید از هم اکنون آغاز کرد. چنین مبارزه ای سال هاست در درون کشور به اشکال مختلف شروع شده و دستاورد های معینی هم داشته است. کسانی که غیر این می پندارند در واقع رژیم را قدر قدرت و نیروی مردم و اپوزیسیون را هیچ می شمارند. امکان ندارد که تا لحظه سقوط جمهوری اسلامی، استبداد مطلق حاکم باشد و از

فردای آن فرشته آزادی بال های خود را بر سر مردم بگستراند. نطفه آزادی در ایران فردا، امروز بسته خواهد شد. کسانی که هر گونه تغییر در رژیم جمهوری اسلامی را غیرممکن می دانند و جز سرنگونی آن راهی نمی بینند و تصور شان این است که رژیم در حال فروپاشی است، طبعاً در پی ائتلاف های سیاسی شتاب زده و بی در و پیکرند که مخرج مشترک آن ها خصوصیت با جمهوری اسلامی و موافقت با شعار سرنگونی است. تاکتیک همه با هم یکبار در آستانه انقلاب بهمین آزمایش شد و پیامد های خانمان برانداز آن مشاهده گردید. بدیهی است که تغییر و تحول مورد نظر من، تنها در سایه يك مبارزه سیاسی و فشار دائمی مردم و نیرو های سیاسی درون کشور و فشار های بین المللی است که اپوزیسیون خارج کشور در سمت دادن درست آن نقش مهمی بر عهده دارد. با این ملاحظاتی است که وظیفه مقدم ما، همان گونه که قبلاً اشاره کردم، تجمع جمهوری خواهان آزادی طلب لائیک، با تفکر اعتدالی و معتقد به مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز است. که با ایجاد يك مرکزیت دموکراتیک قادر باشد اعتماد عمومی را جلب کند، مخاطب معتبری در محافل جهانی و نهاد های حقوق بشر بین المللی باشد. مرکزیت دموکراتیک جمهوری خواهان، باید با جریانات و سازمان های سیاسی اشکار و پنهان درون کشور رابطه برقرار نماید. بدون اینکه خود را چنانچه رژیم بداند و داعیه حکومت موقت بودن و ادعا های این چنینی را در سر بپروراند. زیرا این به معنی نفی نیرو های سیاسی درون کشور و مبتنی بر این خیالبافی است که مرکز ثقل تحولات سیاسی کشور از داخل به خارج منتقل شده و ما نماینده مردم ایرانیم. نباید از نظر دور داشت که تمام جامعه در سه میلیون پراکنده مهاجرت، کمتر از تعداد ساکنان شهر کرج است.

درك من از مبارزه سیاسی

تاکید يك نکته را لازم می دانم که منظور من از مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز این نیست که چشم به الطاف این یا آن جناح حاکمیت بدوزیم که شاید از سر لطف اجازه انتخابات آزاد صادر نمایند. مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز، در برگزیده مجموعه اقداماتی است که برخی اشکال اولیه و محتاطانه آن سال هاست که آغاز شده و مسلماً در آینده اشکال حادث تر و موثر تری نیز خواهد یافت. مبارزه اهل قلم برای احیاء کانون نویسندگان و نامه ۱۲۴ نفر از روشنفکران، نامه اخیر هشتاد و اندی از شخصیت های ملی و آزادی خواه، نامه ۲۲۰ تن از اهل سینما، اعلامیه ها، نامه های اعتراضی و مصاحبه شخصیت های سرشناس سیاسی اپوزیسیون نظیر داریوش فروهر، دکتر یزدی و سرتیپ امیر رحیمی با رادیو های پرشنونده خارجی، افزایش چشمگیر نشریات غیردولتی و لائیک، نمونه های آنند.

آنچه اخیراً جلب نظر می کند، تحمل نسبی رژیم در برابر این اقدامات است. مسلماً عامل درماندگی رژیم و بی اعتباری و انزوی او در افکار عمومی و فشار های بین المللی در آن نقش تعیین کننده داشته است. آنچه مایه امیدواری است، تکوین جامعه مدنی در جمهوری اسلامی است که در رژیم گذشته هرگز تحقق نیافت. مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز مورد نظر، در عین حال، شامل تلاش نیرو های سیاسی و مردم ایران برای تجدید حیات فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی و صنفی مستقل، کانون ها و انجمن های فرهنگی مستقل و جدا از دولت و دستیابی به سایر آزادی های اولیه است. مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز شامل اعتصاب های سیاسی، تظاهرات خیابانی مسالمت آمیز با انگیزه های سیاسی - اجتماعی جهت دار است.

این ها به نظر غیرممکن می نماید. يك سال پیش از سقوط رژیم شاه نیز کسی باور نداشت که میلیون ها مردم بتوانند در تظاهرات خیابانی شرکت کنند و با امتصایات سرتاسری کارگران و کارمندان و دانشجویان و دانش آموزان، کشور را فلج نماید.

ما اگر از احتمال عقب نشینی رژیم صحبت می کنیم، آن را فقط پیامد يك مبارزه سیاسی و فشاری می دانیم که نیرو های هوادار آزادی در داخل و خارج به او وارد خواهند ساخت. آزادی و دموکراسی در ایران فرجام يك مبارزه سیاسی جدی است که هنوز در مراحل اولیه است. مردم ایران با وجود نارضایتی شدید و رویگردانی از رژیم هنوز از لحاظ ذهنی آماده يك درگیری سیاسی دامنه دار و جدی نیستند. ولی آن روز فرا خواهد رسید. نقش يك مرکزیت دموکراتیک فعال در تکوین این وضع بسیار مهم است. باید به جای چشم دوختن و بی عملی در برابر خیزش های کور

و بی هدف، مردم ایران را به این اشکال مبارزاتی تشویق کرد. و نیرو های خود را نیز در همین راه به کار انداخت. آینده دموکراسی در ایران با شیوه و مشی مبارزاتی حال در پیوند است.

چگونگی حمایت از مبارزان درون کشور

به نظر من، باید از همه اشکال مبارزاتی پیشگفته حمایت کرد. زیرا مبارزه برای آزادی و حقوق بشر را در شرایط سلطه يك رژیم مذهبی استبدادی، هر کس و هر نیروی سیاسی به شیوه خود به قدر توان و متناسب با بینش خود انجام می دهد. موضع در قبال سازمان های سیاسی فعال در ایران، نظیر نهضت آزادی و حزب ملت ایران تیز باید بر همین روال باشد. بی گمان نهضت آزادی در مقام مقایسه با حزب ملت ایران که موضع رادیکال تری در قبال رژیم دارد، ملایم ترین و محافظه کارانه ترین روش را دنبال می کنند. با وجود این وظیفه ما مطلق کردن يك شیوه مبارزه در درون کشور، حمایت از یکی و تحقظه دیگری نیست. می باید با توجه به سابقه مبارزاتی این احزاب در راه آزادی و حقوق بشر و احترام به شیوه نگرش تک تک آنها به مسائل و مشی مبارزاتی که خود انتخاب کرده اند و مصلحت دیده اند، به همه تلاش های نیرو های داخل کشور که قدمی در راه شکستن سد سکوت و آزادی است، ارجح نهاد و مورد حمایت قرار داد. زیرا تغییر و تحول در جهت آزادی و دموکراسی در ایران از راه دور غیرممکن است. بهار اصلی آن اساساً بر دوش مبارزان درون کشور و سازمان های سیاسی آزادی طلب است. نقش ما در خارج، هر اهمیتی داشته باشد، در هر حال نقش نیرو های پشت جبهه است. لذا برقراری ارتباط با آزادی خواهان درون کشور و دستیابی به تفاهم با آنان، می یابست از محور های اصلی سیاست های ائتلافی ما باشد. بدیهی است که خواست ها و شعار های ما، به خاطر برخورداری از آزادی عمل بیشتر باید روشن تر و قاطع و بی پروا باشد. اما نباید به هیچ وجه در چنان تناقض خشن و آشکاری با نیرو های آزادی خواه درون کشور قرار بگیرد که کارشکنانه جلوه نماید.

اپوزیسیون آزادی خواه خارج از کشور، به علت سیاست سرکوب و قتل و شکنجه، که جمهوری اسلامی علیه دگراندیشان اعمال می کند، مجبور به مهاجرت شده است. اما همه احساسات و عواطف ما، فکر و ذکر ما، آرزو ها و آرمان ما در پیوند با ایران و برای ایراست.

سیاست ما در قبال مشروطه خواهان

در آغاز صحبت ام به سه قطب اساسی که نیرو های سیاسی خارج کشور در آن جای دارند، اشاره کردم. اما اساس اظهارات خود را بر چگونگی و میانی و موانع ائتلاف سیاسی طیف جمهوری خواهان متمرکز کردم. در خاتمه می خواهم موضع خود را درباره سیاست ائتلافی مان با این طیف های سیاسی، به اجمال بیان کنم. برای اجتناب از اطاله کلام، سازمان مجاهدین خلق را که يك جریان انحصار طلب و هژمونیکست و سر تا پا ضد دموکراتیک است و اساساً قصدی برای همکاری و ائتلاف برابر حقوق با دیگران ندارد، کنار می گذارم. و فقط موضع خود را نسبت به طیف های سیاسی و سازمان های غیر جمهوری خواه که در این نشست حضور دارند و گفتگوی معقول و متحدانه ای میان ما برقرار است، بیان می کنم.

من موضع خود را در این مورد، طی مقاله ای در نشریه راه آزادی به تفصیل توضیح داده ام. اما وقتی سخنرانی نماینده مشروطه خواهان طرفدار سلطنت پهلوی در هامبورگ را خواندم، با کمال تأسف متوجه شدم که ایشان استدلال مرا مورد عنایت قرار نداده و فقط به پلمیک برخاسته است. لذا ناچار، برخی نکات را برای توجه شنوندگان و خوانندگان سخنرانی ایشان که به طور وسیعی بخش شده است، یادآور می شوم.

بدواً تاکید کنم که چگونگی مناسبات ما با مشروطه خواهان، یعنی آن نیرو های سیاسی که در زمان سلطنت ضد مشروطه پهلوی خواستار استقرار آن بوده و برای تحقق اش رزمیده و زندان و در بدری کشیده اند، روشن است. برای همکاری و اتحاد

جبهه ای و ائتلاف سیاسی با آن ها اصولاً مساله ای نداریم. اگر مشکلی باشد، از همان مقوله هائی است که ممکن است با برخی جریانات جمهوری خواه نیز پیش بیاید. ما اولین و تنها نیروی سیاسی چپ بودیم که نسبت دوستی و اتحاد به سوی زنده یاد دکتر شاپور بختیار دراز کرد. هم اکنون نیز با جریان هائی نظیر نهضت مقاومت ملی که در صفوف آن جمهوری خواهان و مشروطه خواهان هم زیستی دارند همکاری داریم. حزب دموکراتیک مردم ایران با جمهوری خواهان ملی و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریتی)، مشترکاً طرح یک پروتکل همکاری را مشترکاً با آن ها تدوین کرده اند که امیدواریم به زودی امضا شود.

مساله با جریان مشروطه خواهان بعد از انقلاب بهمین است. با چیرانی است که نماد و رهبر آن آقای رضا پهلوی است. با کسانی است که تا در قدرت بودند مشروطه را لگد مال کردند، آزادی را به زنجیر کشیدند و آن قدر در حفظ حکومت استبدادی مطلقه لجاجتی نمودند که آتش انقلاب خرمین هستی آن ها را سوزاند. مشکل ما با خانواده ای است که تا قدرت داشت مشروطه کش بود. آیا سازمان مشروطه خواهان ایران، با این ارزیابی موافق است؟ موضع رسمی این سازمان و شخص رضا پهلوی درباره این گذشته نزدیک چیست؟ حافظه تاریخی مردم چیزی نیست که به آسانی محو شود. اطمینان داشته باشید که قصد من ایرادگیری و بهانه جوئی نیست، بلکه در میان گذاشتن مسائل و مشکلات واقعی است. باید توجه داشته باشید که اظهارات و نوشته های امروزین شما درباره مشروطه طلبی و آزادی خواهی و پذیرش حاکمیت مردم، تا وقتی که به گذشته برخورد جدی نکنید، مارگزیدگان سیاسی را قانع نمی کند. زیرا در حد وعده های نسبی و بی پشتوانه باقی می ماند. و به نظر به تمهیداتی می ماند که هدفی جز دستیابی به آنچه در برنامه سیاسی شما نقد و مسلم است، یعنی نشان دادن مجدد خانواده پهلوی بر سریر پادشاهی ندارد. چشم اسفندیار جریان شما نیز در همین جاست. وانگهی این خواست، مختص به «سازمان مشروطه خواهان ایران» نیست. شاه الهی ها و مدافعان مشت آهنین با گرایشات شبه فاشیستی نیز در پی استقرار آند و «سازمان مشروطه خواهان ایران» اقلیتی در میان آن هاست.

معضل دیگر که نیاز به پاسخ روشن و قانع کننده دارد، مربوط به ترجیح بند پارادکسالی است که دائماً در اظهارات و موضع گیری های رضا پهلوی به چشم می خورد. ایشان از یک سو، خود را وارث تاج و تخت و پادشاه ایران می داند و هر سال طی مراسمی در سیزده آبان آن را جشن می گیرد. و از سوی دیگر می گوید من معتقد و متعهد به حاکمیت مردم هستم که هیچ گونه ولایتی را به نمایندگی خدا و یا به موهبت الهی برای کسی نمی پذیرد.

پاسخ صریح و قانع کننده رضا پهلوی و «سازمان مشروطه خواهان ایران» به سوال زیر، در پی بردن به درک واقعی شما از آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم و پایبندی بدان ها، نقش کلیدی دارد. سوال من از ایشان و هواداران او این است: حال که شما خود را معتقد و متعهد به رعایت حاکمیت مردم می دانید و

آن ها را محترم می شمردید، آیا این یک اعتقاد می گویند رای اصولی و بنیادی شماست که در آن صورت زمان و مکان نمی شناسد، یا اینکه یک تاکتیک است و مصلحت روز؟ اگر اعتقاد او و هوادارانش به حاکمیت مردم اصولی و بنیادی است، در این صورت آیا ایشان قیام میلیونی مردم از هر سنخ و طبقه را طی ماه ها در خیابان ها، با بودن محمد رضا شاه در تهران و چندین صد هزار ارتش و نیرو های انتظامی و ساواک در خیابان ها، علیه سلطنت پهلوی و سپس رای یک پارچه آن ها در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ را داور بر انقراض نظام سلطنتی و سلسله پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی محترم می شمارند و به حساب حاکمیت مردم می گذارند یا نه؟

بدیهی است هر کدام از ما به دلایل متفاوتی، شما بخاطر تاج و تخت و امتیازات از دست رفته و یا مشروطه خواهی صرف و ما بخاطر ضدیت با نظام ولایت فقیه، می توانیم با این انتخاب مردم مخالف باشیم و این حق شما و ماست. کما اینکه در آینده نیز می توان درباره هر مساله اساسی دیگر موضع مخالف داشت. اما کسی که خود را مقید به حاکمیت مردم و رای آن ها می داند، نمی تواند بدلیل خوشایند نبودن، به آن احترام نگذارد و به پیامد های آن تن در ندهد. قبول این «مقررات بازی» دموکراسی از سوی نیرو های سیاسی از هم اکنون و پایبندی به آن، نشان و ضامن پایبندی هر نیروی سیاسی به دموکراسی و حاکمیت مردم در ایران فرداست. ممکن است اظهارات زیر برای طرفداران متعصب پادشاهی رضا پهلوی خوش نیاید. اما نمی توان منکر این واقعیت شد که رضا پهلوی با انقلاب بهمین ۵۷ و رفراژم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، از نظر حقوقی و قوانین بین المللی، جز یک شهروند شاهزاده پیش نیست. به گونه صد ها و هزار ها شاهزاده سلسله

قاجار که پس از انقراض، آن هم نه بدنیال یک انقلاب مردمی و رفراژم، بلکه با رای یک مجلس ساختگی و فرمایشی و زیر شبح یک دیکتاتور در حال عروج صورت گرفت، به گوشه ای رفتند. و هیچ گاه و هیچ کدام خود را وارث پادشاهی ایران اعلام نکردند و حتی به خدمت شاهان پهلوی درآمدند. تاریخ سه هزار سال پادشاهی در ایران تواتر سلسله هاست. هر نودمانی پس از انقراض، بتاریخ سپرده شد. آقای رضا پهلوی در طرح ۱۴ ماده ای خود می گوید: «سرنوشت من را ملت ایران تعیین خواهد کرد». سوال من این است: آیا در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ این ملت «انیران» بود که بیای صندوق رفت و رای به انقراض سلسله پهلوی داد؟ این ها پرسش های اساسی است که مشروطه خواهان هوادار سلسله پهلوی نباید طرح آن ها را صرفاً حمله به خود و بهانه گیری تلقی کنند. سازمان مشروطه خواهان، اگر از پاسخ قانع کننده احتراز کند، مواضع و اعلام نظر ها و اسناد آن ها درباره تعهد به حاکمیت مردم، بیشتر به تعارف و مصلحت اندیشی می ماند تا یک اعتقاد اصولی.

من بار ها گفته و نوشته ام و الان نیز تکرار می کنم و بر آن پای می فشارم که هر جریان سیاسی، چه چپ و چه راست، که در گذشته تفکر و عملکرد استبدادی داشته اند، می باید برای نشان دادن صداقت خود در تعهد به آزادی و دموکراسی، قبل از هر چیز نسبت به این گذشته و تفکر و عملکرد خود موضع بگیرد و شجاعانه آن را مورد نقد قرار دهد و آشکارا با آن مرزبندی کند. با چنین اعتقادی بود که، روند جدایی از حزب توده را با ریشه یابی خطا های عقیدتی و تئوریک آغاز کردیم و به بررسی اشتباهات اساسی آن حزب از آغاز، به ویژه در حمایت از جمهوری اسلامی پرداختیم. و این کار را بدون اینکه واقعاً مسوول آن باشیم، صرفاً به این علت که به آن حزب تعلق داشتیم و از کادر های آن بودیم، انجام دادیم. ما به خاطر حمایت رهبری حزب توده ایران از جمهوری اسلامی با آن شدت از خود انتقاد کردیم. طرفداران سلطنت پهلوی که زمینه و شرایط انقلاب بهمین و روی کار آمدن مذهبپون بنیادگرا را فراهم کردند و قدرت و حکومت در دست آنها بود چه می گویند؟ مدعیان امروزی مشروطه سلطنتی که نیرو های حاکم بودند و امروز نیز سرنوشت سیاسی خود را با پادشاهی خاندان پهلوی گره می زنند، الزماً پاسنگوی این گذشته نزدیک تاریخی هستند. کسانی که موعظه می کنند «گذشته را بتاریخ بسپاریم»، برای پرهیز از نقد و محکوم کردن رژیم مطلقه گذشته و مرزبندی با آنست. لذا این تکراری را به دل راه می دهد که نکند برای فردا، احیاء رنگ و روغن زده همین گذشته را در سر دارند.

مشروطه خواهان بعد از انقلاب برای این که مخاطب برابر حقوق سایر نیرو ها باشند و شرایط واقعی همکاری و ائتلاف سیاسی را فراهم سازند، به باور من راهی جز پاسخ روشن به این سوالات و برخورد انتقادی به گذشته ندارند. و اگر چنین کنند، در آن صورت، شهروند شاهزاده رضا پهلوی، همراه با سایر مشروطه خواهان هوادار وی می تواند با حقوق برابر با سایر نیرو های سیاسی، تمام استعداد و اعتبار اجتماعی خود را در راه آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم، به کار اندازد.

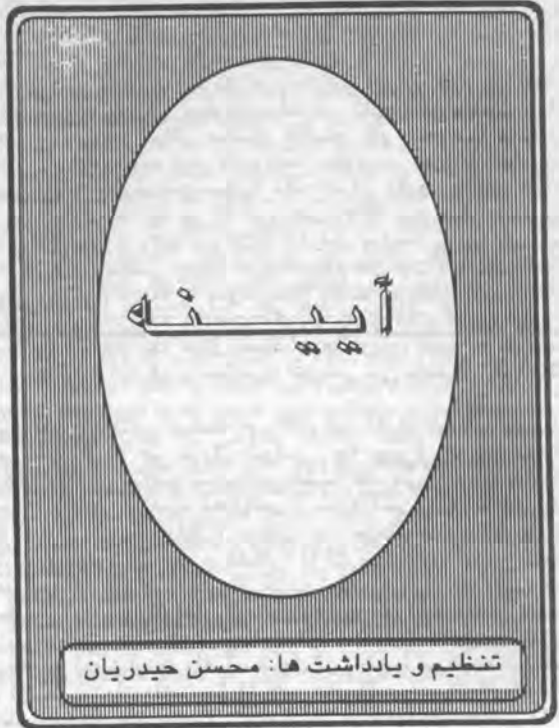
خلاصه کنم. عقیده من درباره سیاست های ائتلافی

به قرار زیر است:

۱- میرم ترین و مقدم ترین وظیفه ما ایجاد مرکزیت معتبر از جمهوری خواهان آزادی خواه، اعتدالی، هوادار مشی مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز در خارج کشور است. بدون این که خود را تنها نماینده اپوزیسیون خارج کشور، یا نماینده مبارزان آزادی خواه کشور و یا بدیل حکومتی بدانند. شکل و ساختار و برنامه سیاسی مرکزیت جمهوری خواهان محصول کار جمعی و توافق عمومی بنیانگذاران آنست. از وظایف آن تلاش دائمی برای برقراری ارتباط با نیرو ها و گروه های سیاسی و فرهنگی، مطبوعات غیر دولتی لائیک و اهل قلم داخل کشور. حمایت از هر خواست و اقدام آن هاست که حتی قدمی، ولو کوچک، در جهت گشایش سیاسی و آزادی باشد.

۲- تدوین پلتفرم و چارچوب همکاری و اتحاد عمل با جریانات مشروطه خواه سنتی و یا جریان هائی که نسبت به شکل رژیم آینده موضع ندارند.

۳- در شرایط حاضر، گفتگو و تماس با گرایشات دموکراتیک مشروطه خواهان طرفدار سلطنت پهلوی، شرکت در سمینار ها و کنفرانس های مورد علاقه مشترک، تکامل و پیشرفت بعدی این مناسبات از یک سو بسته به آنست که این نیرو تا چه اندازه الزامات یک جریان سیاسی دموکراتیک را، آن گونه که جنبه های اصلی آن را قبلاً بیان کردیم، مورد توجه قرار دهند و مواضع خود را با آن ها هماهنگ سازند. و از سوی دیگر منوط به تصمیم مرکزیت دموکراتیک جمهوری خواهان است که در شرف تکوین می باشد.



برهم زدن مراسم یادبود دکتر سنجابی

حزب ملت ایران طی بیانیه ای بتاريخ ۲۰ تیر ماه ۱۳۷۴ جزئیات حمله گروهی به مراسم یادبود دکتر سنجابی را به اطلاع همگان رساند. در این اطلاعیه می خوانیم:

روز یوشنبه نوزدهم تیر ماه به فراخوان خویشاوندان، ایل سنجابی و پانصد و یک تن از هواداران دکتر کریم سنجابی، گروههایی که در آن هزاران زن و مرد ارمانخواه شرکت داشتند، برپا گردید.

هنوز پاسی از ساعت هجده نگذشته بود که سالن و صحن خانقاه صلی هلیشاه از مردم بیدار دل تهران و برخی از شهر های دیگر که بسیاری از هموطنان سازمانهای سیاسی و نخبگان گروههای اجتماعی در میان آنان بودند، انباشته شد.

در این آئین دکتر سعید فاطمی به ایراد سخنانی پیرامون زندگی سیاسی دکتر کریم سنجابی پرداخت.

دست یونگام خواندن متن دفاع دکتر سنجابی از حقوق ملت ایران در دیوان داری لاهه، شماری از گمناگان امنیتی و مشتکی شیطان صفت مزدبگیر که نام پاکیزه «حزب الله» را به خود بسته اند، با واژه های زشت و خند ارزشهای دینی و اخلاقی به برون سالن یورش بردند و تلاش در بهم زدن گروههایی کردند و با قطع برقی از نبال یافتن سخنرانی جلوگیری نمودند. ولی بر خلاف تصور قداره پندان گسیل شده از سوی واپسگرایان بر کرسی قدرت نشستند، مردم به ایستادگی پرداختند.

با آنکه نه تنها سخنرانی دکتر سعید فاطمی نیمه تمام گذارده شد حتی سخنران دینی حضرت حجت الاسلام منقعی نیز نتوانست به منبر برود. مردم تا ساعت نوزده و نیم در خانقاه و خیابانهای گرداگرد آن ماندند و عریبه چوبیهای دار و بسته شناخته شده وابسته به دستگاههای امنیتی دولت با پانگ صلوات و درود بر مصدق، درود بر سنجابی، خفه شد.

حزب ملت ایران به شخص رئیس جمهور گوشه زده می نماید که حتی برابر قانون اساسی پر نقص کنونی «ریاست قوه مجریه را بر عهده دارده و سوگند خورده است تا از «حرمات اشخاص و حقوقی که در قانون اساسی برای ملت شناخته شده حمایت نکند و در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عالی برعهده دارد در برابر ملت ... مسؤول است».

حزب ملت ایران یادآور میگردد که از این پس هرگونه بی ادبی یا گستاخی یا آزار و تجاوز نسبت به مردم به ویژه چهره های سیاسی سرشناس را که با بست اندرکاری نیرو های فشار انجام گیرد از قبیل شخص رئیس جمهور داعیه دار زمامداری کشور تلقی میکند.

نامه ۱۲۱ نفر از شخصیت ها

در پی تصمیم مجلس دهم انتخابات آینده بیش از ۱۲۰ نفر از شخصیت های سیاسی و اجتماعی ایران بار دیگر طی نامه ای سرگشاده بتاريخ تیر ماه ۷۴ در باره آینده سیاسی کشور به مردم ایران هشدار داده اند. در این نامه می خوانیم:

خطراتی که از داخل و خارج، مهین ما را تهدید می کند بر کسی پوشیده نیست و وضع نا پسمان کنونی موجب نگرانی شدید هر ایرانی علاقمند به

سرنوشت کشور است. بخشی از این نگرانیها، در بیانیه اردیبهشت ۱۳۷۴ با امضاء بیش از نود نفر از کسانی که هر يك با سابقه روشن سیاسی، در گذشته نور و تزئین، سعی در انجام خدمتی در راستای پیروزی و سعادت کشور داشته اند، نگر گردید و ضمن آن گفته شد که علت اصلی این ناپسامانها عدم مشارکت مردم در تعیین آزادانه سرنوشت خود می باشد.

منطق حکم می کند که اینان اگر به فکر سرنوشت و هستی کشور نیستند، لا اقل لفتی به خود بیاندیشند. راهی که برای خروج از بن بست کنونی پیشنهاد گردید ورود واقعی مردم به صحنه و مخالفت در ساختار حکومت از طریق انجام انتخابات آزاد و دمکراتیک در شورا ها است. انتظار می رفت این هشدار سالقانه، بست اندر کاران حکومت را متوجه ابعاد خطر ساخته از طریق تحول مسالمت آمیز با ایجاد فضای باز سیاسی، رفت و مراجعت امکان شرکت عامه مردم را در سرنوشت خود فراهم سازند و چا داشت تفسیر ها و بد فهمی ها و یا احیاناً قوانین و مقرراتی که موجب می گردید همه مردم نتوانند اراده خود را اعمال نمایند بدور افکنده شود ولی متأسفانه گویا گوش شنوایی نیست. در ... اردیبهشت، قانونی به تصویب مجلس رسید که به موجب آن شورای نگهبان در تمام مراحل انتخابات نظارت تام و اختیار کامل دارد. انگیزه اصلی این قانون مربوط به اختلاف نظری است که بین وزارت کشور و شورای نگهبان وجود داشت که هر کدام حق نظارت و اختیاراتی را برای خود قائل بودند. هر يك از این دو نهاد برای قبضه کردن چنین قدرتی تلاش کرده و می کنند. بهر جهت این موضوع برای ملت مساله جدیدی نبود و در هر صورت حقوق ملت قربانی می گردید. لازم است صراحتاً اعلام شود هیچ مرجعی حق مخالفت در انتخابات را ندارد، هیچ کس و هیچ نهایی نمی تواند هیچگونه سدی در مقابل مردم بپوشد آورد و آنها را از رای دادن به فرد مورد نظر شان منوع سازد. در اصل ۹۹ قانون اساسی آمده است که شورای نگهبان نظارت بر انتخابات را بر عهده دارد و روشن است که منظور از نظارت، نظارت بر حسن اجرای انتخابات است نه دخالت در ترکیب منتخبین. هر کس تفاوت واژه نظارت و واژه دخالت را می داند. در اصل ۹۸ قانون اساسی، نمایندگان منتخب مردم تشکیل دهنده مجلس معرفی شده اند اصل ۹۵ انتخابات را اعلام کرده مقرر می دارد که مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که بطور مستقیم و به رای مخفی انتخاب می شوند، تشکیل می گردد. بنا براین مرجع تشخیص صلاحیت کاندیدا ها فقط مردم هستند و هیچ مرجع دیگری حق ندارد کاندیدا هائی را حذف کند و هیچ کاندیدائی نیازمند تنفیذ و تأیید يك نهاد خاص نیست.

امضاء کنندگان این بیانیه لایح اخیر مصوب مجلس، که حدود اختیار شورای نگهبان را فراتر از اختیارات ذکر شده در قانون اساسی قرار داده است و سایر مقررات و تفسیر های مشابه را مغایر با حق آزادی انتخاب مردم (دانسته صراً) می خوانیم برای آنکه امکان شرکت مردم در انتخابات آینده فراهم گردد هرچه زود تر نسبت به اصلاح این قبیل قوانین اقدام و حدود وظایف شورای نگهبان صراحتاً در حد نظارتی و منحصرأ در محدوده حسن جریان آزادی انتخابات تعیین شود. با امید به یاری خدای بزرگ و آرزو برای پایندگی و سربلندی کشور و ملت عزیز ایران.

جلسه بحث جامعه ایرانیان آزادیخواه برلین

بدعوت جامعه ایرانیان آزادیخواه برلین، روز اول ژوئیه ۹۵ جلسه سخنرانی و بحث آزاد پیرامون جنبش های اعتراضی اخیر، تعمیم اقتصادی ایران و تأثیرات آنها بر تحولات سیاسی اقتصادی ایران انجام گرفت.

سخنرانان: آقایان بهروز خلیق از سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، کامپیژ روستا چه مستقر، حسن شریعتمداری از سازمان جمهوری خواهان ایران، علی شفیعی از جامعه اسلامی ایرانیان و حسین محتملیان از حزب دمکراتیک مردم ایران، ابتدا هر کدام نظریات خود را در مورد موضوع بحث بیان داشتند. تقریباً همه سخنرانان معتقد بودند که جنبش های اعتراضی اخیر در ایران خودجوش بود و هیچگونه امکان هدایت آن از طریق اپوزیسیون موجود نیست.

در مورد تعمیم اقتصادی آقایان کامپیژ روستا و حسین محتملیان ضمن پشتیبانی از این تحریم خواهان تشدید فشار از طرف افکار عمومی جهان و دعوت دولت ها برای گشایشی در ایران و حقوق بشر و مقابله با تروریسم شده اند. آقایان بهروز خلیق و علی شفیعی مخالف تحریم اقتصادی بوده و معتقد بودند که مردم ایران تحت این تحریم رنج خواهند برد ولی از طرف دیگر خواهان فشار های سیاسی از طرف مجامع بین المللی بر رژیم ایران بوده اند. آقای شریعتمداری اظهار داشتند که تحریم امریکا مسئله امریکانها است ما نباید آن را بزرگ کنیم هر دولتی بنا به منافع و مصالح خود سیاست خود را تعیین می کند و اپوزیسیون دمکرات ایران نیز باید مستقل سیاست مقابله با رژیم اسلامی را تعیین کند.

آقایان شریعتمداری، خلیق و محتملیان خواهان تغییرات گام به گام سیاسی در ایران در جهت گشایش سیاسی بوده و بیان داشتند که این تغییرات گام به گام بهترین امکان را برای افکار دمکراتیک و اجرای دمکراسی در ایران به ارمغان می آورد. آنها معتقد بودند که با نبود آزادی احزاب، سندیکا ها و تشکل ها نمی توان يك شبه از دیکتاتوری و استبداد به دمکراسی رسید. و با سرنوشتی يك مستبد می تواند مستبد دیگری به راحتی بر مکان قدرت بنشیند. به همین خاطر سیاست زرفرمیستی تغییرات سیاسی در ایران را در مرکز تحولات سیاسی می دانستند و معتقد بودند که با وجود نظام کنونی به شکل موجود امکان گشایش وجود ندارد ولی مبارزه برای دمکراسی از همین امروز باید شروع شود. آقایان کامپیژ روستا و علی شفیعی اظهار داشتند که بدون سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی امکان گشایش سیاسی در ایران امکان پذیر نیست و این رژیم در کلیت خود بزرگترین دشمن حقوق بشر و آزادی و دمکراسی است و

انتشار گزارش سازمان عفو بین المللی

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران متن کامل گزارش سازمان عفو بین المللی (ماه مه ۱۹۹۰) تحت عنوان «ایران پنهانکاری اطلاعاتی از طرف دولت پوششی برای استعمار سرکوب» را بر زبان فارسی منتشر کرد. در این گزارش جامع و تکان دهنده، با ذکر اسامی متعدد نشان داده شده است که چگونه زندانیان سیاسی بعد از محاکمات ساختگی و حتی بدون محاکمه به زندان های براژ مدت محکوم می شوند. در بخش دیگری از گزارش امداد ها، ترور و قتل های انجام شده توسط مأموران حکومت بویژه به مرگ چندین یهودی و بهائی و چهار مقام مذهبی مسیحی و سنی اشاره شده است. در آخرین بخش گزارش به اقدامات دولت ایران علیه مخالفین در خارج از مرز های ایران پرداخته شده است سازمان عفو بین المللی در پایان گزارش خود از دولت ایران خواسته است که کلیه زندانیان عقیدتی را آزاد کند، به آزار و شکنجه زندانیان خاتمه دهد و محاکمه متهمین را در چهارچوب قوانین و حقوق شناخته شده بین المللی انجام دهد.

دروغداشت عزیز نسین

کانون نویسندگان ایران در تبعید طی بیانیته ای تلسف عمیق خود را از مرگ نویسنده صاحب نام ترک عزیز نسین ابراز کرد. در این بیانیته می خوانیم:

با اندوه بسیار آگاه شدیم که عزیز نسین نویسنده گرانقدر ترک، یکی از برجسته ترین انساندوستان دوران ما و مدافع خستگی ناپذیر حق آزادی بیان و اندیشه، پس از هفتاد و نه سال عمر پر از امید و کوشش و رنج، روز پنجشنبه ششم ژوئیه ۱۹۹۰ در ترکیه درگذشت.

ارزش وجودی عزیز نسین، برآستی بیش از انتشار صد کتاب داستان، ده ناپیشتنامه و صد ها مقاله ادبی و اجتماعی اوست که جزو خواننده ترین نوشته ها در ترکیه به شمار می رود. آثار عزیز نسین به عنوان پُرآوازه ترین نویسنده ترکیه، تا به حال به زبانهای متعددی در سطح جهان ترجمه شده است. او که سالها دبیر اتحادیه نویسندگان ترکیه بود، به خاطر همدردی با مردم کرد ترکیه و پشتیبانی از خواست های آنها و نیز به خاطر نوشته ها و موضعگیری هایش علیه فقر، بی عدالتی و ستم اجتماعی، بار ها خشم پلیس ترکیه را برانگیخت و به همین سبب شش سال از عمرش را در زندانهای ترکیه سپری کرد.

از روز بنام این، او سال گذشته کتاب «آیه های شیطان» را آشکارا بنام خود به زبان ترکی برگرداند تا از دیکراسی و آزادی بیان حمایتی شجاعانه کرده باشد. عملی که بدنبال آن بنیاد گرایان اسلامی او را «دشمن خدای و مرگش را، واجب اعلام داشتند.

عزیز نسین هر جا تراشست به دفاع از دیگر همکاران خود در سطح جهان نیز پرداخت و زبان گویای آنها شد. او به ویژه به وضعیت بشواری نویسندگان ایرانی در جمهوری اسلامی توجه کامل داشت و سال گذشته در دیدار با نماینده کانون نویسندگان و برخی دیگر از نویسندگان ایرانی در نمایشگاه کتاب گوتنبرگ، از نامه اعتراضی ۱۲۴ نویسنده ایرانی دفاع و همبستگی خود را برای آنها ارسال کرد.

مرگ عزیز نسین برای ما نویسندگان ایرانی که او را همیشه در کنار خود داشتیم، همچون برای مردم و جامعه نویسندگان ترکیه و نیز برای نویسندگان بشر دوست و مردم آزاده کشور ها، دردناک و تلسف بار است.

تغییر قانون انتخابات

در حالیکه چندین ماه به برگزاری پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی باقی است، طرح قانون اصلاح انتخابات به تصویب مجلس کنونی رسید. به موجب یکی از مواد تصویب شده وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت مطلقه فقیه یکی از شرایط اساسی نامزدی در انتخابات مجلس آینده است. داوطلبان باید حد اقل سی سال و حد اکثر ۷۰ سال داشته و نیز دارای مدرک لیسانس باشند که طبق این قانون برای طلاب حوزه علمیه گذاردن مرحله معینی کافی است. اما کسانیکه قبلا یک دوره نمایندگی مجلس را گذرانده اند از این شرط مستثنی هستند. مقررات جدید درست برخلاف خواسته های است که چندی پیش از طرف ۸۶ تن از شخصیت های سیاسی داخل کشور و نیز نهضت آزادی در نامه سرگشاده خطاب به مردم ایران برای خروج از «فاجعه ملی» به میان کشیده شده بود. برخی از امضا کنندگان بیانیته مذکور نظیر هاشم صباغیان از رهبران نهضت آزادی تغییر قانون انتخابات را اقدامی که نمایندگان مجلس شورای اسلامی تنها به نفع خود انجام داده ارزیابی کرده و تاکید نمود که «ما امکان شرکت در انتخابات را در حال حاضر نمی بینیم و قانون جدید شرایطی را که ما خواهان آنیم تأمین نمی کند و شرکت در انتخابات متصور نیست.» وی همچنین اضافه کرد که ما برای باز شدن جامعه و تأمین آزادی تلاش می کنیم و شرط وفاداری به اصل ولایت مطلقه فقیه و تشخیص صلاحیت توسط شورای نگهبان باید حذف شود. طرح به اصلاح طرح قانون انتخابات به کارزار گسترده ای میان جناح های مختلف جمهوری اسلامی و نیرو های اپوزیسیون داخل کشور دامن زده است. نیرو های مختلف داخل کشور مانند نهضت آزادی، جبهه ملی، جاما و تشریح ایران فردا آنرا پشتد مورد اعتراض قرار داده و مخالف قانون اساسی و نیز کام دیگری در افزایش اختیارات شورای نگهبان ارزیابی کرده اند.

دروغداشت محمد علی جمالزاده

محمد علی جمالزاده نویسنده و منتقد بزرگ در ۹۶ سالگی در شهر ژنو درگذشت. جمالزاده در جوانی با سن دیکراتیک انقلاب مشروطه آشنا شد و در مجموعه داستانهای سال ۱۳۰۰ خود بعنوان نویسنده و منتقد نو آور و بنیانگذار سبک مدرن و عینی گرا با محتوی رئالیستی و اجتماعی در بنیادی ادبیات معاصر ایران ظهور کرد. جمالزاده بنیان گزار مکتبی است که بعد ها کسانی مانند صادق هدایت، چوپک و بزرگ علوی و دیگران آنرا پروراندند و تکامل دادند و اکنون به سبک مسلط در ادبیات معاصر فارسی تبدیل شده است. مجموعه داستانهای او که به فارسی ساده ولی نه عوامانه نوشته شده، آمیزه ای است از استعداد خاص او برای داستانرایی و نقد اجتماعی و سیاسی که در لباس طنز و گاه هجو پیچیده شده است. جمالزاده بخاطر نقد طنز آمیزش از زبان عربی آخوندی در داستان کوتاه بی نظیرش «فارسی شکر است» به تقبیح شدیدی از جانب آخوندی های قشری از روی متبر های تهران روبرو شد. این در حالی بود که وی همانقدر نیز لهجه فرنگی شبه مدرنیستهای افاده ای تاخته بود. در این داستان نویسنده جامعه ای را نشان میدهد که در آن یک انسان عادی درمی ماند که چگونه حریف را به فارسی معمولی به شیخ یا روشنفکر مدرنیست بزند. فقط راوی داستان باقی میماند که از گروه روشنفکرانی است که در تحولات یک قرن اخیر بازی را به فرنگی ماب و سنت گرا هر دو باخت. راوی یک روشنفکر متجدد است که با وجود ناشانی با فرهنگ اروپایی، امکان کسب شناخت واقعی از جامعه خودی و همدلی صادقانه با افراد آنرا برایش محدود نمی کند. جمالزاده را می توان یکی از پایه گذاران رئالیسم انتقادی عینی در ادبیات فارسی دانست که بر خلاف ادبیات سوسیالیستی که با پیام های مستقیم و شازرگونه اخلاقی و سیاسی به تجلیل رمانتیک و مقدس گویی طبقات پائین جامعه می پردازد، در پرداختن به زندگی مردم از شیوه نقد اجتماعی و فرهنگی عینی سود می جوید و در عین حال ارزش زندگی شان را هم نمی کند. این شیوه از بزرگترین ستارده های نقد ادبی و اجتماعی در کشور ما بوده است. جمالزاده با بسیاری از نویسندگان و روشنفکران جدید خواه ایرانی دوستی و مکاتبه داشت. او از وفادار ترین یاران صادق هدایت بود که در بشواری ترین شرایط روحی «همگام صادق» از کمک به او باز نمی ایستاد. جمالزاده شیفته ایران و زبان فارسی بود، هر چند بخش اعظم زندگی خود را در ژنو گذراند. راه آزادی فلدان استاد جمالزاده را به خانواده، دوستان و جامعه فرهنگی و ادبی ایران تسلیت می گوید.

تحولات عمیق جنبش چپ ایران

کیهان لندن در شماره ۵۵۷ خود متن مصاحبه صدای امریکا با مهرداد درویش پور را درج کرده که در آن مصاحبه شونده به مسائلی نظیر اهمیت دیکراسی بعنوان گفتمان مشترک همگانی و همچنین ویژگیهای کنونی چپ ایران و اهمیت توجه به مسائل فرهنگی پرداخته است. درویش پور از چپ تاکید روزیبه است که: در دوره قبل از انقلاب در جامعه ما گفتمان ضد امپریالیسم مهمترین گفتمان اجتماعی بود. در نتیجه همه سعی می کردند ترقی خواهی را با میزان ضد امپریالیستی بودن خود شان بسنجند. حتی نسبت به حکومت اگر بسیاری حمایت می کردند از ایشرو و با این نگاه حمایت می کردند که می گفتند این رژیم ضد امپریالیست هست. امروز خوشبختانه گفتمان دیکراسی جایگزین شده است و معلوم شد که ضد امپریالیست بودن بخوبی خود اصلا به هیچ وجه مبنای ترفیخواهی نیست. وی سپس چهار جنبه اساسی را که تا حدودی چپ را از نیرو های دیگر جدا می کند بدینگونه به میان کشیده است:

- ۱- عدالت اجتماعی و مبارزه علیه فقر و نابرابری. ۲- اهمیت دادن به مساله زنان و اندیشه فمینیسم که امروزه در چپ بیش از هر نیروی دیگری برجسته شده است. ۳- مبارزه برای حفظ محیط زیست که در میان نیرو های غیر چپ هنوز مطرح نیست. ۴- مبارزه علیه برتری طلبی قومی و ملی و نژادی و علیه عظمت طلبی های ملی چه در شکل رژیم ایران بزرگ و چه در قالب تجزیه اقوام گوناگون ایرانی به شکل ناسیونالیسم و ملی گراشی افراطی. مهرداد درویش پور در جای دیگری تاکید می کند که فکر و فرهنگ مسالمت آمیز داشتن و همزیستی با عقاید مختلف و حتی سرسخت ترین مخالفان سیاسی در ایران اهمیت بسیار دارد و گونه می تواند در ایران یک حمام خون به راه بیفتد که هیچکس در آن جامعه از این سودی نخواهد برد. اگر جامعه ما بخواد تجربه گذشته را تکرار کند در واقع با یک جنگ داخلی روبرو می شود و برای پرهیز از یک جنگ داخلی، برای پرهیز از فروپاشیدن شیرازه جامعه مدنی در ایران ما نیازمند این هستیم که یک همکاری بسیار گسترده را حول مساله خاص دیکراسی ترتیب بدهیم. به نظر من چپ به سهم خودش این را به عنوان مهمترین حلقه برای جامعه ایران و فردای آن در نظر دارد. وی در پایان تاکید کرده است که اگر جامعه ایران از ضعف فرهنگ رنج برده توجه به فرهنگ آن جامعه و تغییر فرهنگ آن یکی از وظایف جدی است که پیش روی کل جامعه روشنفکری و چپ ایران بطور اخص قرار دارد.

مهرداد درویش پور با ارسال یاد داشتی به راه آزادی درباره درج این مصاحبه در کیهان لندن یادآوری کرده است که در توضیح کیهان لندن نو نکته از قلم افتاده یا اشتباه چاپی رخ داده است. نخست اینکه در متن درج شده در کیهان لندن به اینکه مصاحبه با رادیوی امریکا است اشاره نشده و دیگر آنکه ایشان در دانشگاه استکهلم به تحقیق و گذراندن دوره دکتری خود مشغول است که به اشتباه در کیهان لندن آمده است که وی در حال تدریس می باشد.

آیت الله محمد یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی افزایش اعتراضات و انتقادات علیه نظام جمهوری اسلامی را بشدت مورد حمله قرار داد و گفت که منتقدین حق زیر سؤال بردن نظام اسلامی را ندارند. یزدی که در نماز جمعه تهران سخن می گفت به طور کم سابقه ای شدت گرفتن اعتراضات طرفداران نظام جمهوری اسلامی علیه حکومت را مورد انتقاد قرار داد و گفت که من نمیدانم که چرا و چه شده است که دوستان نادان و دشمنان دانا یا هر چه در دست دارند شروع کردند به جان این نظام افتادند و هر چه می خواهند توی روزنامه ها، توی جلسات و توی تریبونها مطرح می کنند. وی طرح مقاله ای در مجله کیان را که در آن با اشاره به نظرات آیت الله مطهری، قدرت مطلقه ولایت فقیه مورد سؤال قرار گرفته و در آن عنوان شده است که مردم هر موقع نتوانستند می توانند اختیارات ولی فقیه را از وی سلب کنند، شدیداً به یاد حمله گرفت. وی همچنین گفت هر کس هر چه به ذهنش میآید می گوید و هر چه به قلمش میآید می نویسد و هیچ احترامی برای نظام قایل نمیشوند. بدترین حرفها را می زنند، کسی جلوشان را نمی گیرد و باز هم می گویند که آزادی نیست. از سوی دیگر حزب ملت ایران با انتشار اعلامیه ای از ربوده شدن سیاوش حنیف وند مقدم از رهبران سازمان جوانان این حزب خبر داد و از سرنوشت وی بشدت اظهار نگرانی کرد. همچنین در پی انتشار «اعلام جرم» آیت الله سید صادق روحانی علیه هاشمی رفسنجانی مأموران رژیم به منزل وی یورش برده و پس از ضبط اسناد و مدارک، فرزند کوچک او را با خود بردند.

از شوهرم می پرسم

مریم فیروز همسر نور الدین کیانوری اخیراً خاطرات خود را به روال گفتگو و مصاحبه در کتابی ۲۱۲ صفحه ای انتشار داده است. به مناسبت انتشار این خاطرات امیر حسین چهل تن در مطبوعی در شماره ۱۰۱ نشریه آدینه به نقد آن پرداخته و از جمله یاد آور شده است که این کتاب شاهکاری است در عامیگری، سطحی گری، بی سوادگی، بی مدعایی و تناقضات عجیب و غریبی که تراوشات آن تنها از ذهن ننه خانومی ممکن بود که در منزل مریم فیروز خدمت می کرده است. با خواندن این کتاب و شناخت حد و سطح نازل و عامیانه دانش و شیوه های استدلال مریم فیروز یکی از رهبران حزب توده می توان به عمق فاجعه ای پی برد که با سرنوشت این حزب عجیب بوده است. امیر حسین چهل تن مثالها و شواهدی از متن کتاب خاطرات آورده که برخی از آنها از این قرار است: مصاحبه گز سؤال می کند «که عده ای از افراد چپ شما را به عنوان مأمور نفوذی انگلستان در حزب معرفی کرده اند» خانم فیروز ضمن پاسخ می فرماید: «خاک بر سر شان» اظهار نظر های مریم فیروز درباره استالین سرشار از تناقض گویی است. وی در مورد اردو گاههای استالینی می گوید: «البته من کسانی را که در آن اردوگاهها بوده اند دیده ام، آنها یک چنین چیزهای وحشتناکی حکایت نمی کردند.» اما کمی بعد می گوید: «نسبت به مظلومین نسبت به اقدامات وحشتناکی هم زده.» و اضافه می کند که «در زندانهای شوروی خانم، دزد، قلاچاقی را زندان کردن طبیعی است» وی می گوید در شوروی اصلاً کتابهای ممنوعه وجود نداشت و سانسور هم مطرح نبود ولی کتاب زنده درباره مسائل جنسی سانسور می شد. مریم فیروز درباره خاطرات اسکندری می گوید: «برای خواندن نوشته های مزخرف اسکندری نه وقتش را دارم نه حوصله اش را.» درباره توده ایهای مخالف کیانوری می گوید: «اینها اصلاً در مبارزه نبوده و آسوده در پاریس و لندن نشسته و راجعی می کنند و خیلی راحت به فحاشی مشغولند.» درباره بابک امیرخسروی می گوید: «این کمال نامردی است که حالا می نشینند در کافه های پاریس و فحاشی می کنند.» وی همه مخالفین حزب توده را با واژه هایی نظیر کنار آمدن با چند جا، دروغگویی، تملق گرایی، تهمت زنی و پستی و حقارت و غیره توصیف کرده است. با اینهمه خودش یک قیله بیشتر نمی شناسد و تنها اوست که حرف آخر را می زند و حرفهایش چون و چرا ندارد و این مرد نور الدین کیانوری است. وی در پاسخ به هر سؤالی که راجع به مشی سیاسی حزب، جریانهای فکری مختلف و مسائلی از این دست است در همه جا عنوان کرده است. «از کیانوری سؤال خواهم کرد و بعد خواهم گفت.» «باید راجع به مانوئیستها از کیانوری سؤال کنم.» «در این مورد باز از کیانوری می پرسم و جواب می دم.»

چند محاکمه بی سابقه

در هفته های اخیر چند محاکمه مهم و پر سر و صدا در ایران برگزار گردید که انعکاس مسائل مربوط به آنها تیراژ مطبوعات

را به شدت افزایش داد. برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی یکی از مسئولان رده بالای نظام محسن رفیق دوست رئیس بنیاد مستضعفان و وزیر قبلی سپاه پاسداران بعنوان مطلع به دادگاه اختلاس معروف به «رفیق گیت» فراخوانده شد زیرا برادر وی مرتضی رفیق دوست یکی از متهمان ردیف اول اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی بانک صادرات است. این اختلاس کلان برای نخستین بار توسط مطبوعات افشا شد و خبر آن مانند بمب در سراسر کشور صدا کرد و پخش شد. این اختلاس در نظر مردم بعنوان یک نمونه عینی فساد فراگیر حکومتی مطرح شده و فشار افکار عمومی درباره آن کار را بجایی کشاند که آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در نماز جمعه قم گفت اگر قوه قضائیه در رسیدگی به این اختلاس سستی نشان دهد مردم او را در این خیانت شریک میدانند. وی گفت اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی در تاریخ ایران بی سابقه بوده و قوه قضائیه اگر نمیدانسته بداند که اینها مجریان کله گنده هستند.

مطبوعات دولتی با نوشتن مقالات انتقادی متعددی کوشش کردند که خشم عمومی مردم را تا حدودی کاهش دهند. در پی این فشارها بود که خامنه ای طی حکمی محسن رفیق دوست را در ریاست بنیاد مستضعفان ابقا کرد ولی با تشکیل هیئت امنایی وی را عضو آن کرد تا قدرت تصمیم گیری اش محدود شود. از سوی دیگر دادگاههای دیگری در شهرهای مشهد، بوشهر و آبادان اختلاس مقامات دولتی را بررسی می کنند و در اصفهان برای نخستین بار سقوط هواپیمای مسافربری شرکت آسمان را که منجر به کشته شدن بیش از ۶۰ نفر شد بررسی می کند. مطبوعات دولتی هشدار داده اند که رهبری نظام نباید در کار بررسی و حکم قوه قضائیه دخالت کند.

مناظره درباره تمامیت ارضی ایران یا حق تعیین سرنوشت

به ابتکار کمیته سیاسی فرهنگ سرای اندیشه در روز ۱۰ ژوئن جلسه مناظره و بحث آزاد با شرکت محسن حیدریان عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران و طیفور بطحانی از فعالین جنبش کرد در شهر یتبوری سوئد با حضور قریب ۲۰۰ نفر از علاقمندان برگزار گردید.

طیفور بطحانی با تکیه بر مصائب و تاریخ پر رنج چند قرن گذشته کرد ها بعنوان یک ملت تحت ستم به ارائه عقاید خود پرداخت و با ارائه تعریفی از ملت که شامل خلق کرد نیز می شود و شرایط خودآگاهی آن به این استدلال رسید که متساوی الحقوق بودن خلق کرد تنها و تنها منوط به پذیرش حق تعیین سرنوشت آن می باشد. این سخنران راهلهای دیگر نظیر خواست خودمختاری کردستان در چهارچوب کشور ایران را کاملاً رد نموده و معیار برخورد دموکراتیک به این مسئله را پذیرش حق سرنوشت دانسته و همچنین از اندیشه «کردستان بزرگ» به دفاع پرداخت و میثاقهای بین المللی و نیز تاریخ ملت کرد را زمینه اساسی حق داشتن یک سرزمین واحد و مستقل برای کرد ها دانست.

محسن حیدریان پس از توضیح اینکه جستجوی مناسب ترین راه حل مسئله اقوام بدون توجه به تاریخ و ویژگیهای کشور ایران که مرکب از همهجودهای قومی، فرهنگی مختلف و پیوند های تاریخی، عاطفی و سرنوشت مشترک می باشند، غیرممکن است استدلال خود را بر ۲ اصل بنیان نهاد، تمامیت ارضی ایران، پذیرش تنوع و تفاوتهای قومی، فرهنگی، زبانی موجود در ایران و سرانجام پاسخ دموکراتیک، امروزی و مدرن به خواستهای اقلیتهای قومی. وی به رد ناسیونالیسم کرد و اترالی هم در شکل عظمت طلبانه و برتری جویانه آن و هم به شکل تجزیه طلبانه و مطلق کردن تفاوتهای طبیعی قومی پرداخت و اترا یک پدیده ارتجاعی و خطرناک توصیف کرد. وی تاکید بر تمرکز زدائی و تقسیم روشن وظایف میان دولت مرکزی و نهاد های محلی، خواست خودمختاری را مطالبه ای دموکراتیک و اصلاح طلبانه دانست که تحقق آن بدون استقرار دموکراسی در ایران غیرممکن است. وی همچنین بر نکاتی نظیر لزوم تکمیل جامعه مدنی و الزامات آن در یک نظام غیر متمرکز و نیز لزوم شیوه مسالمت آمیز حل مسئله قومی و ملی در ایران و اهمیت دادن به انسانها و تامین یک زندگی انسانی و شایسته برای اقوام محروم ایرانی تاکید ورزید.

علاوه بر سئوال و جواب شرکت کنندگان و سخنرانان عده ای نیز به ارائه نظر خود پرداختند. این جلسه قریب به ۵ ساعت به طول انجامید و بنا به اطلاع فرهنگ سرای اندیشه قرار است این موضوع و نیز تیتیر های دیگری برای بحث و مناظره در جلسات آینده به بحث و مناظره گذاشته شود.

فمینیسم و فمینیسم ستیزی

ب - شباهنگ

- حقوقی دست یازیده اند، چرا که لزوم تجدید نظر در پاره ای از مقولات اجتماعی و سیاسی از نوع «آزادی»، «برابری» و «اخلاق» را یادآور می شوند و تعاریف رایج از این مقولات را محصول دورانی از تاریخ می دانند که زنان در تدوین تئوریهای حقوقی و غیره از هیچگونه حقی برخوردار نبودند. لازم به توضیح است که در تحریر این مطالب به ویژه در مباحث مربوط به بنیادهای فلسفی - تئوریک فمینیسم، از مجموعه مقالاتی که اندیشه پردازان جنبش فمینیستی آلمان مانند: «اوتو گرهارد»، «ایلوئا اوستزه»، «فردریکه مایر» و دیگران نگاشته اند، استفاده شده است.

فمینیسم و مقولات آزادی و اخلاق

این پرسش که هر فردی از چه میزان آزادی می تواند برخوردار باشد، یکی از مسائل بنیادی همه تئوریهای حقوقی است، چرا که آزادی عمل نامحدود، در جامعه ای که از همگان رعایت حقوق دیگران و گذشت می طلبد، نمی تواند وجود داشته باشد. مشکل انجاست که پیش شرطهای ضروری برای آزادی در فرد مختلفند و لذا آزادی در رابطه با برابریست که به ارزش راهتما در حقوق انسانی تبدیل می شود.

در اعلامیه جهانی حقوق بشر می خوانیم: «همه انسانها آزاد و برابر حقوق زاده می شوند و از حرمتی خدشه ناپذیر برخوردارند». با این حال باید اذعان کرد که مقوله آزادی در کشور های مغرب زمین که زادگاه آنست، به طور سنتی دارای باری «مردانه» است و در آنجهان شرایط تاریخی پدیدار گشته است که همه قوانین حقوقی جامعه توسط مردان و برای مردان وضع می گشت.

مقوله آزادی در عهد عتیق از مقایسه و مقابله با بردگی استفاده می شد. لازمه آزاد بودن تعلق داشتن به یک طبقه خاص اجتماعی بود و لذا آزادی امتیازی محسوب می شد که ویژه «پولیس های» مردان یا شهروندان مذکر بود و به این مفهوم نوعی آزادی سیاسی به حساب می آمد که در نتیجه برابری با دیگران محدود نمی شد. تنها پس از صد ها سال مبارزه اجتماعی، از اوائل قرن سیزدهم میلادی و بعد ها به طور جدی تر از اواسط قرن هفدهم، مقوله آزادی فردی، به ذهنیتی به مفهوم حقوق فردی انسان در مقابل دولت، تبدیل گشت.

در اعلامیه حقوق بشر متعلق به سال ۱۷۸۹ نوعی فرمولبندی راه یافته است که بنیاد آزادیهای فردی شهروندان را در رفتار آزادانه نسبت به تمام چیز هایی که در مالکیت انسانست می داند. در تعریف از آزادی، در بند چهارم این اعلامیه آمده است: «آزادی به این مفهوم است که بتوان همه کار هایی را که به دیگران لطمه ای وارد نمی کند، انجام داد. بنابراین برخورداری هر انسان از حقوق طبیعی خویش تنها دارای آنجهان مرزبست است که این مرز استفاده از همان حقوق را برای سایر افراد جامعه تضمین می کند.» (انتقال فرانسه، اثر والتر گراب، چاپ مونیخ ۱۹۷۲)

در این زمینه، حق مالکیت به موازات حق آزادی فردی خونیانمی می کند و این مساله ایست که تا امروز نیز در اکثر قانونهای اساسی کشور های سرمایه داری غرب وجود دارد؛ یعنی مالکیت خصوصی به عنوان «حق تسلط فردی و نامحدود» خدشه ناپذیر است.

کانت، یکی از بزرگترین متفکرین آلمانی، در رساله معروف خود «متافیزیک اخلاق»، مقوله آزادی را از نظر حقوقی به دقیقترین شکلی توصیف کرده است: «آزادی مادامی که با آزادی دیگران مطابق یک قانون عمومی وجود داشته باشد، در مقابل هر خودکامی زورگویانه ای خدشه ناپذیر است...» «آزادی یگانه و اساسی ترین حق هر فردی است که نیروی انسانیت به او بخشیده است.» (متافیزیک اخلاق، اثر ایمانوئل کانت، چاپ آلمانی، بخش اول، صفحه ۲۴۴ - ۲۴۵)

کانت در همین رساله، اثر مقوله «ذهنیت حقوقی» سخن می راند که بعد ها تأثیر شایانی بر تئوری و علم حقوق گذاشت و این تأثیر تا امروز نیز ادامه دارد. مشخصه این امر تپیین و تدقیق مقولاتی مانند «حکومت»، «قدرت»، «خودکامی» و «خشونت و قهر» است. طبق نظریه کانت «آزاده» به معنی «قدرت آزاده» است که آزاده ایست دارای قدرت و همواره معیاری است که باید در دفاع از آزادی فردی در مقابله با دیگران مورد استفاده قرار گیرد. کانت در همین مبست «زن، فرزند و غلام» را «افراد تحت قیمومیت مرد» به حساب می آورد و از آنجا که مساله مالکیت شخصی به عنوان حقوق فردی خدشه ناپذیر است، لذا تصمیم گیری بر سر نوشت آنان را به اختیار مرد می گذارد.

اندیشه پردازان جنبش فمینیستی، لزوم یک تجدید نظر اساسی در

فرهنگ مرد سالارانه حاکم بر جامعه ایران، بستر مناسبی برای اندیشه های راست و محافظه کارانه زن و نقش اجتماعی او ایجاد می نماید. در این میان بینش به غایت رابستگرایانه حکام جمهوری اسلامی در مورد مساله زن، نیازی به توضیح ندارد. اما فمینیسم و جنبش زنان، از جبهه های دیگری نیز آماج حملات بی امان است:

بخش اعظم نیرو های چپ ارتدوکس، جنبش فمینیستی را حرکتی «خرده بورژوازی» ارزیابی می کنند که «اهداف انحرافی» و «مرد ستیزانه» مبارزه طبقاتی را به زیر علامت سؤال می برد. از این دیدگاه، رهائی زن تنها در چارچوب «بیکار طبقه کارگر» برای استقرار مناسبات سوسیالیست، قابل تحقق است و هرگونه جنبشی مستقل از نیرو طبقاتی، خصولتی ناپایدار و سازشگراانه دارد و در تحلیل نهائی به سود دشمنان طبقه کارگر می انجامد و لذا دارای سرشتی انحرافی است.

اما در میان طیف رنگارنگ مخالفین فمینیسم، جریانهای فکری دیگری نیز مشاهده می شوند. پوشیده ترین و شاید چالب ترین، دیدگاهی است که در ظاهر مخالفتی با حقوق زنان ندارد، اما فمینیسم را موجی بسیار مدرن و ویژه جوامع پیشرفته سرمایه داری می داند که مطالبات آن با توجه به عقب ماندگی جامعه ایران، برای زنان ایرانی قابل درک و هضم نیست. از این دیدگاه جنبش زنان ایرانی از ویژگی ها و سطح شعور خاصی برخوردار است که با شعار ها و اهداف جنبش فمینیستی همخوانی ندارد و در چارچوب مبارزات آن قابل حل و فصل نیست.

به عقیده نگارنده، مخالفت با چنین استدلالی، در گروه را در بر می گیرد. گروه نخست باطناً از مناسبات مرد سالارانه حمایت می کند و از آنجا که جنبش فمینیستی را تعرضی جدی علیه ارزشهای آن می داند، به استدلال بالا متوسل می شود. بوم، گروهی که علیرغم داشتن حسن نیت به دلیل عدم شناخت درست و کافی از فمینیسم، آنرا برای جامعه ما زودرس و نامعقول می داند. ما را با گروه نخست کاری نیست. اما باید از گروه دوم پرسید، اگر جامعه ایران از نظر سطح شعور و ذهنیت عمومی حاکم بر آن، توانائی درک مسائل جنبش مستقل زنان را ندارد، مگر همین جامعه در رابطه با سایر مقوله های اجتماعی مانند حقوق بشر، آزادی، عدالت و حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی که ضرورت تمققشان در جامعه ما جای کوچکترین بحثی ندارد، وضعی چه این دارد؟ اگر استقرار آزادی زن و تساوی حقوق زن و مرد و یا جانشین کردن آن ارزشهای انساندوستانه فمینیستی به جای ارزشهای مرسالارانه و انسانی ستیزانه کهنه، نیازمند روندی بشواری و دراز مدت است. مگر جامعه ایران تا پذیرش حقوق بشر، فرهنگ مدارا و تساهل، دمکراسی و غیره راه ساده تری در پیش دارد؟ بنابراین به عوض مخالفت با فمینیسم به این بهانه که این جنبش برای جامعه ایران زودرس است، پدیدآوریها را به کناری نهاد و به شناخت عمیق تر و بیشتر این پدیده پرداخت.

امروز جنبش فمینیستی نه تنها جای بزرگی در میان جنبش های ترقیخواه و انساندوست کشور های پیشرفته صنعتی دارد بلکه دامنه اندیشه های آن به کشور های رشد یافته نیز کشیده و قلوب هزاران زن آزاده و مبارز را تسخیر کرده است. در کشور های اروپائی و آمریکا، همه ساله دهها سمینار و اجلاس بحث و بررسی علمی درمورد مساله زن و جنبش فمینیستی برگزار می شود. در رشته های علوم سیاسی و اجتماعی دانشگاههای معتبر جهان، مساله فمینیسم به یکی از موضوعات محوری مورد تحقیق و بررسی تبدیل شده است و صد ها گروه کار به پژوهش در این زمینه مشغولند و اندیشه های فمینیستی را در عرصه های مختلف آن گسترش و تکامل می بخشند. همه ساله صد ها جلد کتاب به همت اندیشه پردازان جنبش فمینیستی انتشار می یابد. به حق دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی را باید دوران اوجگیری و شکوفائی در جنبش بزرگ مترقی اجتماعی، یعنی جنبش فمینیستی و جنبش حمایت از محیط زیست (اکولوژی) نامید.

همانگونه که ذکر آن رفت، دامنه اندیشه های فمینیستی به کشور های رشد یافته جهان نیز کشیده شده است. ما حتی در جامعه ولایت فقیه زده ایران نیز در مجلات ویژه زنان، شاهد مقالات متعددی در دفاع از جنبش مستقل زنان و فمینیسم هستیم. این واقعیت نشان می دهد که حتی در یکی از سیاهترین ادوار تاریخ میهن تجدیده ما، زنان جسور این آب و خاک، اندیشه های فمینیسم را به پرچم معنوی مبارزات حق طلبانه خود تبدیل کرده اند.

غلبه بر پیدآوریهها نسبت به جنبش فمینیستی، مستلزم شناخت عمیق تر آنست. چپ های دمکرات و روشنفکران پیشرو و تجدد طلب وظیفه دارند فمینیسم را در اشکال گوناگون تجلی آن بشناسند و به حمایت معنوی آن برخیزند، چرا که این جنبش علاوه بر داشتن سرشتی انساندوستانه و عدالتجویانه، با سر نوشت نیسی از بشریت پیوندی ناگسستنی دارد.

هم اکنون اندیشه پردازان فمینیسم به تدقیق یکسوی مقولات سیاسی

این تعاریف را یادآور می‌شوند، چرا که آنها را محصول دوران تاریخی به حساب می‌آورند که به سر آمده است. نگاهی به اسناد و مصوبات این جنبش، تفاوت کیفی برداشت از مقوله آزادی را نزد فمینیست‌ها و اندیشمندان مهد روشنگری و لیبرالیسم روشن می‌سازد. در اعلامیه جهانی حقوق زنان می‌خوانیم: «آزادی و عدالت عبارتند از اینکه به دیگران از چیز را که مستحق آنند، بازگردانیم و از آنها که زن در استفاده از حقوق طبیعی خود، فقط توسط سلطه چاپرانه مرد است که با مانع روبرو می‌شود، باید چنین موانعی را با توسل به قوانین طبیعی و تقلی از میان برداشت». این فرمولبندی برای تعاریفی که در مورد مقوله آزادی، در میثاقهای معتبر بین المللی وجود دارند، مرزبندی روشنی دارد. در اینجا آزادی و عدالت با معانی مترادف مورد استفاده قرار می‌گیرند. آزادی یا برابری که شاید مشکل عدالت را تصدیق می‌کند، همسنگ گرفته نمی‌شود، بلکه با عدالت به عنوان محشی حقوقی و برای کسانی که در مورد شان بی‌عدالتی و اجحاف صورت می‌گیرد. این پیوند ناگسستنی دو مقوله آزادی و عدالت در نزد اندیشه پردازان فمینیسم، محصول آنست که زنان از نظر تاریخی، آزادی «مردانه» را همواره به مثابه بی‌عدالتی و محدودیت در حق خود دیده‌اند.

نکته دیگری که در همین اعلامیه جلب نظر می‌کند اینست که مساله اساسی از دیدگاه تموین کنندگان آن، صرفاً گسترش فضای آزادی برای زنان نیست، یعنی «توانائی کردن یا نکردن کاری که به دیگران لطمه نمی‌زند»، بلکه آنان خواهان «بازپس گرفتن آن حقوق طبیعی هستند که به زنان تعلق دارد». در اینجا اسناد به «حق طبیعی» بسیار آگاهانه صورت می‌گیرد، چرا که صرف اتکا به قانون - آنهم قانونی که توسط مردان تدوین شده است - زنان را از بسیاری حقوق باز می‌دارد و لذا معیار، «حقوق طبیعی» یا «قانون طبیعی و عقلی» اختیار می‌شود.

جنبش فمینیستی با خاطر نشان ساختن تعابیر گوناگونی که از مقوله آزادی وجود دارد، این پرسش‌ها را مطرح می‌سازد که چرا در همه تئوریهایی حقوقی صحبت از مرد زن و محدودیت هائی می‌شود که برای آزادی و عدالت دارد و آنرا کوچکتر می‌کند؟ چرا آن نوع آزادی قابل تصور نیست که دامنه آزادی عمل مرد را به خاطر آزادی دیگران محدود نکند، بلکه آنرا گسترش دهد؟ آیا قدرت یا «قدرت اراده» مورد نظر کانت باید الزاماً دیگران را از قدرت محروم سازد؟ آیا قدرتی قابل تصور است که توسط تقسیم عادلانه، نیرومند تر و بزرگتر گردد و نه بر عکس؟

باید اعتراف کرد که تئوریهایی حقوقی موجود، سرشارند از «وضعیت طبیعی» همه در مقابل همه» همراه با تصویر انسانی مذکر که با روحیه رقابت و استیلا طلبی مایل است بر هر چه مسلط باشد حتی بر سرنوشت موجودی بنام زن که در واقع آزاد زاده می‌شود و سپس در زنجیر استیلائی مرد می‌افتد. باید پرسید که آیا یک چنین اجتماعی شدن (سوسیالیسم) در تمدن بشری، مؤید روند موفقی است یا خیر؟ اگر چنین پرسشی بیشتر جنبه اخلاقی دارد و باید آنرا از جنبه حقوقی مساله تفکیک ساخت، اما باید اضافه کرد که در جنبش فمینیستی امروز، بحث بر سر «اخلاق فمینیستی» تازه آغاز شده است.

«کارول گیلیگان» از فمینیست‌های آلمانی در کتاب خود تحت عنوان «صدای دیگر» جنبه هائی از مسائل مربوط به اتیک جنبش فمینیستی را مطرح می‌سازد. او بین «اتیک زنانه» متکی بر همدردی، همبستگی و احساس مسئولیت از یک طرف و «اتیک مردانه» که صرفاً بر حقوق اجتماعی متکی است، تفاوت می‌گذارد. به عقیده وی، درک زن از مسائل اخلاقی با درک و برداشت مرد از این مسائل تفاوت اساسی دارد و این امر به روند اجتماعی شدن زن و مرد باز می‌گردد. گیلیگان معتقد است که تکامل شخصیتی زن از نظر روانی در درجه اول متأثر از احساس مادرانه، وابستگی و پیوند است در حالیکه مرد با روح فردیت گرائی و خود مختاری و جدائی طلبی سوسیالیزه می‌شود. با اینحال وی توصیه نمی‌کند که این دو نوع سوسیالیسم زن و مرد را مقابله با یکدیگر به کار گرفته شوند. مساله بیشتر بر سر تفاهم میان دو جنس مخالف و ایجاد یک قرارداد نوین اجتماعی، فرا تر از ارزشها و میثاقهای موجود است که بتوانند معیار روشنی برای بستن میثاقی به عدالت واقعی و یک همبستگی جدید میان زن و مرد باشد.

فمینیسم و مساله برابری

برابری یا تساوی حقوق یکی از ارزشهای حقوقی بنیادین و مرکزی در مبارزات جنبش فمینیستی است. در مباحثات فمینیستی در زمینه مقوله برابری، به طور خلاصه سه نوع موضعگیری متفاوت وجود دارد:

- بخشی از فعالین جنبش فمینیستی، برای تساوی حقوق، خود را طرفدار فمینیسم هومانیتیستی می‌دانند. آنان به طور عمده نقش روشنگرانه جنبش فمینیستی را برای متعلق ساختن تساوی حقوق ضروری می‌شمارند و شمار آزادی و برابری همه انسانها را صرفنظر از جنس آنان به میان می‌آورند. اما آنان در عین حال در نظر می‌گیرند که معیار تحقق برای برابری نیز از نظر تاریخی تا کنون بطور یکجانبه با تکیه بر ارزشهای مردانه صورت پذیرفت است.

- از دیدگاه دومین گرایش، مدل تساوی حقوق با پیش شرط انطباق شیوه زندگی و تفکر فمینیستی بر ارزشهای مردانه و شیوه زندگی مردسالارانه، بی‌فایده و غیر عملی تلقی می‌گردد. درست به دلیل همین استدلال، این گرایش بر خلاف گرایش اول، مصرانه به دنبال برجسته کردن تفاوت هائی میان دو جنس در همه عرصه های زندگی مانند: فرهنگ، سیاست، زبان، هویت و علوم و ایجاد ساختارهای مستقل و نوین در این عرصه هاست همچنین برای شکل گیری یک ذهنیت مستقل زنان و ایجاد تئوریهائی مستقل حقوقی و اخلاقی و نیز ایجاد فضای مناسب، جهت پیشبرد سیاست عملی بدون دخالت مردان، کوشش زیادی مبدول می‌شود. چشم انداز چنین گرایشی، ایجاد معیار ارزشی زنانه و کاربرد آن در زندگی روزمره و نیز از بین بردن تبعیضات نسبت به زن به عنوان جنسی تحت ستم و درجه

نوم می‌باشد. در کنگره ای که تحت عنوان «حقوق بشر جنسیت نمی‌شناسد»، در فرانکفورت برگزار شد. پیروان هر دو گرایش یعنی «فمینیست‌های هومانیتیست» و «طرفداران تمایز جنسی» به سخن درآمدند و دیدگاههای خود را طی بحث های داغ در این زمینه معرفی نمودند. ماحصل این مباحثات، سرانجام توافق بر سر این مساله بود که صرف اتکا بر اصل «برابری» یا «تمایز» بیانگر هیچ بدیل (الترناتیو) روشنی نیست و اصولاً اسپیدن بدون انعطاف به یکی از این دو اصل نامرست است، چرا که تساوی حقوق تنها هنگامی مفهوم می‌یابد که پیش شرط تفاوت میان انسانها صرفنظر از جنس آنان فراهم باشد. به عبارت روشنتر: برابری، يك اصل مطلق یا معیار ثابت نیست. برابری يك مقوله نسبی است و بیانگر رابطه میان دو انسان، در وضعیتی و یا دو وضعیت می‌باشد و معین می‌کند که از چه دیدگاهی می‌بایست آنها را برابر دانست. لذا برابری به عنوان يك معیار ارزشی، می‌باید در روندی مستمر، جستجو، ترغیب و برقرار شود. شرط وجودی برابری، تفاوت میان دو پدیده است، در غیر اینصورت خواست برابری بی معنی می‌شود. در عین حال برابری مطلقاً فقط می‌تواند از دیدگاه معینی مطرح شود، چرا که برابری کامل چیزی جز این همانی نیست.

درست به دلیل فوق الذکر، اگر برابری انسانها فقط از دیدگاه معینی در نظر گرفته شود، این خطر وجود دارد که برخی از دیگر جنبه های نابرابرانه، مورد توجه قرار نگیرد. لذا در کاربرد عملی اصل برابری باید باید در نظر داشت، از کدام دیدگاه و بر اساس کدام معیار دو انسان با هم سنجیده می‌شوند. اما چنین معیاری به خودی خود و به صرف قیاس به وجود نخواهد آمد و اصولاً چنین معیاری را نمی‌توان با تمایل به يك طرف مقایسه ایجاد کرد. در این زمینه به سنجیدار سومی نیاز است. مثلاً اگر معیار برابری حقوقی زنان و مردان را مد نظر قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مردان و زنان مختلفند و اگر هم با آنان برخورد حقوقی برابر شود، یکسان نخواهند شد و بر عکس تفاوت و تمایز آنان حفظ خواهد شد. صحبت از یکسان انگاری یا به عبارت دقیقتر «ارزش برابر» نمی‌تواند در میان باشد. ضرورت سنجیدار سوم، در مقام مقایسه، بویژه از آنجا پدیدار می‌شود که به یاد داشته باشیم، تساوی حقوق مورد نظر جنبش فمینیستی، ابتدا به معنی نسخه برداری از مناسبات مردسالارانه حاکم نیست و رساندن زنان به موقعیت اجتماعی برتر که در اختیار مردان می‌باشد، هدف نهائی به حساب نمی‌آید. تساوی حقوق زنان و مردان، از راه بستن میثاقی به ارزشهای برابر در مسائل مربوط به حقوق بشر و حرمت انسانی مطرح است. همانطور که قید شد، هدف نه رسیدن به موقعیت کنونی مردان، بلکه جهت گیری برای دستیابی به يك معیار مافوق ارزشهای کنونی مرد سالارانه است که تساوی حقوق واقعی را برای همه انسانها (زن و مرد) در فضای آزادی فراهم آورد. این جهت گیری نمی‌تواند و نباید شیوه زندگی و کار مردان را پیش شرط تساوی حقوقی و میثاقی اجتماعی قرار دهد.

- سومین گرایش برای کسب تساوی حقوق در جنبش فمینیستی، چریاتی است که به طور عمده در میان فمینیست‌های آمریکائی مشاهده می‌شود. با توجه به خطرات و ریسکهای جدیدی که در تحولات جهانی و تمایزات شیوه های زندگی فراهم می‌آورند، چنین گرایشی که به گرایش «بست مدرنیسم فمینیستی» و یا «بست فمینیسم» معروف است، شکل گرفته است. «بست مدرنیسم فمینیستی»، ضمن خود داری از وارد شدن در مباحث خیلی عمومی تئوریک، مقولات و کاتگوریهای تفکر خردگرایانه (راسیونال) موجود را بمثنای اقلی قرار می‌دهد. با اینحال این گرایش می‌کوشد از چارچوب مباحث عقلی موجود فزا تر رود و بیشتر به مباحثی اتکا کند که تسلیت اپوزیسیون، خود بخودی و عمل گرایانه (پراگماتیستی) آنها نیرومند است و فقط برای موضوع مورد بررسی اعتبار دارند. نزدیکی فلسفه سیاسی مابین تئوری شناخت فمینیستی و شیوه تفکر انتقادی «بست مدرن»، به ویژه در شک و تردید نسبتاً به «تعیین ماهیت» و «اخلاق فراگیر و جهانشمول» تجلی می‌یابد. وجه تمایز میان دو جنسیت در این تگرش حفظ می‌شود.

جنبش فمینیستی، جایگزینی ارزشهای نوین را فقط به مثابه فروپاشی یا استیصال حیات اجتماعی سنتی درک نمی‌کند، بلکه در این جایجایی، شانس درگونیهای ژرف در ساختارهای تثبیت شده نظام مردسالار و فراروند مکرراتیزه شدن همه جانبه زندگی را نیز می‌بیند. هر چه باشد، حتی جوامع پیشرفته کنونی نیز سرشارند از نابرابریها، مظالم و خشونت هائی که ریشه اصلی آنها را از جمله باید در نظام مردسالارانه حاکم جستجو کرد.

پیکار برای تساوی حقوق، ابزار سیاسی برای از بین بردن امتیازات مردان و تغییر تناسب قوای اجتماعی است. برابری در همه تئوریهایی مربوط به حقوق بشر، یکی از رادیکال ترین خواسته ها است، چرا که خواست حقوق برابر و شانس زندگی برابر، مناسبات نا برابر اجتماعی موجود را هدف می‌گیرد و به دنبال معیاری نوین برای حق و عدالت و همبستگی میان همه انسانها، صرفنظر از تعلق جنسی آنانست.



درباره طلاق در میان ایرانیان مهاجر

(۲)

موردی پیشرفت هر يك به موقعیت دیگری گره خورده است). فرآ گرفت زبان یکی از اولین گامهاست که هر دو می بایست این روند را از سر بگذرانند. حال آنکه نگهداری از بچه بویژه تا هنگامی که امکان نکه داری آنها در مهد کودک فراهم شود، در کند نمودن این روند نقشی ایفا می کند. کدامیک باید این وظیفه را بر عهده گیرند؟ زوجی دارای پیشینه سیاسی و روشنفکری بودند در مصاحبه اشاره کردند که این مسئله یکی از مشاخرات مهمشان بوده است. مرد فکر می کند بنا بر سنت و وظیفه ای که زن در ایران نیز بر عهده دارد، طبیعتاً اوست که باید وظیفه مراقبت از کودکان را بر عهده گیرد و نخست مرد به فراگیری هر چه سریعتر زبان بپردازد. حال آنکه زن هیچ دلیلی نمی بیند که روابط و شرایط گذشته، مبنای تقسیم کار کنونی قرار گیرد و شوهر ارجحیتی در این زمینه داشته باشد. همین مشکل برای بسیاری هنگام تحصیل، کار و میزان دخالت در کار خانگی پیش می آید. روابط گذشته به گذشته تعلق دارد و با آنکه میراث فرهنگی آن تا مدتها بر روابط سایه می افکند، اما فاقد مشروعیت است و زن دلیلی به ادامه روابط و تقسیم کار نا عادلانه گذشته نمی بیند. استقلال اقتصادی زن نه تنها به او جرأت داده که در مقابل مرد از خود دفاع کند، بلکه یکی از اصلی ترین پایه های تشکیل رابطه در گذشته را لرزان کرده است. در گذشته اگر موقعیت اقتصادی و جایگاه اجتماعی مرد، نقش گاه تعیین کننده ای در ازواج داشته است، اکنون دیگر اهمیت خود را از دست داده است. نه فقط به دلیل استقلال اقتصادی زن، بلکه از جمله بدلیل آنکه مرد با آوارگی و مهاجرت معمولاً شغل، موقعیت اقتصادی و جایگاه اجتماعی سابق خود را از دست می دهد. این مسئله در مورد جایگاه ازواجهای سیاسی نیز مشهود است. بسیاری از خانواده های مهاجر که سن متوسطشان (در سوئد) بین ۳۰ تا ۴۰ است، در دوران انقلاب ازواج کرده اند که بدلیل اهمیت و جو سیاسی جامعه، عامل سیاسی نقش مهمی در ازواجشان (بویژه برای افراد سیاسی) داشته است. در بسیاری از این ازواجها، اهمیت موقعیت اقتصادی جای خود را به اهمیت موقعیت، نقش و عقاید سیاسی داده بود. از همین رو بود که غالباً زنان هوادار، سمپات و یا عضو ساده این یا آن جریان با مردانی که از موقعیت سیاسی برتری برخوردار بودند، ازواج می کردند. اما پس از مهاجرت اهمیت اجتماعی موقعیت سیاسی پیشین مرد برای زن زیر سؤال رفته است. این نه فقط از آن روست که جو سیاسی و فعالیتهای دوره انقلاب فروکش کرده و بسیاری با دل چرکین از اشتباهات آن دوره یاد می کنند، بلکه برای بسیاری، کوشش برای زندگی معمولی و پیشرفت فردی، بر فعالیت های سیاسی در تبعید که غالباً پراکنده، کند و نامحسوس است، ارجحیت یافته است. از طرف دیگر برای بسیاری نفس تفاهم سیاسی در شرایط انقلاب، نقش عمده ای در نزدیکی نو فرد و ازواج آنها ایفا کرده بود. اکنون با گذشت زمان و فرعی شدن آن عوامل و جایگزینی عوامل دیگر، دیگر «نزدیکی سیاسی» پیشین و از جمله نقش غالباً برتر مردان در این روابط، اهمیتی در ادامه پیوند ندارد. در زمینه حقوقی نیز رابطه قدرت تغییر کرده است. نه تنها در اینجا از بسیاری از قوانین زن ستیزانه ایران خبری نیست، بلکه مردان برتری حقوقی خود را در بسیاری از زمینه ها از دست داده اند.

در ایران اگر زن بدلیل نداشتن حق طلاق (چیز موارد استثنائی) و چه بدلیل ترس از دست دادن بچه ناگزیر از تن دادن به روابط تعمیلی خارج از عیلتش بود، اینجا با تغییر موقعیت حقوقی، به سهولت می تواند طلاق بگیرد.

با مهاجرت نقش اخلاق پدرسالار، فرهنگ سنتی و وابستگی های روانی نیز در اعمال فشار به زن بیژان چشمگیری کاهش یافته است. در اینجا زندگی خانوادگی مهاجر شکل هسته ای می یابد و بسیار بندرت اتفاق می افتد که والدین مرد یا زن در کنار آنها زندگی کنند. نبودن والدین زن در بالای سر او، یکی از اصلی ترین عوامل فشار برای جلوگیری از جدائی را از پیش پا برداشته است. حتی اگر خانواده و اعضای فامیل در کنار زن باشند، دیگر نقش و سلطه سابق را ندارند. در اینجا نه تنها طلاق «تابوه» بشمار نمی رود، بلکه نگرانی از عدم امکان تجدید روابط کاهش یافته و کسی هم فکر نمی کند در هر جدائی، لاجرم زن مقصر است. برغم آنکه شانس زن جدا شده بچه دار در تجدید رابطه محدود تر از زن مجرد و یا بدون بچه است، اما او و نه فرزندش تحت فشار روانی نسبتی نخواهد بود. در ایران بود قرار نمی گیرند. در غرب اختیاری بودن نسبی روابط، الگو های دیگر زندگی، آزادیهای جنسی و اهمیت یافتن هویت فردی که بر مرد و زن ایرانی هر دو تاثیر می گذارد، انتظارات جنسی و عاطفی از یکدیگر را تغییر می دهد. در مورد زنان که بسیاری حتی تا بعد از جدائی ارگاسم یا رضاه جنسی را تجربه نکرده بودند، مسئله پیچیده تر است. اگر چه عدم تفاهم جنسی در بسیاری از موارد مشکلی بر طرفه است.

بزیان ثنوری انتخاب عقلانی اگر در ایران پیش شرطهای که موجب ازواج و تداوم آن شده، بگونه ای است که زن را وامی دارد تا غالباً به آن روابط بدلیل فقدان آلترناتیو بهتر ادامه دهد، در اینجا زن با تغییر شرایط

۴. درویش پور: گذشته از مسئله زبان، بی هویتی و تنهایی مسئله دیگری است که بر فرد مهاجر فشار می آورد. فرد مهاجر به تدریج درمی یابد که یافتن دوستان صمیمی در جامعه مدرن، که انسانهای این جوامع نیز خود از تنهایی رنج می برند، کار ساده ای نیست و نیروی زیادی می طلبد. وانگهی به تدریج تنشهای فرهنگی شدت می گیرد. درگیر و دار زندگی واقعی فرد مهاجر فاصله عمیق فرهنگ پیشین خود را با فرهنگ و ارزشهای جامعه جدید درمی یابد. دو پارگی فرهنگی، گپج سری و ناتوانی در ادغام و بویژه فشار «فرهنگ اکثریت» فرد را بر آن می دارد تا در جستجوی هویت پیشین خود، اهمیت برخی از ستمایه های فرهنگی خویش را در تقابل با فرهنگ جامعه جدید برجسته نماید. در آن سست از کشور های غربی که خارجی ستیزی و نژاد پرستی نیرومند تر است «حسن تعمیر، انزوا، انسان درجه دو به شمار آمدن و امثال آن فرد مهاجر را بیشتر به درونگرایی و انصرودگی می کشد. فرد مهاجر که می بیند،

به رقم کوشش بسیار، پیشرفتش ناچیز است، اعتماد به نفس خود را از دست می دهد و کم کم جامعه را مسبب همه مشکلات می داند. حسن نویدی، نوعی رخوت و بی میلی ایجاد می کند. بیشترین فشار های روحی، ناراحتیهای روانی (میل به بازگشت به کشور خویش، حس بلاتکلیفی و انتظار، خود را مسافر سرگردان و میهمانی ناخوانده یافتن، گمنامی و بی هویتی) و تنشهای فردی و عدم تعادل در این مرحله پیش می آید. این فشار ها، به ویژه تنهایی، حس غیبه خوردن، دایماً از گذشته یاد کردن و برجسته نمودن ارزشهای گذشته را افزایش می دهد.

س - آیا مهاجرت و بحران حاصل از آن، بر زنان و مردان تاثیر یکسانی دارد؟

ج - تاثیر مهاجرت بر زن و مرد ایرانی یکسان نیست. با مهاجرت زن و مرد ایرانی به جامعه پیشرفته صنعتی غرب، دل جنسی و رابطه پیشین قدرت بشدت تغییر می کند. مرد بوشنی درمی یابد که قدرت بی چون و چرای سابق خود را چه در خانه و چه در اجتماع از دست داده است و در مقابل زن و موقعیت جدیدی بنست آورده است. مرد مهاجر ایرانی در موقعیت دفاعی قرار گرفته و در جهت حفظ نوع رابطه گذشته تلاش می کند. زن نیز که موقعیتش بطور چشمگیری بهبود یافته، خواهان تغییر نوع رابطه است و موضعی تعرضی می یابد و توقعش از رابطه و کیفیت آن بالا می رود. برغم آنکه مردان مهاجر ایرانی بطور نسبی عقب نشینی هائی از مواضع سابق خود کرده اند اما بسختی قادرند با تقاضا های زن همراهی کنند. آنها در کار های خانگی، مراقبت از کودک، خرید و نظافت فعالیت برخوردار می کنند، اما نفوذشان کاهش یافته است. در نتیجه با نگرانی خاصی تلاش می کنند تا سلطه پیشین را تا آنجا که ممکن است حفظ کنند. خانم طلاق گرفته ای که دارای پیشینه سیاسی و روشنفکری نیز بود، در کانادا در مصاحبه اش عنوان نمود که شوهر سابقش در ایران اعتماد بیشتری به او داشت و روابط پرستانه او با مردان و رفقایش را کنترل نمی نمود. اما در غرب، این نخالتها و سئوال و جوابها درباره اینکه با که رفت و آمد می کند، افزایش یافته است. دلیل آن روشن است. مرد ایرانی در ایران از موقعیت خود چه در جامعه و چه در خانه کمابیش مطمئن است و چندان نگرانی از آن ندارد که ممکن است همسرش او را ترک کند، ندارد. در نتیجه از آسودگی خیال بیشتری برخوردار بود. وانگهی سلطه اخلاقیات در جامعه اجازه آنرا نمی دهد که زن شوهر دار «بی وفائی» کرده و یا بدلیل علاقمند شدن به مرد دیگری شوهرش را ترک کند. اما در غرب نه مرد از آن اطمینان خاطر و قدرت سابق برخوردار است و نه زن - بویژه اگر از رابطه اش ناخرسند باشد - علاقمندی به دیگری را چنایت می داند. در نتیجه مردان در اینجا احساس تهدید کرده و بر مراتب بیشتر مراقب رابطه زنانشان با دیگر مردان می باشند و از این بابت نگرانی و دلشوری دارند. امری که میل به نخالت و کنترل را بویژه در این عرصه از روابط افزایش می دهد.

س - چه تغییراتی سطح توقعات زنان را افزایش داده و تاثیرات آن در رابطه با طلاق چیست؟

نخست آنکه زن از وابستگی اقتصادی به مرد در مهاجرت رها شده است. زن و مرد چه بعنوان پناهنده، چه بعنوان شاغل و چه بعنوان دانشجو از درآمد و حقوق کم و بیش یکسانی برخوردارند. بویژه آنکه غالب مهاجرین ایرانی پناهنده بوده و از بدو ورود باید زندگی نوینی را تقریباً از سفر آغاز کنند. استقلال اقتصادی زن نه فقط یکی از اصلی ترین مواضع استقلال فردی اش را از بین می برد، بلکه مجموع روابط دیگرش را نیز تحت تاثیر قرار می دهد. او دیگر مجبور نیست از شوهر خرجی روزانه گرفته و مطیع او باشد، بلکه حتی می تواند بدلیل جدا بودن درآمد هر يك، خود تصمیم بگیرد که از آن چگونه استفاده کند و یا در مخارج و سرمایه گذاریهای مشترک اعمال نفوذ نماید.

این استقلال طلبی گاه به رقابت نیز می کشد. زن و مرد پناهنده ای که در صدد پی ریزی آینده ای در این جامعه هستند، هر يك می بایست در اساس با اتکا به خویش شرایط پیشرفت خود را تامین کنند. (هر چند که در

نفع خود را در گسستن از آن روابط و یا تلاش برای ارتقاء کیفیت آن می یابد. دگرگونی و تغییر رابطه قدرت، طبیعتاً پهرانی در روابط و زوج ایجاد می کند (یکی خواهان حفظ سلطه گذشته و دیگری خواهان تغییر آنست) و تغییرات جدی را طلب می کند. تغییراتی که مردان غالباً از ترک آن عاجزند و بنا بر مصالح کوتاه مدت خویش، تمایلی به برسمیت شناختن موقعیت نوین زن ندارند. این امر خود به تشدید اختلافات منجر می گردد. زن نفع خود را در عدم تداوم رابطه و جستجوی الترناتیو های دیگر می یابد و از ایشرو خواستار جدائی می گردد. در حالیکه مردان غالباً نفع خود را در حفظ خانواده می بینند. بزبان دیگر این دو مصالح و برداشت مشترکی از زندگی خود نداشته و هر یک راه حل دیگری جستجو می کنند. اینکه آیا زندگی بهتر از حال خواهد بود یا نه، امری است که زمان نشان خواهد داد و فرد هنگام جدائی مستمک این چنین می پندارد.

د - تأثیر پذیری از فرهنگ و روابط غرب چه تأثیری در این ملاحظا دارد؟

ج - هر مهاجری بعد از مدتی زندگی در جامعه میزبان کم و بیش از آن تأثیر پذیرفته و بخشهایی از عناصر فرهنگی آنرا جذب می کند. البته جذب تمام ارزشها یکسان نبوده و برخی از آنها (بویژه مذهب، رابطه بر جنس و نگرش به سکس) که گاه با بنیاد های فرهنگی فرد مهاجر در تضاد شدید قرار می گیرد، بسختی قابل قبول می گردد. تغییر ارزشهای مذهبی در این میان غالباً از همه موارد دیگر نشوار تر است. همچنین تأثیر پذیری از فرهنگ جامعه میزبان بسته به بافت اجتماعی و فردی مهاجرین متفاوت است. برای مثال جامعه ترکهای آلمان، عمدتاً گروهی هستند که منشا کارگری داشته، از سطح تحصیلات پائینی برخوردار بوده و نفوذ مذهب و فرهنگ سنتی در آنها بالا است. بسیاری از آنها حتی از مناطق روستائی ترکیه و عمدتاً با انگیزه اقتصادی مهاجرت کرده اند و تعارضی با فرهنگ و ارزشهای حاکم بر کشور خود نداشته اند. چنین ویژگیهایی در ترکیب جمعیتی مهاجرین ترک آلمان، باعث می شود که روند ادغام و تأثیر پذیری آنان از ارزشهای فرهنگی جامعه غربی به کندی و بشواری صورت پذیرد. آنها همچون بسیاری از گروههای مهاجر دیگر در برابر «تهدید فرهنگی» جامعه نوین و برای جلوگیری از ادغام کامل و یا مستحیل شدن، برای خود «کتوه» ساخته و سعی می کنند از طریق روابط فعال، تزئید و نشورده با گروه قومی خویش، آداب، سنن، رسوم و فرهنگ خود را حفظ کنند. غالباً ساختن «کتوه» مکانیسم دفاعی آن دسته از گروههای مهاجر در برابر «فرهنگ اکثریت» (جامعه میزبان) است که ادغام برایشان نشوار است و شدت بیگانگی ارزشهای جامعه میزبان، آنها را لاجرم بیکدیگر «تزدیکتر» می سازد. ساختن کتو در عین حال نشانه عدم تمایل به تأثیر پذیری هر چه بیشتر از جامعه میزبان است و بدینگونه گروه مهاجر با ساختن «جزیره ای» برای قوم خود، در دل جامعه میزبان، خود را «حفظ» کرده و بی نیاز از ادغام می شود.

اما خود ویژگی ترکیب جمعیتی جامعه مهاجر ایرانی(سطح تحصیلات بالای آنان در قیاس با دیگر مهاجرین، ترکیب عمدتاً وابسته به قشر متوسط، مدرن و شهری آنها، تعارضشان با حکومت اسلامی و ...) امکان تأثیر پذیری جامعه ایرانی را از فرهنگ غربی در قیاس با ترک های مهاجر بیشتر می نماید.

ایرانیان مهاجر غالباً از ساختن «کتوه» خود داری می کنند، امری که نشانه تمایل بیشتر آنها به ادغام و وارد شدن به جامعه جدید بوده و امکان تأثیر پذیری فرهنگی را در آنها افزایش می دهد که از جمله در تغییر الگو های نژادشنوی خود را بنمایش می گذارد. بتدریج طلاق یمثابه یک واقعیت زندگی برسمیت شناخته می شود. احترام به حقوق و شخصیت کودک جدی گرفته می شود. همچنین بتدریج شاهد گسترش رابطه دوست دختر - پسری و بی زندگی مشترک بدون ازواج در روابط درون گروهی ایرانیان مهاجر هستیم. بسیاری نیز در سن بالا تر ازواج می کنند و یا حتی برخی زندگی انفرادی را بعنوان روش زندگی پذیرفته اند. طبیعتاً تأثیر پذیری از این ترمها در جوامع مختلف غربی متفاوت است. برای مثال جامعه کانادا و آمریکا در قیاس با سوئد از فرهنگ کنسرواتو و محافظه کارانه تری در برخورد به خانواده، سکس و روابط و جنسی برخوردار است. تأثیرات این تفاوت در جامعه ایرانی مهاجر مقیم در کشور نیز قابل مشاهده است. بنظر می رسد جامعه ایرانی مقیم سوئد در قیاس با جامعه ایرانی مقیم آمریکا از فرهنگ لیبرال تر و بازتری در برخورد به خانواده، طلاق و روابط و جنس برخوردار است.

س - عمومی ترین پیامد های طلاق چیست؟

ج - پاسخ به این سؤال ساده نیست. برای آنکه طلاق تأثیرات بسیار متفاوتی برای خانواده های مختلف می تواند بهار آورد، نخست آنکه اصلی ترین مشکل در زمینه طلاق، نحوه برخورد به آن است. اگر پدیده طلاق به یک واقعیت عینی در جامعه ایرانی مهاجر بدل شده، اما بلحاظ ذهنی هنوز میراث فرهنگی گذشته قوی بوده و یا آن بسادگی بخورد نمی شود. بسیاری از خانواده های ایرانی هنگام جدائی بگونه ای زخم و پرخاشگرانه، همراه با دعوا و حتی کتک کاری اختلافاتشان را «حل» می کنند. خانواده های ایرانی مهاجر استعداد غریبی از خود در پنهان نمودن اختلافات خانوادگی نشان می دهند و حتی گاه به به نادرست به دفاع متعصب آلود از همسر و یا شوهر خود در برابر «غریبه» بر می خیزند. اما غالباً به محض آنکه کارشان به جدائی رسیده، به اشکال هیستریک در صدد تخلیه یکدیگر برآمده و هیچ حرمتی را برای همسر سابق خویش قائل نیستند. تو گوئی موجب شام بیدبختی های زندگی او، همسر یا شوهرش بوده است. این برخورد های عمیق در روابط با دوستان و اقوام نیز تأثیر می گذارد. معمولاً رابطه دوستان یکی از دو زوج با طرف دیگر نیز قطع می شود و حتی نوعی جبهه ایجاد می شود. از همه بد تر، تأثیر شیوه برخورد پرخاشگرانه در جدائی بر روی بچه است. پدران و مادران گاهی به گرو کشی بچه علیه یکدیگر می پردازند. بی آنکه توجه نمایند کودک هر دو را دوست داشته و بهار گنج سری و افسردگی می شود.

بنا بر گزارش «ری پرنایت» تنها در سال ۱۹۹۰ بیش از ۵۲ بچه ایرانی

در اروپا و آمریکا توسط یکی از والدین زده شده اند. معمولاً این امر توسط پدران صورت می گیرد و می دانند بلحاظ قانونی شانس چندانی در «تصاحب» بچه بعد از جدائی نداشته و دادگاهها معمولاً آنها را به مادر می سپارند. در چند سال پیش در شهر کالیار در سوئد، مردی چشم زن خود را در ایستگاه اتوبوس از حلقه مردی آرد تا پس از جدائی چشم زن بروی مرد دیگری نیفتد. در سال ۹۱ مرد دیگری در استکهلم بعد از جدائی، خود کشی می کند. نه تنها شاهد خود کشی و اختلال روانی بسیاری از خانواده ها پس از جدائی و گرو کشی بچه علیه یکدیگر هستیم، بلکه حتی نمونه هایی از تهدید مردان به زدن بچه بعنوان حربه ای برای جلوگیری از جدائی مشاهده شده است.

بهر رو این نه نفس جدائی ها، بلکه چگونگی برخورد به آنست که باعث شدیدی ترین تنشهای روحی چه برای فرزندان و چه بزرگسالان شده است. این امر مختص جامعه مهاجر ایرانی نبوده بلکه در بسیاری از ملیتها مشابه است. تحقیقات نشان می دهد که بیشترین فشار های روانی بر روی کودک محصول نحوه جدائی هاست. وضع روحی کودکان که پس از جدائی در محیط آرام تری بسر می برند، بمراتب بهتر از زندگی آنان در خانواده هائی است که در درگیری و کشمکش دائمی بسر می برند.

نکته دیگر آنکه پیامد های طلاق برای زنان و مردان و در تمام سنین یکسان نیست. اینکه چه کسی در طلاق پیشقدم شده و جدائی در چه سنی صورت می گیرد خود در وضع روحی بود از جدائی اهمیت دارد. برای يك فرد جوان که امکان تجدید رابطه برایش وجود دارد و مدت کمتری زندگی مشترک داشته است، جدائی ساده تر است.

اما فردی که مدت زمان طولانی تری زندگی مشترک داشته و یا در هنگام جدائی مسن تر است، دشواریهای روحی بیشتری را از سر خود گذرانم. از سوی دیگر از آنجا که عموماً این زنان هستند که از رابطه قبلی خود ناراضی بوده و در جدائی پیش قدم می شوند، احساس رضایت بیشتری از جدائی دارند. حال آنکه مردان که خود را بازنده می یابند و عمدتاً خواهان حفظ رابطه قبلی بوده اند، در موقعیت روحی نامساعد تری قرار می گیرند.

س - بسیاری از مردان پس از مدتها رابطه و یا همزیستی با دختران غربی و یا بدلیل فقدان رابطه، عملی ترین راه زندگی نژادشنوی را در ازواج وکالتی می بینند، درجه موفقیت این روابط تا چه حد است؟

ج - این نوع رابطه نیز پس از مدتی و با جا افتادن زن جدیداً مهاجر در غرب با مشکلات قبلی روبرو می گردد. اگر بسیاری از زنان و مردان که در ایران همدیگر را می شناخته اند، قادر به ادامه رابطه با هم در مهاجرت نشده اند، واضح است که شانس تداوم ازدواجهای وکالتی که معمولاً طرفین شناختی از هم ندارند، چندان بالا نیست. بسیاری از زنان با انگیزه سفر به خارج و کسب موقعیت بهتر به چنین ازدواجهایی تن می دهند. هر قدر هم که چنین نوعی از ازواج برای بسیاری از مردان و زنان «اجتناب ناپذیره» باشد (بدلیل نداشتن شانس و امکانات بهتر) باز هم از رجه خوبی در جامعه ایرانی برخوردار نیست. بسیاری از مردان ایرانی نیز این روش از ازواج را نمی پسندند و یا آنرا ناموفق دانسته و حتی زندگی تنها را بر تکرار تجربیات تلخ گذشته ترجیح می دهد.

س - موقعیت زنان ایرانی پس از طلاق به چه گونه است؟

ج - غالباً زنان مهاجر ایرانی که در طلاق پیشقدم شده اند، می پنداشته اند بعد از جدائی و پس از مدتی، زندگی نژادشنوی نوینی را با مرد دلخواه خویش تشکیل خواهد داد. غالباً دشواریهای بعد از جدائی برای آنان چندان روشن نبوده است. برای مثال زنانی که همواره در جامعه مرسلار ایران بگونه ای تربیت شده اند که پدرشان و یا شوهرشان نقطه اتکاء آنها باشد، پس از جدائی طی دوره کوتاهی بهار خلاء شده و مدتی طول می کشد تا خود را با آن تطبیق دهند. همچنین روابط آنها با خانواده هائی که بیشتر با آنها رفقت و آمد داشته اند، بسیار محدود و در موارد زیادی قطع می شود و این امر به ایزوله کردن زنان مطلقه منجر می شود.

از سوی دیگر نگاه بسیاری از مردان ایرانی به زنان پس از جدائی تغییر می یابد. بسیاری از زنان مصاحبه شده ایران داشتند که قبلاً دارای روابط دوستی با مردان چه مجرد و چه متأهل بوده اند. پس از جدائی، اما، رفتار و طرز برخورد بسیاری از دوستان مرد تغییر یافته و به آنها همچون «طعمه ای آماده» نگریسته اند و برایشان نشوار بوده است که به رابطه دوستی خود بدون تقاضای جنسی ادامه دهند. امری که به سرخوردگی در بسیاری از زنان جدا شده انجامیده است.

برغم تمام این مشکلات غالباً زنان جدا شده از ثبات بیشتری در زندگی و رضایت خاطر بیشتری نسبت به دوره قبل برخوردارند. آنها بویژه از آنرو که غالباً سرپرستی کودکان را بر عهده دارند، کمتر حس تنهایی می کنند. از آن گذشته، در صورت تمایل امکان بیشتری برای زوج یابی مجدد دارند و اصلاً به فکرشان هم خطور نمی کند که شوهری از ایران بیآورند؛ این در حالی است که بسیاری از زنان مطلقه بعنوان خانواده تک نفره زندگی کرده و حتی برخی اصلاً مایل به ازواج مجدد نیستند و ترجیح می دهند اشکال دیگری از رابطه را در پیش گیرند.

آخرین نکته آنکه پیامد های طلاق در مورد افراد سخت شخصی است. یکی ممکن است با طلاق به خوشبختی برسد، در حالیکه زوج سابقش بشدت افسرده شود. همچنین ممکن است بدلیل برخورد های صحیح در يك مورد کودک صدمه چندانی نبیند، در حالیکه در موارد دیگر این برخورد ها به مشکلات روانی بیانجامد. در مورد کودک، پژوهش های بسیاری نشان می دهند که بسیاری از مردان بی آنکه پدر بیولوژیک کودک باشند، توانسته اند بعد از نشواری دوران اولیه، کم و بیش خلا پدر بیولوژیک را تا حدودی جبران کنند. فراموش نباید کرد که خانواده های تک والده، الترناتیو برای زندگی در مقابل زندگی های مشترک پر تنش است که تحمل آن چه برای بزرگان و چه فرزندان بمراتب نشوار تر بوده است. در مورد طلاق هیچ حکم کلی نمی توان داد و پیامد آن ممکن است در موردی مثبت و درموردی منفی باشد. این امری است که خود افراد باید درباره آن تصمیم بگیرند.